

کارگر امروز

نشریهٔ افترا سوسیالیستی کارگری

WORKER TODAY

An Internationalist Worker's Paper

رایگان
۲۰ صفحه
نشریه اتحاد سوسیالیستی کارگری

Vol 12, No 64, August 2000

هر دو ماه یک شماره منتشر می شود

سال دوازدهم، شماره ۶۴، مرداد ماه ۱۳۷۹



تحلیلی از اوضاع سیاسی ایران

مصاحبه با رضا مقدم

هرگونه امتیاز سیاسی، اقتصادی و قضایی بدلیلی نزدیکی به محافل حاکم.

بورژوازی ایران همان خواستی را از جمهوری اسلامی دارد که از رژیم شاه داشت، منتها در جهان پس از جنگ سرد و در شرایطی که رژیم اسلامی یک انقلاب و نیروهای آنرا به خونین ترین شکل ممکن سرکوب کرده است. حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی هر دو از منافع طبقه سرمایه دار ایران حمایت کردند و هر مبارزه ای علیه سرمایه داری ایران را سرکوب کردند اما علیه بخشهایی از خود بورژوازی ایران نیز استبداد را اعمال می کردند. حکومت پهلوی نیز مانند رژیم اسلامی نسبت به بورژوازی استبدادی بود. رژیمی که منفعت این طبقه را خود تشخیص می داد و بر اساس آن عمل می کرد و هر جا که لازم بود بر سر همین طبقه ای که از منافعتش دفاع می کرد نیز می کوبید. سرمایه داران ایران در دوران شاه خواستار اجرای قانون اساسی بودند که طبق آن شاه باید سلطنت می کرد و نه حکومت. آنها خواستار اجرای قانون بودند و روشن بودن چگونگی تغییر قانون. از این راه آنها دنبال ایجاد دموکراسی درون طبقه و برابری حقوقی، سیاسی در درون طبقه بورژوا بودند. شعار "ایران برای همه ایرانیان" که جبهه مشارکت اسلامی - بزرگترین فراکسیون مجلس فعلی - مطرح می کند هدفش تحقق همین اهداف است.

آیا شما حرکتی را که به عنوان جنبش دوم خرداد شناخته شده ادامه منازعات جناحی میان سران حکومت میدانید؟

رژیم اسلامی از همان ابتدا دارای جناحهای متفاوتی بوده است و اینها همواره با هم اختلاف داشته اند. مسئله این است که این منازعات جناحی در هر دوره ای برای حل کدام معضل سر راه حرکت سرمایه داری ایران جریان داشته است. باید دید اینبار محتوای اختلافات دورنی رژیم چیست. بدین منظور لازم است که کمی به عقب برگردیم و مسئله را در یک سطح عمومی تر بررسی کنیم.

جمهوری اسلامی محصول ناتوانی رژیم شاه در سرکوب انقلاب ۵۷ است. غرب کمک کرد تا جریان ارتجاع اسلامی بقدرت برسد تا هدف ناتمام رژیم شاه را در سرکوب طبقه کارگر جوان ایران که بپا خاسته بود و نیروهای چپ و کمونیست به پایان برساند. جمهوری اسلامی با سرکوب موفقیت آمیز انقلاب مشروعیست برای سرمایه داری ایران پایان یافت. مشروعیت مجدد جمهوری اسلامی نزد بورژوازی در گرو این است که رژیم اسلامی بتواند خواست آنها را برآورده کند. خواستی که سرمایه داری ایران برای آن به جنبش ضد شاه پیوسته بود. یعنی ایجاد دموکراسی درون طبقه خودشان. پایان یافتن

یادداشت سردبیر

کارگر امروز وارد دوازدهمین سال انتشار خود شده است. در طی تمام این سالها من عضو یک تشکل کمونیستی بودم، نخست حزب کمونیست ایران و بعد حزب کمونیست کارگری ایران، و این احزاب دارای تشکیلاتهای محلی و ارگانها و نشریه خود بودند. به عبارت دیگر کارگر امروز جزئی از یک مجموعه فعالیتهای همه جانبه سوسیالیستی و کارگری در عرصه مختلف بود. نقش معینی که طی این سالها کارگر امروز می کوشید بعنوان مکمل سایر فعالیتهای سوسیالیستی در جنبش کارگری ایفا کند به سبب تعلق من به چنین احزابی ممکن میشد. خوانندگان کارگر امروز قطعا در نشریه شماره ۶۳ (اوت ۱۹۹۹) خوانده اند که من حزب کمونیست کارگری را در فروردین ماه ۱۳۷۸ ترک کردم. علت چنین تصمیمی را در همان شماره نیز توضیح داده ام.

بنابراین ادامه انتشار کارگر امروز با اهداف پیشین، در شرایطی که من تعلق تشکیلاتی نداشتم کاری ناقص بود. اما اکنون که اتحاد سوسیالیستی کارگری تشکیل شده است (بیانیه اعلام موجودیت آن در همین شماره درج شده) و من برای ادامه مبارزه برای همان اهداف طبقاتی ام به عضویت آن در آمده ام، انتشار کارگر امروز دوباره ممکن شده است.

شورای مرکزی اتحاد سوسیالیستی کارگری وظیفه انتشار نشریه این سازمان را به من محول کرده است. من پیشنهاد کردم که تا زمانی که مسئولیت انتشار نشریه این سازمان به من محول شده است، کارگر امروز را بمنزله نشریه اتحاد سوسیالیستی کارگری منتشر کنم. شورای مرکزی از پیشنهادم استقبال کرد، چرا که کارگر امروز نشریه ای صاحب سنت در جنبش سوسیالیستی کارگری است و انتشار آن بمثابة نشریه اتحاد سوسیالیستی کارگری در عین حال نشانه یک تداوم در حرکت سوسیالیسم کارگری ایران است. تحولات در جنبش سوسیالیستی کارگری ایران و سیر آینده اتحاد سوسیالیستی کارگری نشان خواهد داد که کی و کجا دوباره کارگر امروز با اهداف اولیه دوره دیگری را آغاز خواهد کرد.

گفتگو از روبرو

گفتگو با هیوا استوار یک رهبر کارگری

خامی برای کارگر بیکار یعنی نوبیدی از پیدا کردن کار و برای کارگر شاغل یعنی شمشیر داموکلس بیکاری

که شب و روز روی سرش آویزان است

از: ج امید

روبرویم نشسته بود و نگاهم میکرد. منم ناخود آگاه در او خیره مانده بودم تا بلکه تغییرات روز و روزگار را در او تشخیص دهم. همانجور پر تحرک مانده بود اما کمی شکسته به نظرم رسید. این را به او گفتم. جواب داد: - بیکاری پشت فیل را هم میشکند. حالا خوب است که من مسئولیت همسر و فرزند نداشتم.

گفتم:

- برای کسی مثل تو، تنها بیکاری نبوده، ترس از دستگیری و شکنجه

صفحه ۱۷

بقیه در صفحه ۲

دوره تازه، انتخاب کهنه

ایرج آذرین

ایرانی در خارج کشور نیز عموماً از آنها بی اطلاع نبوده اند. مقالات عبدالله مهتدی در شماره اخیر افق سوسیالیسم «ب» آغاز علنی کردن این اختلافات است؛ اما به شیوه ای خاص. و چنان خاص که برای خواننده ای که برای نخستین بار از طریق این نوشته از وجود اختلافات مطلع میشود، مساله بینهایت ملا لغتی جلوه میکند. تنها آنها که پیشتر از وجود اختلاف و چند و چونش اطلاع داشتند بسادگی میفهمند که این بحثهای بظاهر مهجور درباره اسناد قدیمی تشکیلاتی در حقیقت «معاون مجهول» چه موضع سیاسی حاد و بحث برانگیزی برای امروز کومه له است.

بقیه در صفحه ۵

میگوید، برای حیات سیاسی حزب کمونیست و کومه له تعیین کننده شده است. اخبار اختلافات جدی سیاسی در حزب کمونیست ایران و کومه له البته مدتهاست در محافل سیاسی خارج کشور نقل میشود. عبدالله مهتدی سخنگوی یک فراکسیون نیمه رسمی در این حزب است و، اگر بتوان نتایج کنگره هفتم حزب کمونیست ایران در بهمن ماه سال گذشته را شاخص گرفت، چنین پیداست که فراکسیون مهتدی ایدا دست بالا را ندارد و در اقلیت کامل است. تا چندی پیش هیچ نوشته رسمی ای در مورد این اختلافات منتشر نشده بود؛ هرچند نظرات عبدالله مهتدی نه فقط برای تشکیلات حزب و کومه له شناخته شده بود، بلکه خصوصاً محافل سیاسی کرد در اروپا کاملاً از اختلاف نظرها با خبر بوده اند و محافل اپوزیسیون

یادداشت سردبیر در شماره اخیر افق سوسیالیسم انتشار مجدد این نشریه را پس از یک تاخیر طولانی ناشی از متبلور شدن اختلاف نظرهای فکری و سیاسی در درون حزب کمونیست ایران، که در "یکی از دوره های حساس و چه بسا تعیین کننده حیات خود قرار دارد"، میشمرد. به گفته عبدالله مهتدی، سردبیر نشریه، وضعیت حاضر این حزب "بحث و مناقشه نظری از همه صاحب نظران و علاقمندان را می طلبد." (افق سوسیالیسم، شماره ۴، اردیبهشت ماه ۱۳۷۹، ص ۵؛ همه نقل قولهای بعدی نیز از این منبع است.) چنین دعوتی مایه خوشوقتی است، و اگر راقم این سطور بدون هیچ تشریفات و ملاحظه ای نظرات خود را ابراز میکند تنها از سر این است که بنظر میرسد این جدالهای نظری، همانطور که سردبیر افق سوسیالیسم نیز

دوباره جهتگیری اخیر حزب کمونیست کارگری در

زمینه رابطه با دولت ها

ایرج آذرین - رضا مقدم صفحه ۲۰

بیانیه اعلام موجودیت

اتحاد بین المللی در حمایت از مبارزات کارگران

ایران صفحه ۳

مروری کوتاه بر پیدایش ملت

دان پرسون (Dan Persson)

صفحه ۷

۳۵ ساعت کار در هفته یا انعطاف پذیری

سالانه کردن مبنای محاسبه زمان کار

سودابه مهاجر صفحه ۸

محتوای سیاسی بزرگداشت سالروز ۳۰ خرداد چیست؟

ایرج آذرین صفحه ۹

تحلیلی از اوضاع سیاسی ایران

مصاحبه با رضا مقدم

بنابراین علت و موضوع اختلافات فعلی جناحهای جمهوری اسلامی با گذشته فرق دارد. اختلافات فعلی ناشی از آغاز تلاش مجدد و همه جانبه سرمایه داران ایران برای ایجاد رژیم است که بخش اعظم قرن بیستم در ایجاد آن ناموفق بوده اند.

با دوم خرداد بورژوازی ایران یک مبارزه بسیار جدی خود در طول قرن بیست را برای ایجاد دموکراسی درون طبقاتی خود که شرط اول ایجاد دولت و رژیم مطلوب خود است را آغاز کرده است.

همان طبقه شدیداً عاجز و درمانده ای که در دوران انقلاب ۵۷ دفاع از منافعش را به ارتجاع اسلامی سپرد و همراه با نمایندگان مستقیم سیاسی خود از ایران فرار کرد، ظرف این بیست سال بافتش عوض شده، از هر نظر بازسازی شده و مبارزه برای ایجاد رژیم مطلوب و متعارف خود را از طریق تغییر رژیم اسلامی آغاز کرده است.

در طول بیست سال پس از انقلاب یک طبقه سرمایه دار جدید و یک بوروکراسی عظیم در ایران شکل گرفته است. طی این مدت و برای اولین بار بخش خصوصی از چنان قدرت اقتصادی بهره مند شده است که قادر به مقاومت در مقابل سیاستهای دولت است و حتی بعضاً می تواند سیاستهای دولت را چنانچه منافع آنرا در نظر نگیرد به شکست بکشد و بارها این کار را کرده است. چیزی که در زمان حکومت پهلوی حتی تصورش برای سرمایه داران ایران دشوار بود. پس از انقلاب، یک بوروکراسی عظیم دولتی که اصطلاحاً به آنها مدیران میانی می گویند، پشت این حرکت سرمایه داران ایران قرار دارند.

شعار "حکومت قانون" و "ایران برای همه ایرانیان" دوم خرداد هدفش حذف آنچه که به آن "رانت خواری" می گویند است، رانت سیاسی، رانت اقتصادی، رانت قضایی و غیره. یعنی امتیازات و مزایایی که جناح و افرادی تنها بدین خاطر از آن برخوردار هستند که با بعضی از محافل حاکم رابطه دارند. همانطور که در زمان شاه چنین بود. هدف این شعارها جهت گیری برای برابری حقوقی، سیاسی و قانونی برای همه صاحبان سرمایه است. جبهه دوم خرداد با پیروز شدن در انتخابات مجلس قرار است قوانینی را جهت ایجاد این برابری و نهادینه کردن آن به تصویب برساند و به ایجاد دموکراسی درون طبقه بورژوازی ایران یاری برسانند. این همان خواست تاریخی است که بورژوازی ایران بخاطر آن به جنبش ضد شاه پیوست.

شما یک تعبیر خیلی خاصی را از وضعیت ایران ارائه دادید. یک سوال ساده این است که آیا این تعبیر می تواند موقعیت رفسنجانی را توضیح دهد؟ بعبارت دیگر توضیح وضعیتی که رفسنجانی به آن دچار شده در تحلیل شما چیست؟

کارگر امروز

فشردهٔ انترناسیونالیستی کارگری
WORKER TODAY
An Internationalist Worker's Paper

سردبیر: رضا مقدم
Editor: Reza Moqaddam
Email: Reza_Moghadam@hotmail.com
Homepage: www.workertoday.com

اعضای هیات تحریریه

لیلا دانش، آزاد نسیم، بهزاد بارخدایی، سودابه مهاجر، یدی عزیز، علی خدیری، فریدون ناظری، احسان کاوه، فرهاد دانشور، ایرج آذرین

Address:
W.T, Box 6043
121 06J-HOV, Sweden

Post Giro 989012-0
W.T, Box 6043
121 06J-HOV, Sweden ISSN 1101-3516

Homepage:
www.workertoday.com

برای جواب به سؤال شما بهتر است از برخورد جبهه دوم خرداد با رفسنجانی و سرنوشتی که در انتخابات پیدا کرد شروع کنیم. رفسنجانی سمبل نوعی از رفتار رژیم اسلامی با بورژوازی ایران است که این طبقه دیگر حاضر نیست آنرا بپذیرد. رژیمی که منفعتی برای این طبقه تشخیص می دهد و برای آن علیه خود سرمایه داران نیز دیکتاتوری بخرج می دهد. پافشاری جبهه دوم خرداد علیه رفسنجانی بخاطر دیدگاههای اقتصادی و حتی بعضاً سیاسی او نبود بلکه بیشتر بخاطر شیوه برخوردش در حاکمیت با این طبقه مورد حمله قرار گرفت. مواضع سیاسی و اقتصادی رفسنجانی که خود پدر معنوی کارگزاران است چنین حملاتی به وی را اقتضا نمی کرد. رفسنجانی سمبل سیاستمداری است که برابری سیاسی و حقوقی درون طبقاتی را نمی پذیرد و موافق دموکراسی درون طبقه نیست. او سمبل "رانت خواری" است، سمبل تفرعن رژیم اسلامی به خود طبقه سرمایه دار هم هست، سمبل تحقیر آنهاست. خلاصه سمبل رژیم جمهوری اسلامی ای است که مشروعیت خود را از بورژوازی برای سرکوب انقلاب گرفته است.

بورژوازی ایران میخواهد هرچه زودتر همین دوره را تمام کند و رژیم اسلامی را مطابق نیازهای عمومی طبقه اش شکل دهد.

بحث خودی و غیر خودی بحثی بر سر همین دموکراسی درون طبقات و اقشار داراست. آنهایی که خودی و غیر خودی را برسمیت نمی شناسند خواهان دموکراسی درون طبقاتی و برابری حقوقی همه صاحبان سرمایه هستند.

یکی از این اختلافات بر سر ارائه تفسیر متفاوت از اسلام است. گفته می شود که دوم خردادها با ارائه یک چهره خوب از اسلام درصدد حفظ رژیم اسلامی هستند. نظر شما در این مورد چیست؟

رژیم ایران اسلامی و ایدئولوژیک است، و مبارزات نظری و جدال های درون طبقه بورژوازی ایران نیز به ناچار اساساً تحت عنوان اختلاف در تفسیر از اسلام بروز می کند. کما اینکه در بلوک شرق نیز این جدالها سالها تحت تفاسیر ایدئولوژی حاکم جریان می یافت و در چین امروز نیز این جدالها تحت تفاسیر متفاوت از سوسیالیسم چینی جریان دارد. در ایران نیز بحث بر سر اسلام زبان عاریه ای است که بورژوازی ایران هنوز نتوانسته است از شر آن خلاص شود. بنابراین بحث بر سر اسلام را صرفاً نباید یک بحث درون مذهبی و ارائه چهره خوب و بد قلمداد کرد. قبول تفاسیر متفاوت از اسلام یعنی آزادی هر تفسیری از اسلام. یعنی آزادی افشای اسلام بدست خود متفکران اسلام. یعنی بورژوازی ایران آزاد است تا آنطور که منفعت فعلی آن ایجاد می کند اسلام را تاویل و تفسیر کند و به تناسب آن جمهوری اسلامی را نیز به شکل مطلوب خود تغییر دهد. مقایسه با دوران پهلوی شاید مسئله را روشنتر کند. بطور خلاصه می توان گفت که "شاه سلطنت کند و نه حکومت" انتقاد اصلی بورژوازی ایران به رژیم شاه بود. پیوستن بخشی وسیعی از آنها به مخالفان رژیم شاه برای وادار کردن شاه به ایجاد دموکراسی درون طبقه، برای برقراری برابری حقوقی و سیاسی و قضایی همه اقشار سرمایه بود، تا هر نوع امتیاز در قبال نزدیکی به مراکز قدرت از بین برود. منتها انقلاب ۵۷ از دست آنها بدر رفت و همه آنچه را آنها مدنظر داشتند بهم ریخت. با انقلاب ۵۷ بورژوازی ایران که خواستار رژیم بهتری بود کل موجودیت سرمایه داری ایران را در خطر یافت و حفظ منافع آن موقتاً با یک ارتجاع هار اسلامی انجام گرفت. جمهوری اسلامی باید انقلاب و جنبش کارگری و کمونیستی را شدیداً سرکوب می کرد و سپس جای خود را به رژیم مطلوب بورژوازی ایران می داد و یا آنکه چنان تغییر می کرد تا مطلوب بورژوازی ایران بشود. جنبش دوم خرداد جنبشی است برای تغییر رژیم اسلامی به رژیم مطلوب بورژوازی ایران در جهان پس از جنگ سرد. پلمیک و تفسیرهای متفاوت از اسلام باید در این متن معنا شود.

این رژیم مطلوب بورژوازی که صحبت آنرا می کنید مشخصه اش چیست؟ بعبارت دیگر منظور از رژیم مطلوب بورژوازی شدن چیست؟

توضیح دقیق این مسئله در اینجا بشکل کوتاه دشوار است. باید در سطح تئوریک، تاریخی، و تحلیل سیاسی این مسئله را بسط داد. تا آنجا که در یک گفتگو می توان به

آن اشاره کرد من فقط نکاتی را فهرست وار می گویم. در کلی ترین سطح می توان گفت در تئوری مارکسی دولت بورژوازی دو نوع اصلی دولت بورژوازی وجود دارد که می توان آنها را اصطلاحاً "دولت برای طبقه" و "دولت طبقه" نام گذاری کرد. "دولت برای طبقه" به رژیمهایی گفته میشود که در عین دفاع از منافع بنیادی طبقه حاکم علیه بخشهایی از خود طبقه حاکم هم استبداد اعمال می کنند، به دموکراسی درون این طبقه قائل نیستند، به برابری حقوقی و سیاسی درون این طبقه قائل نیستند. در این رژیمها بخشهایی از صاحبان سرمایه بخاطر نزدیکی و روابط خاص با محافل رژیم حاکم از امتیازاتی برخوردار میشوند که دیگر اقشار سرمایه از آن بی بهره اند. این رژیمها معمولاً در شرایطی به قدرت می رسند که خود طبقه حاکم از نظر اقتصادی و سیاسی و غیره توان ایجاد "دولت طبقه" خود و دفاع از منافع خویش را ندارد. بورژوازی ایران در تمام تاریخ خود فاقد "دولت طبقه" بوده است. به نظر من حکومت پهلوی و رژیم جمهوری اسلامی از زاویه تئوری دولت، رژیمهای سرمایه داری ایران هستند و نه همه طبقه سرمایه دار ایران. طبقه سرمایه دار ایران هر چه از نظر اقتصادی قوی تر شد تلاشش برای ایجاد دولت خود طبقه افزایش یافت. منتها در جهان دو قطبی تلاش بورژوازی ایران برای ایجاد "دولت خود" با ترس و لرز از بروز یک انقلاب توأم بود. همانطور که گفتم "شاه سلطنت کند و نه حکومت" که از طرف بخشهایی از بورژوازی ایران مطرح میشد همین خواست پایان دادن به دوران "دولت برای طبقه" و ایجاد "دولت طبقه" را مدنظر داشت که در اولین قدم برابری سیاسی و حقوقی را درون این طبقه و همچنین دموکراسی درون طبقه را ایجاد میکند و به امتیازهای بخشهایی از سرمایه بعلت نزدیکی و رابطه با محافل دولت حاکم پایان می دهد. با جنبش دوم خرداد بورژوازی ایران بدنبال همین پروژه ناتمام مانده در دوران شاه است که در انقلاب ۵۷ در انجام آن شکست خورد.

سوالی که اینجا پیش می آید این است که چرا بورژوازی ایران درست در این مقطع معین چنین جنبشی را باید راه بیاندازد. چرا قبل تر این کار را نکرد؟

جمهوری اسلامی با سرکوب موفقیت آمیز انقلاب به پایان عمر خود رسید. جمهوری اسلامی رژیم "متعارف" بورژوازی ایران در یک شرایط "متعارف"، متعارف به این معنا که انقلابی موجودیتش را تهدید نمی کند، نیست. بورژوازی ایران برای رسیدن به رژیم "متعارف" خود انقلاب نمی خواهد. زیرا این طبقه که برای سرکوب انقلاب دست به دامن ارتجاع اسلامی شد حال برای رهایی از شر ارتجاع اسلامی دست به دامن انقلاب نمیشود، بنابراین استراتژی آن تغییر تدریجی جمهوری اسلامی است. از طرف دیگر مشروعیت یافتن رژیم اسلامی نزد بورژوازی ایران در گرو این است که این رژیم نشان دهد که امکان تغییر را دارد و می تواند به رژیمی تبدیل شود که منافع بورژوازی را پس از سرکوب انقلاب هم تامین کند.

دو اصل "رژیم اسلامی باید اصلاح شود" و "رژیم اسلامی قابل اصلاح است" که بنیاد اتحاد و همکاری همه سازمانها و احزاب جبهه دوم خرداد را تشکیل می دهد دارد همین را بیان می کند. تا آنجا که به جمهوری اسلامی بر می گردد پایان یافتن وظیفه تاریخی این رژیم خود را بطور مشخص در بن بست سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که جامعه ایران در آن گیر کرده است نشان می دهد. خروج از این بن بست دو راه حل دارد، راه حل سوسیالیستی و از طریق یک انقلاب کارگری علیه رژیم اسلامی و یا راه حل بورژوازی از طریق تغییر تدریجی جمهوری اسلامی است.

"جنبش دوم خرداد" یک جنبش وسیع، همه جانبه و گسترده بورژوازی است با پاسخ بورژوازی به معضلاتی که جامعه ایران درگیر آن است و برای خارج کردن ایران از بن بست که در آن قرار دارد. این جنبشی است نظیر جنبشهای ملی، آزادیبخش و استقلال طلبانه که مرز طبقات، احزاب، رژیم و کلیه نهادهای آن را شکافته و همه را حول خود قطبی کرده است. این جنبش طبقات دارا است و نسبت به جنبشهای دیگر جاری فعلی در ایران دست بالا دارد و آنها را تحت الشعاع خود قرار داده است. این جنبش دارای چندین حزب و سازمان و نشریه با گرایشهای متفاوت سیاسی

تحلیلی از اوضاع سیاسی ایران

مصاحبه با رضا مقدم بقیه در صفحه ۳

بیانیه اعلام موجودیت اتحاد بین‌المللی در حمایت از مبارزات کارگران ایران

کارگران در ایران از بیشماری حقوق بین‌المللی شناخته شده کارگری و انسانی محرومند. دستمزدهای بغایت پایین، بیکاری وسیع میلیونی، فقر روزافزون، کار کودکان، تبعیض قانونی و محدودیت شدید بخصوص نسبت به زنان و مهاجران، سرکوب سیاسی و ناامنی اقتصادی و اجتماعی که توسط طبقه حاکم و بوسیله سیاستها و اقدامات ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی ایران اعمال می‌شوند، وضعیت غیر قابل تحملی را برای طبقه کارگر ایران ایجاد نموده است.

فقدان تشکلهای و سازمانهای آزاد و مستقل کارگری و عدم وجود حق اعتصاب در ایران، موانع متعدد و عظیمی را در مقابل مبارزات کارگران برای تحقق مطالبات و حقوقشان ایجاد نموده است. کارگران در ایران بطور روتین در معرض اخراج، تعقیب، دستگیری، شکنجه و اعدام قرار دارند.

طبقه کارگر ایران برای پیشبرد مبارزاتش به حمایت کارگران و تشکلهای کارگری در سراسر جهان نیاز مبرم دارد. در این راستا، نهاد "اتحاد بین‌المللی در حمایت از مبارزات کارگران ایران" با اهداف زیر تشکیل شده است.

- ۱- پشتیبانی از مبارزات کارگری برای بهبود استانداردها و شرایط کار و زندگی در ایران.
- ۲- دفاع از مطالبات جنبش کارگری ایران، از جمله حق برخورداری از تشکلهای آزاد و مستقل کارگری و حق اعتصاب.
- ۳- توقف بی‌قید و شرط و خاتمه بخشیدن به هرگونه سرکوب سیستماتیک، تعقیب و آزار، دستگیری و زندان، شکنجه، ترور و اعدام فعالین کارگری و مخالفین سیاسی در ایران.
- ۴- ترویج حقوق کارگری و انسانی و آزادیهای شناخته شده بین‌المللی برای کلیه مردم ساکن ایران.

ما از کلیه سازمانها و تشکلهای کارگران و معترضین به سرکوب حقوق کارگری و انسانی می‌خواهیم اهداف "اتحاد بین‌المللی در حمایت از مبارزات کارگران ایران" را مورد پشتیبانی قرار دهند.

حمایت و تأیید رسمی:

کنگره کار کانادا؛ اتحادیه کارگران اتومبیل‌سازی کانادا؛ اتحادیه کارگران پست کانادا؛

اتحادیه کارگران خدمات عمومی کانادا، نشریه کارگر امروز هیئت مشاورین: پل پیروت، نماینده سراسری کنگره کار کانادا؛ اورت هوگرز، نماینده سراسری اتحادیه کارگران پست کانادا؛ رضا مقدم، سردبیر کارگر امروز و سخنگوی اتحاد بین‌المللی؛ فرید پرتوی، هماهنگ کننده سراسری اتحاد بین‌المللی

۲۴ ژانویه ۲۰۰۰

International Alliance in Support of Workers'
Struggles in Iran (IASWSI)
Box 1164, Station Q, Toronto, Ontario, M4T 2P4,
Canada
Phone: (416) 894-7999 Fax: (416) 515-3730 E-
mail: labours@interlog.com
Homepage: www.interlog.com/~labours

رژیم اسلامی ایجاد می‌کند اما این گسیختگی‌ها بطرف انهدام و سرنگونی رژیم اسلامی حرکت نمی‌کند بلکه بطرف تطبیق رژیم اسلامی با یک رژیم متعارف بورژوازی و استحکام بیشتر حرکت می‌کند. به این ترتیب اگر از زاویه تحلیلی که ارائه کردم به اوضاع ایران نگاه کنیم، آنچه "اختلاف بالایی" نامیده میشود را نمیتوان شاخص انقلابی شدن وضعیت دانست. پس باید بتوان انقلابی یا غیر انقلابی بودن اوضاع را از حرکت "پایینی" نتیجه گرفت. لازمه رفتن اوضاع بطرف انقلاب

تحلیلی از اوضاع سیاسی ایران
مصاحبه با رضا مقدم
بقیه در صفحه ۱۸

نه. این تعبیر غلط است. چنین تعبیری نزد بخش رادیکال چپ رواج دارد. متأسفانه دوباره در تحلیلهای چپ رادیکال مقوله طبقه غایب شده است و همواره رژیم و توده‌ها در مقابل هم قرار دارند. همانطور که بیست سال پیش خلق و ضد خلق وجود داشت.

همانطور که قبلاً گفتم بورژوازی ایران هم مطالبات و خواستههای خود را از رژیم اسلامی داشته است و سالها با آن کلنجار رفته است. جنبش دوم خرداد در ماهیت خود حرکت بورژوازی ایران است. اینکه بخشی از حکومتی‌ها در آن شرکت دارند تغییری در ماهیت این حرکت نمیدهد. حتی اگر قصد این بخش از حکومتی‌ها صرفاً نجات رژیم باشد، این امر تغییری در ماهیت طبقاتی عینی این جنبش نمیدهد. هدف این جنبش همانطور که گفتم منطبق کردن رژیم اسلامی با شکل و قواره مورد نظر بورژوازی ایران است. بنابراین اینکه بخشی از این جنبش در حکومت باشد یا بخشی از حکومتی‌ها به آن بپیوندند پیشروی این جنبش و پیشروی بورژوازی ایران محسوب میشود.

در کل باید بگویم که مبارزات اجتماعی مانند تاتر نیست که هنرپیشگان سر نوبت وارد صحنه می‌شوند و با بازی نقش خود خارج می‌شوند. نمیتوان بسادگی جنبشهای مختلف را اینطور تعبیر کرد که اول یکی از آنها شروع شد و بعد دومی در عکس العمل به آن ازطرف رژیم پیا شد. مبارزات اجتماعی حاصل مبارزه برای مطالبات طبقاتی است که همواره جریان دارد. این مبارزات به موازات هم، در تداخل باهم و یا علیه هم به پیش می‌روند.

در اپوزیسیون یک بحث
حاد اینست که آیا اوضاع
بطرف انقلاب می‌رود یا
نه. مشخصاً بخش رادیکال
چپ ایران چشم انداز را
انقلابی می‌بیند. آیا شما
هم چنین نظری دارید؟

بنظر من اوضاع ایران بطرف یک انقلاب نمی‌رود. آنهایی که چشم انداز اوضاع را بطرف انقلاب می‌بینند به وجود جنبش دوم خرداد و گسیختگی در بالا استناد می‌کنند. همانطور که قبلاً هم گفتم پیشروی و موفقیت دوم خرداد پیروزی بورژوازی ایران است. اگرچه ظاهراً پیشروی و موفقیت این جنبش گسیختگی و اختلافات حاد در

و برابری طلبانه مورد حمله شدید یک ارتجاع هار قرار گرفت و پایان تاریخ و کمونیسم اعلام شد. با سقوط اردوگاه شوروی بورژوازی ایران نیز که مانند بورژوازی جهانی خود را از هرگونه خطر جدی از جانب کمونیسم و طبقه کارگر مصون احساس می‌کرد جنبشی را پایه ریزی کرد تا رژیم خود را که از جنبش مشروطه بدنال آن بود در اواخر قرن بیستم بوجود آورد. پایه های جنبشی که در دوم خرداد خاتمی را با بحث جامعه مدنی به ریاست جمهوری رساند در این شرایط شکل گرفت. در راستای دوران حاکمیت یکی از ارتجاعی ترین دهه های قرن بیست که هیچگاه طبقه کارگر و جنبش کمونیستی و کلا بشریت مترقی اینقدر ضعیف نبوده است. جنبش دوم خرداد فرزند خلف و زاده حاکمیت ارتجاع جهانی در انتهای قرن بیستم است.

ما شاهد نارضایتی و
اعتراضات و مبارزات مردم
هستیم. جایگاه این
اعتراضات و جنبش توده
ای در تحلیل شما چیست؟
رابطه این جنبش با دوم
خرداد چیست؟

نارضایتی و اعتراضات و مبارزات مردم علیه جمهوری اسلامی جدید نیست. اعتراضات علیه رژیم اسلامی از همان سال ۵۷ که رژیم بقدرت رسید شروع شد و در تمام این سالها تداوم داشته است. پاسخهای اجتماعی و عملی دادن به خواستههای توده های مردم تنها از دو طبقه اصلی جامعه یعنی بورژوازی و طبقه کارگر بر می آید. ویژگی شرایط حاضر نسبت به تمام سالهای قبل این است که جنبش دوم خرداد که یک جنبش بورژوایی با اهداف و استراتژی روشن است توانسته شیوه ها و اهداف خود را بمشابه راه حل تحقق مطالبات توده ها طرح کند. بدین معنی که تحقق همه آن خواستهها را به تحقق اهداف جنبش دوم خرداد گره زده است. به عبارت دیگر جنبش دوم خرداد تلاش کرده اعتراضات و حرکات توده ای را در جهت اهداف خودش کانالیزه کند.

بدین ترتیب آیا جنبش دوم
خرداد را می‌توان واکنش
رژیم برای حفظ خود در
مقابل فشار جنبش توده
ای دانست؟

بقیه از صفحه ۲
تحلیلی از اوضاع سیاسی ایران
مصاحبه با رضا مقدم

و مذهبی و غیر مذهبی است که هر یک حدی از تغییر رژیم اسلامی را کافی می‌دانند. تا آنجا که به اهداف اقتصادی این جنبش بر می‌گردد بشدت دست راستی و تاجرپرستی است.

بعبارت دیگر بورژوازی ایران بعد از قطعی شدن سرکوب انقلاب که بنظرم باید آنرا سال ۶۰ و انتخاب خامنه ای بعنوان رئیس جمهور دانست و قطعی شدن اینکه دیگر خطر سرنگونی آنرا تهدید نمی‌کند، باید به این سمت می‌رفت. یعنی جمهوری اسلامی جای خود را به رژیم خود طبقه می‌داد. منتها جنگ اجازه شروع چنین حرکتی را در درون بورژوازی نمی‌داد. با پایان جنگ این دوره پایان می‌یابد و بورژوازی ایران تلاش برای ایجاد دولت خود را شروع می‌کند. دوران پس از جنگ با انتخاب رفسنجانی به ریاست جمهوری آغاز شد. در همان ابتدای دوران پس از جنگ جمهوری اسلامی هزاران زندانی سیاسی را فوراً قتل عام کرد و در گورهای دسته جمعی بدون نام نشان مدفون ساخت. گویا می‌خواست پایان یافتن دوران سرکوب انقلاب را نیز بنحو خونینی اعلام کند.

در دوران هشت ساله ریاست جمهوری رفسنجانی به اقتصاد دوران جنگ پایان داده شد، برخی خرابی‌ها ترمیم و بعضی صنایع راه اندازی شد و زیرساختهای اقتصادی بهبود یافت. با سیاست "تعدیل نیروی انسانی" که نام دیگری برای بیکار سازی های وسیع بود بافت طبقه کارگر دچار لطمات شدید شد. بطور مثال بر اساس این سیاست بیش از صد هزار کارگر صنعتی و ماهر فقط در تهران اخراج شدند. کار طبق قراردادهای موقت وسیعاً باب شد. کارگران با سابقه اخراج یا بازخرید شدند و مجدداً با قرارداد موقت که سه ماه یکبار تمدید میگردد دوباره مشغول کار شدند، بدون هیچ نوع امنیت شغلی که هر اعتراض و نارضایتی اشان با عدم تمدید قرارداد در پایان سه ماه پاسخ می‌گرفت. این در کنار بیکاری میلیونی، شرایط را برای تحمیل پائین ترین سطح معیشت به طبقه کارگری پراکنده و فاقد حق تشکل و حق اعتصاب فراهم آورد.

در سطح جهان نیز با پایان یافتن جهان دو قطبی هرنوع ترقی خواهی، اندیشه های عدالت جویانه

نشریه کارگر امروز رایگان است

نشریه کارگر امروز برایگان در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد. هزینه اشتراک تنها معادل هزینه پست نشریه، سالانه معادل ۸ مارک آلمان است. بهای نشریه در کیوسکها و مراکز حرفه ای توزیع نیز تنها معادل هزینه توزیع و حق الزحمه فروشنده است.
هزینه اشتراک کارگر امروز بعهده اسپانسرهای نشریه و همچنین کمک های مالی خوانندگان است.

فرم اشتراک

مایلم نشریه کارگر امروز را مشترک شوم.

Name: _____
Address: _____
Postcode: _____
city: _____
Country: _____

اشتراک نشریه ساده است

برای اشتراک نشریه کافی است فرم مقابل را پر کنید و همراه هزینه اشتراک به یکی از آدرسهای کارگر امروز ارسال دارید.

گفتگو با فرید پرتوی، هماهنگ کننده سراسری "اتحاد بین المللی در حمایت از مبارزات کارگران ایران"

امر همبستگی بین المللی با مبارزات کارگران ایران باید میان تشکلهای کارگری نهادینه شود

۹۰ به این طرف دهها نامه، قطعنامه، طومار و غیره در سراسر دنیا در دفاع از مبارزات کارگران ایران به همت فعالین کمیته ها و کمیتههای مختلف همبستگی با کارگران ایران از اتحادیه های کارگری در اروپا، کانادا و آمریکا گرفته شده است. به مدد تلاشهایی از این قبیل، دیگر لازم نیست هر بار توضیح دهیم که در ایران کارگر صنعتی داریم، جنبش کارگری داریم و اینکه ایران جامعه ای سرمایه داری با میلیونها کارگر مزد بگیر و یک حکومت سرکوبگر ضدکارگر است.

با ذکر این نقطه قوت، استدلال نمودیم که این سطح از فعالیت ضمن اینکه کماکان لازم و موثر است، اما محدودیتهای خود را داشته و دارد. بطور مثال می توان گفت که دستاوردکاران این عرصه عمدتاً به فعالین کارگری "ایرانی" و "اکتیویستهای ایرانی" که کمیته ها و گروههایی را در دفاع از کارگران کشور خود و بمنظور اعلام همبستگی با جنبش کارگری محل اقامتشان در تبعید تشکیل داده بودند، محدود ماند. لذا با وجود موفقیت در گرفتن نامه های اعتراضی، که معمولاً از خصلتی واکنشی برخوردار بودند، فعالیتهایمان اساساً از چهارچوب فعالین کارگری "ایرانی" فراتر نرفت. جدا از مباحث، معضلات و محدودیتهای مهم دیگری که در خصوص امر همبستگی بین المللی کارگری کماکان مطرح هستند و نیاز به ارزیابی، پاسخگویی و بدیل دارند، محدودیتهای عملی فوق الذکر موجب شدند که جنبش کارگری در کشورهای مختلف بطور مستقیم درگیر و حامی این فعالیتهای شریک اهداف آن نشود. برای مایی که هدف ایجاد "اتحاد بین المللی" را دنبال می کردیم، دیگر محرز بود که امر همبستگی بین المللی با مبارزات کارگران ایران باید از این سطح فراتر می رفت. باید وارد مرحله ای از جنبش همبستگی با کارگران ایران با خصوصیات "فرا ایرانی" و نهادینه شده می گشتیم. رهبران کارگری و اتحادیه ها و سازمانهای کارگران در غرب نه تنها لازم و مهم است که نامه های اعتراضی به جمهوری اسلامی بنویسند، بلکه می توانند مستقیماً در راه انداختن نهادی بین المللی در دفاع از مبارزات کارگران در ایران شرکت کنند و نقشی موثرتر ایفا نمایند.

واکنش پارت و یوسف چه بود و همکاری آنان با این نحوه جدید همبستگی با کارگران ایران چگونه جلب شد؟

ژان-کلود پارت و حسن یوسف این ایده را جالب و عملی دانستند. مهمترین مسئله برای آنان روشنتر شدن اهداف و نوع فعالیت چنین نهادی و نقش عملی خود آنان بود. توضیح ما این بود که این پیشنهادی کاملاً باز است و بسته به پیشنهادات و فیدبک آنان تنظیم خواهد شد.

همزمان، ما طرح این نهاد را با دارل تینگی دبیر وقت اتحادیه کارگران پست کانادا، اورت هوگز و دیوید بلیکنی از نمایندگان سراسری اتحادیه پست در میان گذاشتیم. آنها بلافاصله حمایت خود را از چنین نهادی اعلام کردند و پیشنهادات متنوع و زیادی در مورد نحوه پیشبرد آن و همکاریهایی که خودشان و دیگران می توانند داشته

مشابه کمیتههای سراسری ای عمل خواهد کرد که جنبش کارگری در کشورهای مختلف بخصوص در غرب علیه بی حقوقی و سرکوب سیاهان تحت آپارتاید در آفریقای جنوبی براف انداختند. کنگره کار کانادا، اتحادیه پست و اتحادیه کارگران اتومبیل سازی کانادا تجارب ارزشمندی در این خصوص دارند. دلیل دیگر این است که این تشکلهای سراسری هر یک دارای دهها لوکال و تشکل وابسته هستند. بطور مثال، کنگره کار کانادا در برگیرنده ۱۲ فدراسیون کار ایالتی، ۱۲۵ شورای کارگری منطقه ای و در حدود ۱۰۰ اتحادیه صنفی سراسری و ایالتی میباشد که دو میلیون و سیصد هزار کارگر متشکل را نمایندگی می کنند. کنگره کار کانادا همچنین عضو کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد و چندین نهاد بین المللی دیگر می باشد. پشتیبانی کنگره کار و اتحادیه های سراسری کانادا و همکاری آنان با اتحاد بین المللی در حمایت از مبارزات کارگران ایران، حمایت سازمانهای وابسته و مرتبط به آنان از این نهاد را بمراتب آسانتر خواهد کرد.

بعلاوه، این نهاد عملاً فعالیت محلی محدود و معینی در شهرهای مختلف کانادا و اروپا و آمریکا خواهد داشت. عمده فعالیتهای اتحاد بین المللی در حمایت از مبارزات کارگران ایران پیشبرد کمیتههای اعتراضی و تحمیل گر، پروژههای لابیستی، اعمال فشار و اقامه دعوی کردن و فعالیتهای تبلیغی و آموزشی در سطوح سراسری و بین المللی خواهد بود. جوانب مشخص این کمیتهها و فعالیتهای از طریق مشورت و رایزنی کردن با هیئت مشاورین و اسپانسرهای اتحاد بین المللی تعیین خواهد شد.

هیئت مشاورین چه نقشی در این نهاد ایفا خواهد کرد؟ آیا تعداد اعضای این هیئت در همین سطح باقی خواهد ماند؟ اصولاً معیاران در این زمینه چیست؟

بمنظور تضمین وجود مکانیزمهایی جهت تبادل نظر، ارزیابی و تصمیم گیری راجع به جهت گیریهای آتی و نحوه پیشبرد اهداف اتحاد بین المللی، طرح ایجاد "هیئت مشاورین" را به پل پیروت و اورت هوگز، نمایندگان سراسری کنگره کار کانادا و اتحادیه پست که در این دوره رابط رسمی ما با تشکلهایشان بودند، پیشنهاد کردیم که مورد استقبال و موافقت آنان قرار گرفت. از اینرو پل پیروت و اورت هوگز که هر دو از فعالین قدیمی و مترقی در جنبش کارگری کانادا می باشند رسماً به نمایندگی از طرف کنگره کار و اتحادیه پست کانادا عضو هیئت مشاورین اتحاد بین المللی هستند. رضا مقدم و من بعنوان هماهنگ کننده سراسری اتحاد عضو هیئت مشاورین هستیم.

اکنون که این نهاد رسماً اعلام موجودیت کرده است، تلاش وسیعی خواهیم نمود که تعداد هر چه بیشتری سازمانهای کارگری از کشورهای مختلف به این حرکت بپیوندند. این در ضمن بدین معنا خواهد بود که هیئت مشاورین اتحاد بین المللی از جمع کنونی وسیعتر خواهد شد که یکی از اهداف ما همین است و فکر می کنیم همکاری وسیعتر بر مبنای منفتهای جهانی طبقه کارگر

قطعا به توان این حرکت خواهد افزود. حداقل معیار برای کاندید شدن جهت عضویت در هیئت مشاورین، حمایت رسمی از اهداف اتحاد بین المللی به نمایندگی از طرف یک اتحادیه و یا نهاد کارگری سراسری مستقل، معتبر و شناخته شده می باشد. چهارچوب کلی ساختار و نحوه مشارکت و پیشبرد فعالیتهای اتحاد بین المللی در نوشته ای جداگانه منتشر و در هومپیج اتحاد نیز درج خواهد شد.

قدم بعدیتان چیست؟

اطلاعیه اعلام موجودیت اتحاد بین المللی و اهداف آن در سطح وسیعی پخش شده است و امیدواریم این آغاز تلاشی از نظر کیفی مجهزتر در دفاع از مبارزات کارگران ایران باشد. با توجه به اهداف اتحاد بین المللی و الویتهایی که وضعیت طبقه کارگر ایران ایجاب کند، فعالیتهای متنوعی در دستور روز این نهاد قرار خواهند گرفت. موفقیت این فعالیتهای به عوامل بسیاری که بعضاً خارج از اراده و توان ما هستند بستگی دارد. اما نقش همبستگی بین المللی کارگری و کوشش مستمر ما در جهت پیشبرد و نهادی کردن این مبارزه اساسی است و بدون آن براهتی می تواند بی اثر شود. از اینرو از همه تشکلهای و اتحادیه های کارگران و فعالین و مدافعین حقوق کارگری دعوت می کنیم از این تلاش بین المللی در حمایت از مبارزات طبقه کارگر ایران پشتیبانی نمایند.

مروری کوتاه بر پیدایش ملت بقیه از صفحه ۷

خلق» معرفی کند، تا بعد بر این اساس خواست دولت خودی مشروعیت یابد.

«اریکسن» می نویسد: «آن آداب باصطلاح کهن و تیبیک نروژی، داستان ها و حکایت های مردمی، هنرهای دستی و از این قبیل در بسیاری موارد نه کهن بودند، نه تیبیک و نه نروژی. طرح های گلدار کپی پیچ و تاب های درخت مو در منطقه مدیترانه بودند. نغمه مشهور ویولون منطقه «هاردانگرویدا» (منطقه ای در نروژ)، مثل اغلب افسانه های مردمی، از اروپای مرکزی نشأت می گرفت؛ و بسیاری از «لباس های محلی تیبیک»، که در مراسم رسمی روز بنیانگذاری (۱۷ مه) می پوشیدند، در آغاز قرن بیستم توسط ناسیونالیست ها طراحی شده است. اغلب آداب و رسوم محلی که تحت عنوان آداب و رسوم ناب خودی از آنها یاد می شود، از نواحی معینی در دره های جنوب نروژ آمده اند.» (منبع قبلی، ص ۱۳۰).

اینجا می خواهم بر گفته «بندیکت آندرسون» تاکید کنم که ملت را تاریخاً یک ساخته و مصنوع (konstruktion) و یک «جامعه تصور شده» می نامد. اما آن ساخته تاریخی را امروزه بورژوازی به کناری میگذارد و با ساخته های جدیدی برای بلوک بندی ها و مفاهیم هویتی جدید جایگزین میکند.

ولی ما نیازی به این نمی بینیم که به اختراع هویت بپردازیم، هویت ما اینجا و هم اکنون وجود دارد. این هویتی است جهانی و هرگز تا به این حد بزرگ نبوده است. این هویت طبقه کارگر است. نقطه اشتراک من با یک کارگر هندی بسیار بیشتر از «والن برگ» (سرمایه دار مشهور سوئدی) یا هر کس مشابه دیگری از عوامل سرمایه مالی بزرگ است.

توضیحات مترجم

۱- دان پرشون مسئول اتحادیه آزاد گولتند سوندگ و مدیر مسئول نشریه رادیکال سوسیالیست کارگری (Arbetar-socialisten) در سوئد است.

۲- از شخصیتهای افسانه ای یونان باستان. در این نقل قول آن بخش از افسانه مورد نظر نویسنده است که ادیب به زادگاه خود، شهر "تب" (Thebes)، باز میگردد، معنای لاینحل ابوالهول را پاسخ میگوید، و به این ترتیب شر ابوالهول را که روزانه از اهالی قربانی میگرفت از سر شهر کم میکند.

دوره تازه، انتخاب کهنه

ایرج آذرین

سیاستهای ما در قبال جنبش کردستان، .. و نقش و جایگاه کومه له در آن، راه حل اثباتی ما برای مساله ملی کرد و غیره تشکیل میدهد." (ص ۲۲-۲۶)

البته سوال دیگری هم بلافاصله پیش میاید، و آن اینکه چرا پرداختن مجدد به ارائه راه حل اثباتی برای مساله ملی در این مقطع معین بدل به یک مساله پر اهمیت شده است؟ مهتدی این سوال را طرح نمیکند، اما جوابش را میدهد:

"به اعتقاد من جریان سوسیالیستی در کردستان در آستانه دوره جدیدی از حیات خود و در مقابل انتخاب های سیاسی جدیدی قرار دارد." (همانجا)

چرا و در اثر چه تحولی این "دوره جدیدی از حیات" آغاز شده است؟ کدام "انتخاب های سیاسی جدیدی" اکنون در مقابل کومه له قرار گرفته اند؟ این ها هستند آن سوالات مهم و واقعی، و عبدالله مهتدی نه فقط اینرا میدانند، بلکه پاسخهای کاملا مشخصی نیز به این سوالات مهم دارد. چرا که تبیین و نظر مشخص او درباره این "دوره جدید حیات" و این "انتخابهای سیاسی جدید"، چنان زوایای روشن است که حتی میدانند در این تبیین کدام اسناد قدیمی تشکیلاتی ارزشگذاری متفاوتی میشوند. اینها را من بعنوان نیت پنهان به او نسبت نمیدهم، بلکه همانطور که نقل قولهای فوق بی هیچ ابهامی نشان میدهند، نویسنده خود میگوید که مقاله او با مسائل سیاسی و دوره جدید و انتخابهای جدید ارتباط تام دارد. اما مهتدی بدون اینکه به چند و چون این ارتباط بپردازد، صرفا نقد نظری انتزاعی ای را (و باید گفت نقدی کتابی و کلیشه سازانه را) بر فرمولبندیهای چند سند سازمانی آغاز میکند. اما اینجا سوال ساده باز اینست که واقعا چرا شما یک مسیر وارونه را برای طرح نظرتان انتخاب کرده اید؟ اگر لزوم ارائه این بحث از تغییر دوره و گشوده شدن انتخابهای جدید نشأت میگیرد (که واقعا هم همینطور است)، پس چرا مقاله ای مینویسید که قرار است در بخش نانوشته، دومش موضع سیاسی امروزتان بسادگی بعنوان امتداد نظری مواضع لنینی در قبال جنبشهای دموکراتیک طرح شود؟ چرا موضع سیاسی روز خودتان را در رابطه با تحلیل از "دوران جدید" و "انتخابهای سیاسی جدید" طرح نمیکند؟

همه قرائن حاکی از اینست که در اختلاف کنونی عبدالله مهتدی سخنگوی یک موضع راست بوده است. اخبار رابطه حسنه او با رهبران ناسیونالیست کرد در عراق، و حتی شایعه نشست و برخاست نزدیک با چهره های کرد مقبول جناح دوم خردادی رژیم، همه همین نکته را تأیید میکردند. عبدالله مهتدی میتوانست با نوشتن مقاله صریحی راجع به نقطه نظرات خود درباره شرایط سیاسی امروز ایران و کردستان، با نوشتن مقاله ای در مورد موضعی که به زعم او کومه له باید در این دوره معین اتخاذ کند، واقعیت را روشن کند. اما مهتدی این کار را نمیکند بلکه بجای پرداختن به اوضاع ایزدکیتی سیاسی حاضر و بجای موضعگیری در قبال آنها، اسناد قدیمی تشکیلاتی را برمیزیند و مقاله ای عام و شبه تئوریک درباره لزوم داشتن "برنامه ای اثباتی برای حل مساله ملی" مینویسد و در عین حال، در آخرین پاراگراف مقاله، بیان اثباتی موضع خود در اینمورد را به آینده ای نامعلوم موکل میکند. (ص ۴۶)

غور و تفحص تئوریک یا انتخابهای جدید سیاسی؟

انتخاب مهتدی برای عرضه بحثهایش در یک قالب انتزاعی شبه تئوریک را نباید با اشتیاق کودکانه ای به تئوریسین شدن توضیح داد، بلکه این انتخاب ناشی از اجبار او به تدوین قاشق-قاشق بحثهایی است که خود میدانند قطعا به مذاق رادیکالیسم در درون و بیرون کومه له ناگوار است. ربط این بحثهای عام با مواضع سیاسی را من از لابلای سطور نوشته او نمیخوانم، بلکه خود او در ابتدای مقاله اش معترف است که اولین پرسشی که ممکن است به ذهن خواننده برسد اینست که طرح این مسائل در شرایط حاضر چه ضرورتی دارد (ص ۲۲)، و خود پاسخ میدهد:

"موضوعاتی که نوشته حاضر به آنها میپردازد، از نظر من مسائل سیاسی و تحلیلی با اهمیتی را راجع به چگونگی سیاستگذاری و تدوین

معتقد به تقویت حرکت دوم خرداد را در بر میگیرد. نه، مهتدی کومه له ای را نمیکند که سازمان منطقه ای یک حزب سراسری باشد، او یک کومه له کردستانی میخواهد تا تنها در "جنبش کردستان" مورد نظر او ملزم به ایفای نقش باشد.

به این ترتیب آنچه در انتقاد مهتدی از حزب کمونیست ایران صادقانه و فروتنانه مینماید، در بهترین حالت نعل وارونه ایست برای خلاص کردن گریبان خود از تکالیف کمونیستی در این مقطع معین، و شیوه ایست برای طبیعی جلوه دادن دلمشغولی انحصاری نویسنده با مساله ملی کرد. این واقعیتی است، و اگرچه من اینجا ناگزیرم از لابلای خطوط افق سوسیالیسم <ب> استنتاجش کنم، اما طرف های دخیل در مناظرات درونی حزب و کومه له چند سال است که بروشنی اینرا میدانند، و حتی برای آنها نیز که دوردور از کم و کیف اختلافات اطلاع داشته اند یادآوری این واقعیت یک خبر کهنه است.

کومه له و "جنبش کردستان"

"نقش و موقعیت کومه له در جنبش کردستان" عنوان مقاله اصلی افق سوسیالیسم است. بنحو قابل انتظاری، در دو سطر اول مقاله نقش و موقعیت کومه له در "جنبش کردستان" خیلی طبیعی به ارائه راه حل برای مساله میلی کرد محدود و منوط میشود. (ص ۲۲) همانطور که بالاتر اشاره شد، مهتدی راه حل اثباتی خود را برای مساله ملی کرد طرح نمیکند، بلکه از تمام بحثش این نتیجه ساده را میخواهد بگیرد که برای کومه له ضروری است که یک برنامه اثباتی برای حل مساله ملی داشته باشد؛ و از آنجا که تکرار چنین امر بدیهی ای واقعا غریب مینماید، بیش از ۲۰ صفحه از مقاله اش را صرف این میکند تا نشان دهد موضع فعلی کومه له در قبال مساله ملی نه فقط موضعی دخالتگر نیست، بلکه رهبری جنبش ملی را کار بورژوازی کرد میداند، و از اینروست که از بدست گرفتن رهبری جنبش ملی و ارائه یک برنامه اثباتی برای آن استنکاف میکند. مهتدی در طول مقاله مطولش صحبت از چیزهای زیادی به میان میآورد که پرداختن به تک تک شان اینجا ضرورتی ندارد. (هرچند واریسی دقیقتر آنچه او در هر مورد میگوید برای بازسازی کنه نظراتی که از ابرازش خودداری میکند میتواند مفید باشد.) من ملاحظاتم را در چهار نکته خلاصه میکنم:

۱- نقش کمونیستها در کردستان نخستین نکته اینست که حذف تحلیلی (یا حتی انحلال تشکیلاتی) حزب کمونیست ایران نیز ایدا مهتدی را مجاز نمیکند تا صرفا پرداختن به مساله ملی را در دستور کار کومه له بگذارد. بالاتر دیدیم که مهتدی میگوید علت بازکردن بحث بر سر برنامه کومه له برای مساله ملی ناشی از "دوره جدید و انتخابهای سیاسی جدید" است. اما حتی با مقید کردن کومه له به مسائل کردستان ایدا نمیتوان چنین دستور کاری را نتیجه گرفت. آیا در این "دوره جدید" بازبینی هیچ مساله و هیچ عرصه دیگری جز عرصه جنبش ملی کرد ضروری نمیشود؟ از زاویه مارکسیستی، مهتدی نمیتواند هیچ توجیه نظری ای برای محدود کرد بحث خود به بازبینی نقش کومه له در جنبش ملی داشته باشد. از زاویه مارکسیستی، بازبینی نقش کومه له در جنبش ملی تنها در رابطه با تاثیرات آن در پیشبرد

وظایف هویتی کمونیستها (و در درجه دوم در رابطه با سایر وظایف دموکراتیک محبوب مهتدی) میتواند موجه باشد. قریب دهسال پیش، در یک پلمیک با مهتدی، من عین همین نکته را خطاب به ایشان نوشتم، و امروز نیز باید همان مضمون را تکرار کنم، که برای یک مارکسیست نه ملیتت و نه بطریق اولی منطقه جغرافیایی فعالیتت زاویه برخورد او به مسائل را نمیسازد. تا وقتی داعیه مارکسیسم دارید، کومه له کردستانی چاره درد شما نیست. حتی اگر بدل به یک هسته کمونیستی در سقز یا سلیمانیه هم بشوید، شما تنها وقتی میتوانید ادعای مارکسیست بودن داشته باشید که خود را نمایندگان اعزامی یک بین الملل کارگری (هرچند از لحاظ تشکیلاتی ناموجود) بشمارید، و نقطه عزیمتتان برای فعالیت در هر عرصه ای، در میان هر ملیتی یا در محدوده هر جغرافیایی، منافع و اهداف جنبش بین المللی سوسیالیستی طبقه کارگر باشد.

۲- آیا مساله ملی به جلو صحنه رانده شده؟

گره زدن نقش و موقعیت کومه له به برنامه برای حل مساله ملی کرد "به یک فرض دیگر هم میتواند متکی باشد؛ این فرض که وضعیت عینی اجتماعی و سیاسی چنان مساله ملی را به جلوی صحنه رانده است که هرگونه مبارزه طبقاتی و دموکراتیک را تحت الشعاع قرار داده و پیشبرد وظیفه در هر عرصه ای اجبارا از این کانال میگذرد. مهتدی خود به صراحت چنین نمیگوید، ولی همه احکام عام و تئوریکی که در انتقاد از کم بها دادن به عرصه مبارزه ملی تکرار میکنند مبتنی بر همین فرض اند. (بطور نمونه در ص ۲۶-۲۷)

چنین فرضی را از دو زاویه میتوان واریسی کرد، اول از زاویه روندهای پایه ای تر اقتصادی و اجتماعی، و دوم از زاویه شرایط سیاسی و اجتماعی حاضر در کردستان. در مورد اول، بعنوان نمونه ای از این روندهای پایه ای، باید گفت که چنین به نظر میرسد که طی بیست سال گذشته، اقتصاد کردستان بیش از پیش در کلیت اقتصاد ایران ادغام شده، و رشد میزان شهرنشینی، گسترش باسوادی، و اشاعه تکنولوژی ارتباطاتی فرهنگ سنتی کردستان را به سود فرهنگی عام و مدرن تضعیف کرده است. گذشته از اینها، تجربه به قدرت رسیدن دفاکتو احزاب سنتی جنبش ملی در کردستان عراق، و همچنین تجربه پ. کا. کا. در ترکیه، بهچوجه تصویر مثبتی در اذهان عمومی شکل نداده است. من از این اشاره کوتاه ایدا نمیخواهم نتایج بزرگی بگیریم. چرا که واضح است که هیچیک از این تحولات بخودی خود هیچ حکمی درباره کم رنگ شدن مساله ملی نیستند، و برای شناخت پیامدهای این تحولات بر مساله ملی کرد در ایران قطعا مطالعه بسیار عمیقتری لازم است. اما دستکم از هیچیک از این تحولات نمیتوان بخودی خود حکمی دال بر تشدید مساله ملی در کردستان استنتاج کرد، و آنها میکنند نیز عموما چنین حکمی را تأیید نمیکند.

اگر روندهای پایه ای تر حکمی بر پر رنگ شدن مساله ملی در کردستان نمیدهند، شرایط مشخص سیاسی و

نامه ای از ایران

حسین خرم



خبری از اوضاع اینجا برایتان می نویسم. همانطور که مطلع هستید، دله و دزدیهای سنگین رده بالای حکومتی و خالی کردن تمام خزانه ها از طرف حکومتی ها، سرمایه های کلان در دست بنیاد مستضعفان و به همین شکل کنترل بانک از طریق حرکت های جناحی و رسوایی تا به آنجا پیش رفته که انگل های بنیاد که برای خودشان آژانس هواپیمایی مستقل دارند، مجبور به تعطیل کردن این مجموعه شدند. یا در معادن آنچنان پولهای کلان این مرز و بوم به بیرون برده میشود که هیچ کس با خبر نمیشود. در کارخانه های خصوصی ریز و درشت سعی می شود سرمایه تبدیل شود به دلار و در بیرون از کشور تحویل گرفته شود. همانطوریکه اطلاع دارید نساجی ها با وضع وخیم و دشواری روبرو هستند، نساجی قائم شهر با ۴ هزار کارگر و نساجی شماره ۲ را به تعطیلی کشاندند. کارگران جهان چیت کرج دوباره سه ماه است که حقوق دریافت نمیکنند. کارگران نخ کار هم قبلا اخبارش را خدمتتان رساندم. در کارخانه اهرسان در بومهن از کارگران به طرز طاقت فرسای شبانه روز کار می کشند و ادعای پروانه آنرا در ۲۰۰۲ دارند که البته دلارش را در خارج از کشور به جیب می زنند و در این کشور سگ صاحبش را نمی شناسد و همین کارخانه تمام کارگرانش قراردادی هستند و همه سه ماهه تمدید می شوند و خیلی راحت اخراج می شوند. البته جو امروز ایران که خاتمی ادعای توسعه سیاسی و تحزب را شعار میدهد که البته اگر سرو صدایی است از بالاست. یعنی آزادی بیان از بالا بین دانشجویان و دانشگاهی ها و سنتی یا راست سنتی که به همدیگر لقب می دهند، هنوز از جریانی که تمام مردم را در بر بگیرد خبری نیست. فقط از بالا برای همدیگر ادای دموکراسی را در می آورند. البته نا گفته نماند جناح رهبری که تمام ارتش یا به اصطلاح نظم و نظام این کشور که کار نمی کنند به دست آنها است کمی عقب نشستند و مثلا یزدی هم بعد از ۱۰ سال یکه تازی به کناری می رود. خبر دیگر اینکه همانطور که اطلاع دارید مثلا در کارخانه اتمسفر کارگران ۳ ماه است که حقوق نمیگیرند و صبحانه و نهار و سرویس را از کارگران گرفتند و صاحب کارخانه میگوید پول ندارم و همین آقا هم میگفت، به نقل از یک نفر که آنجا کار میکند، می گوید دلاره را خارج کرده است به بهانه اینکه ورق توپی وارد کند و سرمایه اش را بیرون از کشور برده است و مقداری هم ورق به داخل وارد کرده است برای کارهای نیروگاهی. مسئله دیگر اینکه در این گیاره دار که کارگران شب و روز زن و بچه هایشان در بدترین حالت بسر میبرند بحث کارگاههای با ۳ نفر پرسنل شامل قوانین کار نمی شوند را به میدان آوردند که همین قضیه برای خاتمی و دار دسته اش و خانه کارگرها دارد آبرو میشود که ادعای دفاع از قوانینی که ضد کارگری است را داشته باشند. همانطوریکه از قوانین کار ارتجاعی به اصطلاح موقت اطلاع دارید کارگران را به صورت قراردادی به کار می گیرند و هر وقت که بخواهند تی پا به کارگر میزنند و از کار بیرونش میکنند. اخیرا هم سازمان تامین اجتماعی دست را از پا درازتر کرده و با سرمایه کارگران بر علیه کارگران شاخ و شانه میکشد و می گوید کارگرانی که قراردادی هستند و اخراج میشوند نباید بیمه بیکاری بگیرند. اینها هم شبیه خاموشی و بادامچی و هیئت متوفله اسلامی عسکر اولادی بازاری و ائمه اطهار و نمایندگان خدا با پول کارگران بر علیه کارگران طرحها و لایحه میدهند. همانطور که رفسنجانی این لجن ترین فرد حکومتی از پول کارگران برای جنگ و چاله و چوله های دم و دستگاههای حکومتش استفاده کرد. امروز دیگر انقلاب بازی و انقلابی گری را شعار نمیدهند و دارند از کارگران انتقام میگیرند. ولایت یا ولایی و ارزشهای دینی و غیره شعار رهبران اطلاعاتی مثل خزعلی، شیخ دجال که در پوشش سازمان تبلیغات اسلامی در راس وزارت اطلاعات هستند به عوام فریبی مشغول هستند و میگویند خدا یکی، ولایت فقیه یکی و علی یکی. همینها تمام سرمایه های کشور را به یغما بردند و دوست ندارند هیچکس صحبت از اقتصاد بکنند. در بین کارگران هم اخیرا اتحادیه کارگری شکل گرفت. این اتحادیه کارگران تعدادشان زیاد نیست. فقط روز کارگر مشخص شد که اتحادیه هم تشکیل شده است. البته من فکر میکنم که این اتحادیه اگر پا بگیرد از داخل همین ها بهترین بچه ها بیرون بزنند که بعید نمیدانم. البته رفقا امسال در روز کارگر فریاد مرگ بر ضد کارگر رعشه بر اندام ائمه اطهار و نمایندگان سرمایه و خدا انداخت و انگلهای رده بالا به گوشه ای خزیدند و وحشت سراپایشان را گرفته بود. به طوری که فهمیدند راهپیمایی روز کارگر را مثلا در پلاکاردهای خیابانها که از قبل نصب شده بود بنویسید، اجتماع کارگران. البته با همه این اوضاع و احوال من دور نمی بینم که کارگران به عنوان وزنه ای جلوی حکومت سرمایه بایستند و حداقل دستاورد اعتراضی مستمر را داشته باشند. به این دلیل که دیگر اینان هیچ جوابی برای گفتن و قوانین دست و پاگیرشان ندارند. همانطوریکه الان با زور و از طریق رسانه یا جعبه تلویزیون که پولش را کارگران میدهند به عوام فریبی کارگران و کارمندان این مرز و بوم مشغولند. همانطوریکه اطلاع دارید دیگر در کشورهای دیگر خبر رشد اسلام و اسلامخواهی را نمی دهند، انگار که قرص خفه شو خورده اند. خلاصه دوستان باز هم بگویم تفنگ بالا سر همه مردم است. مثلا کسی که شلوار جین بپوشد، در سر کوچه های سر سلبیل اگر ۳ نفر با هم به ایستند میبرند موهایشان را میزنند و آزاد می کنند و فعلا هم کاسه لیبسی غرب را میکنند که بلکه میدانی بگیرند و آنها هم تا می توانند می خواهند امتیاز بیشتری بگیرند.

به امید دیدار شما دوستان عزیز و خوب.

خلاصه ای از خاطرات زندان

جشد کارگر

واخر بهار سال ۱۳۶۲ در محل کار و زندگی ام، ماهشهر توسط سپاه باتهام فعالیت با یکی از گروه های چپ از طیف خط ۳، دستگیر و بعد از حدود یک ماه انفرادی و پنج ماه عمومی در بازداشتگاه سپاه، و گذراندن مراحل بازجویی، بازپرسی و شکنجه، در دادگاه انقلاب اسلامی محاکمه و به یک سال حبس قطعی و چهار سال تعلیقی محکوم شدم. بعلت فقدان زندان در ماهشهر، بعد از انقلاب پادگانی را بنام نوا بعنوان زندان مورد استفاده قرار میدادند. این باصطلاح زندان از یک کریدور تقریبا دراز، بادو سالن بزرگ در یک طرف آن، و یک سالن کوچکتر در طرف دیگر تشکیل شده بود و خود کریدور نیز در انتها به دستشویی، حمام و توالت ختم می شد.

قبل از آماده شدن بند جدید، که در آرزمان در دست ساختمان بود، آنهم بشکلی که با بند قدیم (پادگان نوا) یک زاویه نود درجه را میساخت، زندانیان عادی و سیاسی باهم در تنها بند موجود (نوا) بسر میبردند.

وقتی که من برای گذراندن دوران محکومیتم باین بند آورده شدم، تعداد زندانیان نسبت به گنجایش آن بیشتر بود، بطوریکه تمام سالن ها پر بود و در تمام طول کریدور نیز مخصوصا شبها هنگام خواب، با وجودی که هر فرد بیشتر از نیم متر جا نداشت، باز کسب و جا وجود داشت. زندانیان روی زمین در کریدور و در طول سالن ها در سه ردیف می خوابیدند و هر کدام یک پتو برای زیر انداز و یک پتو بعنوان بالش در اختیار داشتند. با وجودی که افراد سیاسی بند، که بهرحال کاراکتر متفاوتی در زمینه هایی، از جمله رعایت نظافت و اصول بهداشت با افراد عادی یعنی قریبانیان نظام ضد انسانی سرمایه داشتند، با ترغیب زندانیان عادی و با کمک آنان، سعی در نظافت و رعایت حداقل بهداشت محیط را داشتند، اما باز بعلت ازدیاد افراد نسبت به گنجایش باصطلاح بند و همچنین کمی امکانات بهداشتی، محیط و فضای بند بویژه دستشویی و سه توالت و یک حمام کثیف و غیر بهداشتی بود. رفتار زندانبانان که آدم هایی لمپن و بخشا بیمار و عقده ای بودند، با افراد در بند بخصوص عادی ها بسیار بد و غیرانسانی بود. بین ساعت چهارونیم تا پنج صبح، زندانیان را باصدای گوشخراش در حالیکه اذان صبح نیز از دو بلندگوی نصب شده در دو انتهای کریدور، پخش میشد، برای خواندن اجباری نماز صبح، بیدار می کردند. افراد بعد از نماز که اکثرا تظاهر به انجام آن می نمودند، در فاصله یک ساعتی که تا صبحانه مانده بود، سعی در جبران کسر خواب، با اندکی آرمیدن میکردند. اما هنوز چشمانشان گرم نشده، صدای ناهنجار نگهبان، زمان صرف باصطلاح صبحانه را خبر میداد. در یکی از روزها نگهبانی که بیمار تر از بقیه همکارانش بنظر می رسید، و در آن صبح مسؤل توزیع صبحانه (چای و آب جوش) بود، هنگام عبور از روی افراد در کریدور که در حال بیدار شدن بودند، آب جوش کتری را روی یکی از آنان که زندانی عادی بود، و هنوز بیدار نشده بود، خالی کرد. فریاد جانخراش این انسان که فضای کوچک زندان را بلرزه درآورد، هرگز فراموشم نمی شود.

بند جدید که آماده استفاده شد و زندانیان عادی را با آنجا منتقل کردند، فضا هم برای آنها و هم برای ما، باز تر و قابل تحمل تر گردید. دو نفر از فعالین کارگری و سازمان دهندگان اعتصابات و اعتراضات کارگری در ماهشهر و سریندر که به حبس های طولانی محکوم شده بودند، به بند زندانی های عادی منتقل شدند!

غذا از نظر کمی و کیفی بسیار بد بود. غذای گرم (ناهار) بیشتر آب گرم سبز رنگی بود باچند کلم شناور در آن. محکومین آنرا خورشت لجن مینامیدند. در بهترین حالت دال عدس بود. شام اغلب نان و پنیر (گاهی با یک خربزه کوچک برای دو نفر) یا چند عدد سیب زمینی با یک تخم مرغ آب پز با سهمیه هرنفر یک نان، بود. ما همیشه گرسنه بودیم چون اجازه نداشتیم از خانواده امان که بملاقاتمان میامدند، مواد غذایی و.... دریافت کنیم. وضعیت سیگار بد نبود، چون آنرا می خریدیم. زندانیان عادی را که محکوم به شلاق بودند، در کریدور مقابل در ورودی در حالیکه همه ما را باجبار برای تماشا جمع میکردند، شلاق می زدند (طبق قوانین اسلام کثیف، حکم را جاری می کردند). بعد از ظهرها اغلب آخوندی یا بقول خودشان روحانی برای سخنرانی یا باصطلاح ارشاد! به زندان می آمد که ما مجبور به حضور و نشستن در کریدور و گوش دادن به لاطانات آنها بودیم. موضوع صحبت این افراد متحجر مختلف بود، گاهی بیشتر تهدید و گاهی نصیحت همراه با مسایل خرافی و ضد انسانی اسلام. زمان ملاقات (هفته ای یک بار) چهار تا پنج دقیقه بیشتر نبود.

عمل جنایتکارانه اعدام در حیاط زندان درست مقابل محل ملاقات صورت میگرفت. بطوریکه سوراخهای ناشی از اصابت گلوله بر دیوار محل اعدام، قابل مشاهده بود. اعدام مصنوعی و اعدام افراد در حضور رفقای هم تشکیلاتی اشان، مانند سایر زندانها در سال های ۶۰، یک سال قبل از دستگیری من، در این جا نیز اجرا می شد. اعدام ها اغلب در شب اجرا می شد و فقط یک مورد در روز بود (حدود ساعت ۱۰ صبح).

در این مواقع محکومین را که کمتر از دو نفر نبودند خبر می کردند که وسایل اشان را جمع کنند. همه با توجه به موقعیت آنها و تاخیر در ابلاغ حکم اشان بعد از ششمه تا یک سال در حبس بودن و بخصوص

ملاقات حضوری که به آنها با خانواده اشان می دادند، متوجه موضوع وحشتناک اعدام آنها تا دقایقی دیگر می شدند. در این لحظات سکوتی رنجبار فضای زندان را فرا میگرفت و در چهره اکثر زندانیان حتی توابعی واقعی که بیشتر از سه چهار نفر از صد و ده بیست نفر زندانیان نبودند نگرانی، ترس و تاسف موج میزد. حدود نیم ساعت بعد صدای شلیک رگبار گونه ایی به وضوح به گوش میرسید و متعاقب آن صدای خفه تک تیرهای خلاص. در چنین موقعیتی میتوان وضع روحی و احساسی ما را درک کرد. همین قدر بگویم که مانند این بود که شاهد مراسم غیر انسانی اعدام بودیم و بدتر از آن نزد بعضی از ما مثل این بود که خودمان اعدام میشویم.

اعدامی ها با اتهامات گوناگون اغلب با هم اعدام میشدند (سیاسی، ستون پنجمی، قاچاقچی مواد مخدر و). در یک مورد، محکوم به اعدام که فردی هوادار سازمانی چپ و در آن موقع وضع روحی بسیار بدی داشت (تا حد نیاز به روان پزشکی!)، بعلت اینکه در اعترافاتش از یک بار مشروب خوردن با کسانی نام برده بود، شب قبل از اعدام حکم هشتاد ضربه شلاق در کریدور بطور ایستاده درباره او اجرا شد و فردای آن روز اعدام گردید.

در خاتمه، شرح یکی از این مراسم جنایتکارانه، که در سال ۶۰ یعنی در اوج سرکوب جریانات متشکل سیاسی بویژه تشکلات چپ و مجاهدین خلق، در این زندان اجرا شد، برای نشان دادن درجه وحشیگری و سبعیت رژیم اسلامی سرمایه، لازم میباشد.

این واقعه از زبان افراد محبوس در آن سال که از جای خالی کولرهای سه اطاق کوچک در ابتدای کریدور، سمت راست که زمانی بعنوان انفرادی مورد استفاده قرار میگرفته، شاهد این ماجرا بوده اند، بیان میگردد.

در غروب روزی از این سال (۱۳۶۰) در ادامه اعدام های دستجمعی نیروهای سیاسی، هنگام اجرای مراسم اعدام پنج تا شش نفر افراد چپ و مجاهد یکی از آنان که نوجوانی چهارده پانزده ساله بوده، در حالیکه فریاد می زده و مادرش را میخواست حاضر به ایستادن در کنار سایرین و اعدام شدن نبوده. میگفتند در حالیکه دستانش از پشت بسته بود و چشمانش نیز، خود را از زیر دست و پای نگهبانان بیرون میکشیده و با حالت هیستریکی در حالیکه فریاد میزد که شما را بخدا مرا نکشید، ننه ننه (یعنی مادر) میخوان منو بکش، به اطراف میدویده و بروی زمین میغلغله. در چنین شرایطی میتوان حال بقیه اعدامی ها را در آن لحظات آخر عمر مجسم نمود.

عاقبت نگهبانان، آن نوجوان را که جرمش آتش زدن یک ماشین سواری و خالی سپاه در رابطه با هواداری از سازمان مجاهدین خلق بوده، بزور روی یک صندلی نشاندند و طناب پیچ کرده و او را همراه بقیه تیر باران میکنند.

زنده بادکمونیسم

سرنگون باد رژیم اسلامی

سرمایه

مروری کوتاه بر پیدایش ملت

تلخیص شده از:

نشریه سوئدی زبان آرتاروسوسیالیستین (سوسیالیست کارگری) شماره اول، سال ۲۰۰۰ (سال هفتم)

دان پرشون (Dan Persson)

ناسیونالیسم در انکشاف خود اکنون به چنان درجه ای از زوال و پوسیدگی رسیده که بدل به یکی از بزرگترین تهدیدات علیه نوع بشر در جهان امروز شده است. ناسیونالیسم و جفت او راسیسم، این آفریده های جامعه سرمایه داری، هر روزه خود را از طریق افزایش بی سابقه نامنی و بی آیندگی ای که سرمایه بر زندگی شهروندان حاکم کرده، باز تولید می کنند. کاهش رفاه عمومی برای توده های مردم در جوامع پیشرفته صنعتی و نابودی کامل آن در بخش های دیگری از جهان، از جمله در یوگسلاوی سابق، نشانه های زنده این تحول هستند.

جامعه رفاه که توانسته بود تا حدودی اختلافات طبقاتی را پوشیده نگاه دارد و عواقب آن را برای مدتی بتعویق اندازد، اکنون در حال برچیدگی است. این روند همچون زخمی چرکین پیکر جامعه را می خورد و مناسبات میان انسان ها را بیش از پیش به تباهی می کشاند. از آنجا که نظام کارمزدی انسان ها را مجبور می کند تا برای ادامه بقا، نیروی کار خود را، درست مثل هر کالای دیگری در بازار، بفروشند، انسان ها گریزی از این ندارند تا به تبع مناسبات میان کالاها همچونان خود را بدیده رقیبان خود بنگرند و در لباس کارگران و بیکاران در مقابل هم قرار گیرند. بر اساس منطق سرمایه وجود هر انسانی تهدیدی است برای دیگری. و این درست همان چیزی است که راسیسم و ناسیونالیسم بر آن تکیه می زند.

در ادامه نگاه مختصری بر برخی جنبه های دولت ملی می اندازیم.

نیاز بورژوازی

دولت ملی اساسا دوران حیات نسبتا کوتاهی دارد. شروع این دوره از قرن هیجده و در بخشی از اروپا بود. اغلب ملت سازی ها در دهه های آخر قرن هیجده صورت گرفت و طبعاً تا قرن نوزده ادامه یافت. بعنوان مثال ایتالیا که تا قبل از ۱۸۶۰ چیزی بیش از یک مجموعه دولت های کوچک نبود، از اتحاد میان این دولت ها بوجود آمد.

«دولت ملی» آلترناتیو بورژوازی در مقابل دولت های کوچک و سیستم های پادشاهی جامعه کهنه (پیشامدرن) است. بورژوازی می خواست از شر قوانین دست و پاگیر و محدودیت های حاکم بر تجارت و صنعت خلاصی یابد و گریبان خود را از قیود انحصاری، ممنوعیت ها، رکودهای اقتصادی، مالیات ها و خراج های سنگین، دستگاه های عریض و طویل، اما بی خاصیت دولتی که در هر کاری دخالت می کردند، و همچنین از قروض فزاینده دولتی و... آزاد کند. در یک کلام نظم کهن و پوسیده فئودالی می بایست جای خود را به چیز دیگری می داد.

لئو هیوبرمن (Leo Huberman) در کتاب «ثروت های بشر» می نویسد: «آنها (بورژواها) می خواستند جلیقه تنگ فئودالی را از تن درآورند و آن را با پالتوی گل و گشاد سرمایه داری عوض کنند.» (ص. ۱۳۹ متن سوئدی).

بطور خلاصه بورژوازی نیازمند سیاست تجارت آزاد (laissez faire) بود، که ترجمه تحت اللفظی آن این است که «بگذارید هرچه می‌خواهیم بکنیم». دولت ملی تبلور همین نقطه نظر است. کارکرد دولت باید بمثابة یک عامل در کنار عوامل تولید اجتماعی در نظر گرفته شود. سرمایه داری نیازمند یک «روبنای سیاسی» نوین بود. بدین ترتیب بدنبال ضرورت تغییر کارکرد دولت، دولت فئودالی کهن جای خود را به یک «دولت ملی» داد. این تغییر در کارکرد نتیجه تغییر در مناسبات تولید بود. بنابراین هنگامی که سوئد از یک نظام فئودالی به سرمایه داری گذر می کند، دولت کهنه با دولت ملی سوئد جایگزین می شود.

آفرینش هویت

در روند شکل‌گیری دولت ملی هویت هایی آفریده شد که نظام نوین را تعریف می‌کرد و به آن مشروعیت می داد (دقت کنید که مفهوم کلیدی در اینجا «آفریده شدن» است). پس از انقلاب های فرانسه (۱۷۸۹) و آمریکا (۱۷۷۶) مفاهیم هویتی جدیدی بوجود آمد که خصلت جهانی آنها بیش از آنست که امروز ادعا میشود. ریشه این هویت ها را می توان در عصر روشنگری جستجو کرد. فرانسوی انسانی بود صاحب اراده آزاد، و بنابراین باید از چنین گرایش سیاسی ای حمایت میکرد. آمریکایی ها اما خواهان این بودند تا صاحب اراده آزاد شوند. در آن مقطع قومیت، منشاء تاریخی، و زبان یا لهجه عواملی غیر مهم برای تعریف ملت و هویت ملی بحساب می آمد. واژه «وطن پرستی» محتوای دیگری داشت و با آنچه امروز از این واژه فهمیده میشود متفاوت بود. وطن پرستی به عشق یک شهروند به کشورش با خواست تکامل و نوسازی آن از طریق انقلاب و اصلاح تعبیر می شد.

اصل «آستانه»

بمرو زمان ایده جهانشمول مذکور رنگ باخت و جای خود را به ایده موسوم به «اصل آستانه» داد. این اصل بین سالهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۸۰ از اهمیت بالایی برخوردار بود. (در حاشیه ناگفته نماند که در همین دوره بود که راسیسم بعنوان یک «علم» ارائه شد. تعصب البته همواره وجود داشته است اما در این دوره تعبیری منسجم تر یافت.) بر طبق «اصل آستانه»، تشکیل دولت ملی تنها اختصاص به اقوام و خلقهایی دارد که واجد سه شرط زیر بوده، و به این ترتیب به «آستانه» دولت ملی رسیده باشند:

۱) تاریخ این قوم یا خلق می بایست همراه با وجود یک دولت، با یک مناسبات کمابیش پایدار، باشد. به این ترتیب تنها برخی اقوام و خلقها حامل بالقوه دولت ملی بودند.

۲) یک زبان نوشتاری و اداری واحد می باید وجود داشته باشد. مشکل این بود که در اغلب موارد چنین چیزی وجود خارجی نداشت. بعنوان مثال در دوره ایجاد وحدت ایتالیا، تنها ۲/۵ درصد از جمعیت به «زبان ملی» تکلم می کردند و قادر به درک زبان یکدیگر بودند.

۳) این قوم یا خلق می باید قدرت فتح و تسخیر را دارا باشد. این مولفه قطعاً تاسف بار ترین معیار «اصل آستانه» است، اما شاید یکی از موثرترین حربه هایی بود که توانست مردم را حول یک هویت جمعی معین گرد آورد.

انقلاب ۱۷۸۹ و ظهور خودآگاه ملت فرانسه را ممکن کرده بود، و در مقام نیابت این مردگان، تاریخ افکار و انگیزه ها و اعمال شان را بنویسد. میشله در ۱۸۴۲ نوشت که این مردگان: «به یک ادیب (۲) احتیاج دارند تا معمایی را که خود از درک آن ناتوان بودند، برایشان توضیح دهد و پرده از رفتار و کردارشان که برای خودشان نامفهوم بود بردارد.» (نقل شده در بندیکت آندرسون (Anderson Benedict)، جامعه تصور شده، ترجمه سوئدی، ص ۱۸۶).

«میشله» عهده دار این بار سنگین شد تا توضیح دهد که آن مرده بی آنکه خودش بداند «واقعا چه نظری داشت»، و «واقعا در پی چه بود». البته این مردگان ناشناس نبودند و تصادفاً انتخاب نشده بودند، بلکه آنهایی بودند که در راه ملت جان باخته بودند. بندیکت آندرسون، شرق شناس و مورخ انگلیسی، شیوه امثال میشله را «خیمه شب بازی وارونه» مینامد.

مذهب

مذهب هم می تواند نقش بزرگی در رابطه با هویت ملی ایفاء کند، اما ضرورتاً همیشه اینطور نیست. مثلاً بطور قطع مکتب کاتولیک روم (با الفبای لاتین خود) و مسیحیت ارتدکس (با الفبای سیریلیک خود) زمینه هایی برای جدایی میان «سرب ها» و «کروات ها» بوده اند؛ البته اگر از زبان فرهنگی مشترک این دو قوم صرف نظر کنیم. اما علتهای اقتصادی را ادا نباید از یاد برد. در خلال جنگ «کوسوو»، از طرف صرب ها این بحث عنوان میشد که «کوسوو» مهد ملت صرب است، زیرا در قرون وسطی مقر اصلی کلیسای ارتدکس صرب در کوسوو بود. آنها به جنگی در سال ۱۳۸۹ در «کوسوو پولیه» در دشت «تراست» بر علیه ترک ها اشاره می کنند، یعنی جنگی در ۶۱۰ سال پیش؛ و ریشخند تاریخ اینجاست که تازه در این جنگ شکست خوردند. اما، همچنان که در مورد میشله دیدیم، اینجا هم مردگان دشت «تراست» قهرمانانی شدند که جنگ قهرمانانه ای را به پیش بردند؛ جنگی که به یک «میراث فرهنگی جاودان» بدل شد. ممکنست این پوچ جلوه کند، اما این موردی استثنایی نیست بلکه عمومیت دارد. تمامی دولت های ملی به انحاء مختلف بر مضحکه های مشابهی استوار اند.

مورد نروژ

«توماس هیلاند اریکسن»، مردمشناس نروژی، در کتاب خود، «قومیت و ناسیونالیسم»، می‌نویسد که گروه های قومی به دیگر اقوام وابسته اند، زیرا آنها از هم الهام و تاثیر می گیرند. نفس ارتباط یک قوم با دیگران آن عاملی است که این قوم را با همدیگر پیوند میدهد و آنها را از غیر خودی ها (یعنی آنها که با دیگران ارتباطی ندارند) متمایز میکند.

ناسیونالیستهای نروژی از بورژوازی شهری تشکیل میشدند. آنها به مناطق پرت، مناطق روستایی سفر می‌کردند تا «فرهنگ ناب نروژی» را در آنجا بیابند.

«اریکسن» ادامه می دهد: «جامه های مردمی، الگوهای گلدار، موسیقی سنتی و غذای روستایی به سمبل هایی ملی تبدیل شدند، همچنین برای آنهایی که خود در چنین آداب و رسومی رشد نیافته اند. در حقیقت این شهرنشینان بودند، و نه خود دهقانان! که عزم به زنده کردن جنبه هایی از فرهنگ دهقانی، بعنوان تجلی «فرهنگ ملی» نمودند» (قومیت و ناسیونالیسم، ص ۱۲۹).

چنین جنبه هایی از فرهنگ روستایی را بعدها به شهرها بردند و در آنجا کاشتند تا شاهدهی باشد بر خودویژگی فرهنگ نروژی، و مدرکی باشد برای اینکه نروژیها را بعنوان «یک

یکی از پیشگامان تدوین تئوری مسئله ملی، یا اصل تعیین سرنوشت، از زاویه ماتریالیسم تاریخی، کارل کائوتسکی بود. او از جمله معتقد بود که پایه مادی تشکیل دولت ملی و ملت در اینست که: ۱) بورژوازی خواهان بازارهای آزاد ملی برای صنایع خودی است؛ ۲) جامعه مدرن به یک بوروکراسی و سیستم اداری واحد نیازمند است، و همین امر نیروی شکل دهی به یک زبان واحد است؛ ۳) سازمان اداری واحد و زبان واحد ملی تجارت را گسترش میدهد،

کائوتسکی معتقد بود که تکامل بین المللی سرمایه داری تفاوت میان ملت های مختلف را از بین خواهد برد. استالین در سال ۱۹۱۳ تلاش کرد تا ملت را بعنوان یک پدیده «عینی» تعریف کند. استالین چهار معیار بدست داد که تنها در صورت فراهم بودن آنها میتوان از ملت سخن گفت: ۱) می باید زبان مشترکی وجود داشته باشد. ۲) می باید سرزمین مشترکی وجود داشته باشد. ۳) می باید اقتصاد مشترک و همبافته ای وجود داشته باشد. ۴) می باید ذهنیت (mentality) مشترک یا به اصطلاح «خصایل ملی» ای وجود داشته باشد، که تحت اصطلاح فرهنگ مشترک قابل بیان باشد. بعدها این معیارها در جنبش کارگری، و از جمله جناح انقلابی آن، نظر محوری نسبت به مساله ملی شد.

«اریک هابزبام» (Eric Hobsbawm)، تاریخنگار معاصر، می‌گوید که تلاش هایی از نوع تلاش استالین برای تعریف «عینی» ملت با ناکامی روبرو شده اند، زیرا اینها تلاشهایی بودند تا تغییرات تاریخی جاری و دائمی در حال تحول را در قالبی ایستا و جهانشمول فرموله کنند. «هابزبام» می افزاید: «قدمت واژه ملت، به مفهوم مدرن آن، به قبل از قرن هیجده نمی رسد» (ملت ها و ناسیونالیسم، ترجمه سوئدی، ص ۱۱).

لازم به تأکید است که مقوله هایی چون فرهنگ، فرهنگ ها، و خصلت ملی باید در محدوده زمانی خاص خود مورد بررسی قرار گیرند. فرهنگ ها ثابت نمی مانند، بلکه دائماً در حال تغییر و تاثیر پذیری از دیگر فرهنگ ها هستند. مثلاً ما سوئدی ها میدانیم که این امر که دلمه کلم ترکی جزء غذاهای رایج در خانه های سوئدی است را مدیون این هستیم که کارل دوازدهم آنرا به سوئد آورد!

دو نقل قول گویا

در اینجا من به دو نقل قول معروف که در کنار هم بازگو کننده محتوای پدیده تشکیل دولت ملی هستند، استناد می‌کنم. پس از اتحاد میان دولت های کوچک ایتالیا در سال ۱۸۶۰، «میسیمو دازه جیو» (Missimo d'Azegio) در یکی از اولین نشست های پارلمان ایتالیایی واحد جمله ای بزبان آورد که بعدها معروفیت پیدا کرد: «ما ایتالیا را آفریدیم، حالا می باید ایتالیایی ها را بی‌آفرینیم.» دیگری گفته مشهور سرهنگ، «پیلسودسکی» (Pilsudski)، ناسیونالیست مشهور لهستانی، است که میگفت: «این دولت است که ملت را می‌سازد، نه ملت دولت را.»

معضل ساختن هویت ملی

تا آنجا که به اثبات یک تداوم تاریخی برمی‌گردد، دولت های ملی در قاره آمریکا با معضل بزرگی دست به گریبان بودند. چرا که واضح است که در مقایسه با ملت سازهای اروپایی، در آمریکا نمیشد پیشینه تاریخی چندان طولانی ای برای وجود ملت دست و پا کرد؛ مگر اینکه برای سرخ پوستان بومی آمریکا جا را خالی میکردند!

پس از انقلاب آمریکا و انقلاب فرانسه انبوهی از تاریخنگاران انقلاب ظهور کردند. یکی از اینها «میشله» (Michelet)، مورخ مشهور انقلاب فرانسه، بود. میشله خود را وقف این کرد تا قربانیانی را نقش قبر کند که فداکاری شان

محتوای سیاسی بزرگداشت سالروز ۳۰ خرداد چیست؟ ایرج آذین

امسال تنها سازمان مجاهدین نبود که بزرگداشت سالروز ۳۰ خرداد ۶۰ را برگزار کرد. امسال برای نخستین بار حزب کمونیست کارگری ایران (حککا) نیز به برگزاری سالروز ۳۰ خرداد فراخوان داد. تشکیلات خارج کشور این حزب میتینگهایی را بمناسبت سالروز ۳۰ خرداد در دستور خود گذاشت و ارگان مرکزی این حزب نیز چندین مقاله و اطلاعیه در بزرگداشت ۳۰ خرداد منتشر کرد (برای نمونه رجوع کنید به نشریه انترناسیونال هفتگی، شماره ۷). نه حککا و نه هیچیک از سازمانهای سیاسی سلف این حزب در ۱۸ سال گذشته چنین کاری نکرده بودند. تاکنون ۳۰ خرداد را تنها سازمان مجاهدین (و وابستگانش در شورای ملی مقاومت) سالگرد میگردانند. از نظر سیاسی این یک بدعت در حککا است، و سوال اینست که معنای سیاسی این کار چیست؟ آیا بزرگداشت ۳۰ خرداد از جانب حککا را باید ناشی از مواضع و عملکرد مشابه این حزب با مجاهدین و نشانه ای بر همسویی عملی هرچه بیشتر ایندو در آینده نزدیک دانست؟

به احتمال قوی نویسندگان این حزب منکر نزدیکی و شباهت مواضع با مجاهدین خواهند شد و بزرگداشت ۳۰ خرداد را نیز دال بر چنین نزدیکی ای نخواهند دانست. خواهند گفت که ۳۰ خرداد ربطی به مجاهد ندارد؛ ۳۰ خرداد یک قیام ملی بود، همه اقشار و طبقات و سازمانها در آن شرکت داشتند، و حرفهایی از این قبیل. نوشته های کادرها و اطلاعیه های این حزب در رابطه با ۳۰ خرداد (بطور نمونه در سایت اینترنتی "دیدگاه")، در عین اینکه برای نخستین بار در نوشته های این حزب با احترامات فائقه از مجاهدین یاد میکنند، تلویحا این را میگویند که ۳۰ خرداد یک خیزش همگانی و با شرکت همه طبقات و سازمانهای سیاسی بر علیه رژیم جمهوری اسلامی بود. دو اشکال به این ادعا وارد است. اشکال اول بسیار ساده است: اگر ۳۰ خرداد واقعا یک روز همگانی مردمی و متعلق به همه سازمانها و گروههای سیاسی بود، پس چرا ۱۸ سال تاخیر برای بزرگداشتش دارید و چه شده که تنها همین امسال این را کشف کرده اید؟ اشکال دوم و بمراتب اساسی تر این ادعا اینست که چنین تعبیری از ۳۰ خرداد که در اطلاعیه ها و مقالات حککا منعکس است تحریف تاریخ است. من اینجا نخست واقعیات تاریخی ۳۰ خرداد را فهرست میکنم و سپس به اختصار به محتوای سیاسی بزرگداشت ۳۰ خرداد میپردازم.

(الف) ۳۰ خرداد روز خیزش عمومی؟
روز ۳۰ خرداد ۶۰ روزی نبود که مردم ایران علیه رژیم جمهوری اسلامی قیام کردند. ۳۰ خرداد روز برگزاری یک تظاهرات سازمانی از جانب مجاهدین در تهران به هواداری از رئیس جمهور وقت، بنی صدر، و علیه جناح دیگر رژیم، یعنی علیه حزب جمهوری اسلامی، بود. هرکس آنروزها را دیده باشد بخاطر میاورد (و آرشیه های موجود روزنامه های دولتی و اپوزیسیون میتواند همین را تأیید کند) که در پی

کش کردن زخمی ها و اسرا" نامید) رایج شد. اشتباه نشود، منظور مته به خشخاش گذاشتن نیست. اما افشاگری از رژیم جانی جمهوری اسلامی نیاز به تحریف تاریخ ندارد. تحریف تاریخ تنها مخالفان رژیم را بی اعتبار میکند و به رژیم اعتبار ناسزاواری میدهد. در تقویم تشبیت رژیم اسلامی کمتر ماهی از سال است که سالروز سرکوب و کشتاری را در خود نداشته باشد. اگر حزب و جریانی غرضش واقعا بزرگداشت قربانیان و یادآوری سالگرد قتل عام های رژیم باشد، سالروز کم نخواهد آورد.

ج) ۳۰ خرداد، نقطه عطف چه؟ نقطه عطف برای که؟

امروز آقای اصغر کریمی از حککا نیز مینویسد که ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ نقطه عطفی در رابطه اپوزیسیون و رژیم جمهوری اسلامی بود (رجوع کنید به سایت دیدگاه، ۲۷ خرداد). تاکنون فقط مجاهد این ادعا را میکرد، و دلیلش نیز روشن بود: مجاهد نه فقط در فاصله ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۶۰ در هیچیک از اعتراضات و خیزشهای مردمی علیه رژیم جمهوری اسلامی شرکت نداشت، بلکه آنها را لاپوشانی یا حتی تخطئه میکرد. مجاهد همواره به نوعی خود را به رژیم مرتبط نگاه میداشت؛ اول به بهانه حفظ حرمت "پدر طالقانی"، و بعدها با بهانه لبخند حاج احمد آقا یا حتی سمپاتی مبهم حسین آقا و امثالهم. این نکته امروز لازم به تأکید شده است که مجاهد هیچگاه بر مبنای یک موضع اصولی در برابر جمهوری اسلامی قرار نگرفت، بلکه، علیرغم تمایل و تلاشش، سرانجام با عزل بنی صدر به اپوزیسیون رانده شد.

مجاهد در ۱۹ سال اخیر همواره بر این پای فشرده است که ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ نقطه عطف است، و فقط از این مقطع بود که سرنگونی تمامیت رژیم جمهوری اسلامی باید در دستور قرار میگرفت. اما مردم ایران بسیار پیش از ۳۰ خرداد ۶۰ در معرض سرکوب جمهوری اسلامی قرار گرفتند و بسیار پیش از مجاهد به مقاومت و مبارزه علیه جمهوری اسلامی پرداختند. هنوز دو ماه از تشکیل دولت موقت نگذشته بود که تظاهرات کارگران بیکار اصفهان در فروردین ۵۸ به گلوله بسته شد. ناصر توفیقیان، نخستین کارگری که بدست رژیم جمهوری اسلامی کشته شد، در همین ماجرا جان باخت. اعتراض صیادان انزلی نیز در همان بهار ۵۸ با گلوله پاسداران رژیم پاسخ گرفت. لشکر کشی رژیم به گنبد کاووس و ترکمن صحرا نیز در همین مقطع شروع شد. فرمان خمینی به ارتش برای لشکر کشی به کردستان در ۲۸ مرداد ۵۸ صادر شد. در نخستین روزهای اردیبهشت ماه ۵۹ بود که بنی صدر در راس اوپاش حزب الله حمله به دانشگاه و کشتار دانشجویان را رهبری کرد. و برخلاف دانشجویان هوادار سازمانهای رادیکال چپ که در دانشگاه ماندند تا از آزادی بیان و آزادی فعالیت سیاسی دفاع کنند، مجاهد به دانشجویان هوادارش دستور داد دفاترشان را تعطیل کنند و به خانه بروند. از همان اردیبهشت ۵۹ بود که در کردستان، متعاقب محاصره و تسخیر سنندج، دوباره مردم به ناچار اسلحه بدست گرفتند و جنبش انقلابی در کردستان به مقابله قهرآمیز با رژیم پرداخت. و همان پرزیدنت بنی صدر بود که اینک در مقام فرماندهی کل

ب) ۳۰ خرداد روز قتل عام مخالفین؟

تعداد معتنابهی در درگیری های خیابانی ۳۰ خرداد کشته شدند، اما کشتار عظیم در این روز صورت نگرفت. قتل عام عظیم روز هشت تیرماه، فردای انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و کشته شدن بسیاری از سران این جناح و منجمله بهشتی، آغاز شد. در ۸ تیرماه بود که زندانیان بسیاری را مستقل از تعلق سازمانی شان بی هیچ تشریفات کشتند، و از همین روز بود که دستگیری های وسیع خیابانی و کشتار فوری بسیاری از دستگیر شدگان (آنچه فتوای آیت الله گیلانی "تمام

قوا از رادیو و تلویزیون برای مردم کردستان رجز میخواند که خانه به خانه خواهد کوبید و تا کردستان را تسخیر نکرده پوتین را از پا بدر نخواهد آورد. بزرگداشت دراماتیک ۳۰ خرداد توسط مجاهد این خاصیت سیاسی را برایش دارد تا موضعگیری رسوای مجاهد نسبت به چنین وقایع برجسته ای را تبرئه کند و دوران ماه عسل او با جمهوری اسلامی را معصومانه جلوه دهد.

مجاهد تنها وقتی به مبارزه علیه "کلیت رژیم" قانع شد که جناح بنی صدر را از حکومت بیرون راندند و "کلیت" رژیم تنها جناح رقیب را دربر میگرفت. مجاهد تنها وقتی ناگزیر از شعار سرنگونی رژیم شد که تلاشش برای تشبیت بنی صدر و حذف حزب جمهوری اسلامی از حکومت شکست خورد. اما نیروهای چپ رادیکال، از سر پابندی به همراهی با توده ها و فارغ از ملاحظات سازمانی، بسیار پیش از این ماهیت ارتجاعی کلیت جمهوری اسلامی را افشا میکردند و مردم را به سرنگونی رژیم فرامیخواندند. کومه له در کردستان درگیر نبرد مسلحانه با ارتش و پاسداران رژیم بود. سازمان پیکار، بزرگترین سازمان چپ رادیکال وقت، علنا مردم را به تدارک سرنگونی رژیم فرامیخواند. از مهرماه ۵۹، این فعالین و هواداران سازمانهای چپ رادیکال بودند که با فعالیت علنی دلیرانه خود فضای اختناق را که رژیم در صدد بود به بهانه جنگ ایران و عراق بر شهرها حاکم کند شکستند و در افشا ماهیت رژیم خطرناک کردند و شماری از آنها در این راه به زندان افتادند و بسیاری شان نیز جان باختند. برای چپ رادیکال ایران ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ هیچ نقطه عطفی در پی بردن به ماهیت رژیم یا در درک ضرورت سرنگونی رژیم نبود و نیست.

مجاهد البته اکنون صد درصد مخالف تر استحال رژیم و هواخواه سرنگونی است، اما تمام مواضع سیاسی اش، نه فقط تا پیش از ۳۰ خرداد، بلکه دقیقا در خود حرکت ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، متکی به تر استحال رژیم جمهوری اسلامی و قابلیت تبدیل آن به یک حکومت مردمی، از طریق یک کاسه شدن قدرت در دست جناح بنی صدر بود. کما اینکه بلافاصله پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ نیز تشکیل شورای ملی مقاومت را بمنزله دولت آلترناتیو اعلام کرد؛ شورایی که نخست وزیری رجوی اش را صدور این فرمان توسط رئیس جمهور بنی صدر باید مشروعیت میداد.

حککا نیز اکنون تمام فلسفه وجودی خود را در ضدیت با هر دو جناح رژیم اسلامی متبلور کرده است. اما ریشخند تاریخ اینست که برای اثبات پیگیری خود در امر سرنگونی تمامیت رژیم، حککا اکنون باید سالروزی را گرامی بدارد که اوج دعوی دو جناح رژیم در ۱۹ سال پیش بود.

یادآوری واقعیات تاریخی ۳۰ خرداد ابدا از سر وسواس تاریخنگاران نیست. مساله مهمتر اینست که بزرگداشت ۳۰ خرداد در صحنه سیاست امروز ایران چه معنا و محتوایی

دارد. نخستین سوالی که به ذهن میاید، همانطور که در ابتدای مطلب اشاره شد، اینست که آیا برگزاری سالروز ۳۰ خرداد از جانب حککا نشانه ای بر قصد نزدیکی به سازمان مجاهدین است؟ چنین ظنی وقتی تقویت میشود که، بعنوان مثال، آقای بیژن نیابتی (که ظاهرا از هواخواهان مشی مجاهدین هستند)، موضع تازه حککا در قبال ۳۰ خرداد را تهنیت میگوید و میفزاید که علیرغم قلت عددی حککا، مهم اینست که حککا در عزمش برای همسویی با سرنگونی طلبانی امثال مجاهدین راسخ باشد (رجوع کنید به سایت دیدگاه، ۲۶ خرداد). بهررو، چه این نزدیکی آگاهانه باشد و چه ناآگاهانه، باید حککا به این سوال پاسخ دهد که با اینهمه مشابهت عملی تکلیف آنچه ادعا راجع به سکولاریسم و آنتیسیسم و مخالفت با هرنوع اسلام سیاسی چه شد؟ آیا حق با کسانی نبود که پس از چرخش دو سال پیش حککا در مورد شباهت مشی این حزب با مشی مجاهدین هشدار میدادند؟

واقعیت اینست که مساله به داشتن یا نداشتن نیت نزدیکی به مجاهدین مربوط نمیشود، بلکه مشی تازه ای که حککا در چند سال اخیر تعقیب کرده است زمینه ساز مشابهت مواضع و عملکرد حککا با مجاهدین بوده و خواهد بود. منطق مواضع سیاسی نامنسجم و سطحی حککا، دلمشغولی اش برای ایجاد هیاهو، و دغدغه اش در دائر نگاهداشتن جست و خیز سازمانی، حککا را دائما به سمت مواضع و پراتیک هرچه مغشوشی سوق میدهد. موضعگیری مشابه مجاهد راجع به عروج جمهوری اسلامی تازه ترین دسته گلی است که حککا در این مسیر به آب میدهد، اما قطعا آخرین نیست.

در وضعیت سیاسی ایران، بیش از هر زمان دیگر رادیکالیسم فقط و فقط بر یک مبنای طبقاتی ممکن است. رادیکالیسم کارگری در وهله اول یعنی اتکا به سیاست متمایز طبقاتی؛ که به نوبه خود تنها میتواند متکی به تئوری و تحلیل منسجم و متمایزی باشد. حککا مدتهاست اینها را میانبر زده، و رادیکالیسم برای او تنها خاصیت ابزاری را یافته است که برای حفظ تشکیلات باید بکار گرفته شود. رادیکالیسم بدون پایه طبقاتی، اما، بلافاصله به معنای رادیکالیسم بی پایه است. از دیدگاه منافع و اهداف طبقه کارگر، معیار رادیکالیسم در اپوزیسیون ابدا صرف اعتقاد به سرنگونی نیست، و نمیتوان "سرنگونی خواهان" را مستقل از محتوای سیاسی و طبقاتی سرنگونی خواهی شان تماما در یک قطب قرار داد و آنها را اپوزیسیون رادیکال نامید. از دیدگاه منافع و اهداف طبقه کارگر، یگانه مرزبندی واقعی در اپوزیسیون نیز تنها بر مبنای ماهیت طبقاتی سیاستها و عملکرد نیروها معنا دارد. و تنها آن رادیکالیسمی محتوای اجتماعی دارد که بیانگر خواستها و اهداف طبقه کارگر باشد، یعنی خواستها و اهداف یگانه طبقه ای که از نظر اجتماعی قادر به اقدام رادیکال برای تغییر وضعیت جامعه ایران است.

بقیه از صفحه ۱۳ مصاحبه با آپ سرور یکی از کارگران مهاجر در ژاپن

رویارویی من با کارفرماها تلقی کنیم می توانم بگویم که تحت آن شرایط یک نمونه تیپیک همکار ژاپنی من اصلا در مورد دردش با کارفرما صحبت نمی کرد. تا پایان کار دندان روی جگر می گذاشت و صبر می کرد. چرا که اصولا کسانی که کار ما را انجام می دهند از صبح تاشب ناروایی و اجحاف کارفرما را به چشم خود می بینند و بناچار از واکنش مستقیم خود داری می کنند. تضییق حقوق دیگران در روز روشن جریان دارد. خود ما موظفیم که موقع سرو آبجو در آن آب بریزیم و این کار را هم متاسفانه می کنیم.

چطور؟ مشتری متوجه نمی شود؟

نه همه مشتریها بعد از اینکه هر یک یکی دو لیوان را خالی می کنند و سرشان قدری گرم میشود دیگر متوجه طعم و مزه نمی شوند.

شما برای دوره ای در سطح مسئولین اتحادیه رزن توایتسو که یک تشکل مربوط به خارجیان است فعال بوده اید. طی مدت یادشده چه مشکل یا مشکلاتی را در بین کارگران خارجی شاکی عام و همه گیر دیدید؟

در آن موقع رایج ترین مسئله وقوع سوانح کاری بود که به آسیب دیدگی کارگر می انجامید اما کارفرما به بهانه های مختلف از قبول هرگونه مسئولیتی در قبال حادثه و قربانی و سرنوشت او امتناع می کرد. در صورتی که قانون کار در این مورد هم هیچ گونه تبعیضی قائل نشده است. وقتی که آسیب دیدگی ها جدی هستند دیگر کارگر خارجی هم کمتر دچار مصلحت حفظ شغل و حتی ماندن در ژاپن می شود. پس تا آنجا که امکان دارد با کارفرما شاخ بشاخ می شود. اما طی سالیان اخیر همه مشکلات تحت الشعاع اخراج ها قرار گرفته است. دوست و همکار ما با سالیها سابقه کار در شرایط بی حقوقی و ساختن با همه کاستی ها یکباره توسط کارفرمایی که دیگر با خوشبینی و توهم شاید جزو خویشان خود به حسابش می آورده اخراج - یا اینگونه که اخیرا به زبان ژاپنی مرسوم شده "ریستورا" (تعدیل) می شود. و این امری کاملا رایج در شرایط کنونی است.

واکنش اخراج شده ها تا آنجا که تو خودت شاهد بوده ای چگونه بوده است؟

واکنش اشخاص طبیعتا یکسخت نیست. اما من هیچ گاه به نظاره گری صرف رضایت نداده ام. بنابراین به هر کس که به نحوی با وی آشنایی داشته ام در چنین شرایطی اتحادیه ها و مراکزی که در چنین شرایطی با کارگران همکاری می کنند را معرفی کرده ام. بعد از این مرحله است که شیوه برخورد به مسئله کم و بیش از حالت فردی بیرون می آید و به تابعی از توازن قوای اجتماعی تبدیل میشود.

اتحادیه ها با مشکلات

چنین شاکیانی چگونه برخورد میکنند؟

معمولا حل مشکل طبق معمول با مذاکره با کارفرما آغاز می شود. و بنا به مطالبه مشخصی که کارگر شاکی بویژه طی مشورت یا مسئولین اتحادیه بنا را بر آن گذاشته کشمکش با شرکتها و یا وکلای آنها آغاز میشود.

نتیجه کار معمولاً چیست؟

در بهترین حالت معمولاً با پرداخت مبلغی برابر با یک تا سه ماه دریافتی کارگر اخراجی ماجرا فیصله می یابد که بویژه برای کسی که قصد بازگشت ندارد مشکل چندان را حل نمی کند. اما برای کسی که در تدارک بازگشت به کشورش است غنیمتی است.

و البته تا آنجا که ما شاهد بوده ایم در چنین مواردی اتحادیه ها چندان پیگیر مسئله نمی شوند. فکر می کنید دلیل این امر چیست؟

فکر می کنم که ناشی از این امر باشد که سیاست آنها در تقابل با کارفرمایان در وهله اول بازگشت به کار کارگران اخراجی است و نه گرفتن غرامت.

نسبت حضور کارگران به اصطلاح غیر قانونی در تشکلهای صنفی بویژه اتحادیه ها کم رنگ و ناچیز است. معمولاً این دوستان به عنوان شاکی به اتحادیه رجوع می کنند نه به عنوان یک عضوی از جامعه کارگری که می خواهد سهمی در حداقل مبارزات صنفی ایفا کرده باشد. شما دلیل این امر را چه میدانید؟

در درجه اول مشکل خود اتحادیه ها هستند. ما در واقع با اتحادیه ها و انجمنهای حمایت از کارگران خارجی روبرو هستیم. گریز آنطور که مسئولین این گونه نهادها میخواهند تعداد زیادی از خارجیان در آنها سازمان یابند. که چه بشود؟ که تشکیلی از کارگران پراکنده خارجی بوجود آید که دستش به جایی بند نیست. همه هم "اور استی" هستند. راه درستش این بود که از ابتدا اتحادیه ها بدون تبعیض کارگران خارجی را اعم از قانونی و غیر قانونی در خود جای می دادند. مشکل دوم اما به خود کارگران خارجی بر میگردد. اینها غالبا خاستگاهی غیر کارگری دارند. بیشتر از طبقات میانی جامعه بر خاسته اند و با امیالی خرده بورژوازی و برای تشکیل سرمایه به هر شرایطی تن در می دهند.

به نظر می آید که این دلیل دوستان هم با گفته های سابقتان در این گفت و گو تناقض دارد هم با واقعیتها.

نه تناقضی وجود ندارد. اصولا فرزندان خانواده های کارگری امکان مالی سفر به خارج از کشور را ندارند. استثنا بکنار.

اما تا آنجا که من اطلاع دارم اکثر مهاجرین ایرانی از محله های کارگر نشین

تهران به اینجا آمده اند. در مورد سایرین هم همینطور. شما بویژه اگر با فیلیپینی ها و پاکستانی های میانسالی که در اینجا کار می کنند برخورد کرده باشید متوجه شده اید که عمدتا حتی پیش از آمدن به ژاپن در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس و یا لیبی به کار و زندگی مشغول بوده اند. تازه پیشینه خرده بورژوازی و حتی بورژوازی کسی کارگر بودن وی را در زمان حال حاضر زیر سوال نمی برد. این خصلت سیستم سرمایه داریست که همیشه عناصر دیگر طبقات را به ورشکستگی می کشاند و به درون طبقه کارگر پرتاب می کند.

اما حرف اصلی من اینست که این کارگران برای سرمایه دار شدن به اینجا آمده اند. هدف این است که با انباشت سرمایه دیگران را استثمار کنند. پس مشاکشان با سیستم سرمایه داری نیست. بنابه تعریف کسی که هم استثمار می شود و هم استثمار می کند خرده بورژواست. اینطور نیست؟

شما ابتدا توهمات و آرزوهای تعدادی از کارگران را به همه سرایت می دهید و آنگاه بر اساس آن نتیجه ای میگیرید که نه با گفته های خودتان همخوانی دارد و نه اصولاً با عملکردتان طی سالیان گذشته در ژاپن. چه آن موقع که در رزن توایتسو مختصر اوقات فراقتان را صرف مشکلات مهاجرین می کردید و چه بعد از آن که در کمیتهای مختلف در مقابل دفاتر شرکتها و کارخانه ها برای احقاق حقوق مهاجرین علیرغم نداشتن ویزا و حضور و یورش همیشگی ارزیابی کنونی شما هم عملا به کارگران مهاجر ختم نمی شود. اصولاً امید و آرزوی خلاصی از زندگی برده وار کارگری در چارچوب همین نظام سرمایه داری همیشه به عنوان بخشی از ایدئولوژی و جهان بینی آحاد کارگران و نه کارگری به حیات خود ادامه خواهد داد. تنها در گرگانهای شرایط انقلاب کارگریست که این توهم عمدتا فرو می ریزد. وگرنه به طور فردی هم اوهام اکثریت قریب به اتفاق آنها که امکان برون رفت و نجات از مجاری شخصی را دنبال می کنند دیر یا زود از بین می رود. شما ببینید که موفق ترین و خوش شانس ترین کارگران مهاجر نیز بعد از سالها بردگی و به بهای از دست دادن سلامتی و جوانی شان صاحب خانه ای زیر سطح استاندارد در حومه تهران یا داکای بنگلادش شده اند.

ضمن تشکر از اینکه وقتت را در اختیار کارگر امروز قرار دادی. ابتدا خودت را معرفی کن، تخصص کاری و جاهایی را که تاکنون در آنها بکار مشغول بوده ای را نیز بگو.

من آندرانیک مرادی هستم. حدود ۴۷ سال دارم، تخصصم در رشته جوشکاری تاسیسات و مراکز صنعتی است. از تقریباً ۱۵ سالگی به کارگری پرداخته ام و در مراکز کارگری زیادی از جمله ذوب آهن، پالایشگاه، پتروشیمی و کارگاههای مختلف بکار اشتغال داشته ام.

از چه زمانی فعالیت سیاسی را آغاز کرده ای؟

من از ۱۷ سالگی با مبارزه آشنا شدم و آن در زمان رژیم شاه بود که در آکسیون اعتراض به افزایش بلیط اتوبوس در جلو دانشگاه تهران شرکت کردم، اما یک سال بعد بود که با جنبش کارگری آشنا شدم و به همراه چند نفر دیگر اقدام به تاسیس سندیکای تراشکار و مکانیک کردیم. و در همانجا با چند نفر از فعالین سیاهکل آشنا شدیم که یکی از آنها جلیل اسکندری بود که در جریان سیاهکل جان باخت. در سال ۱۳۵۱ از فعالین تظاهرات کارگران ذوب آهن اصفهان در اعتراض به پایین بودن حقوق ماهانه بودم که در جریان آن از کار اخراج شدم. ۱۳۵۴ به همراه چند نفر از دوستان گروه مشورت (تشکل) پیش آهنگ کارگران رزمنده) را تشکیل دادیم. در ۱۳۵۷ در مبارزات مردم علیه رژیم شاه فعالانه شرکت کردم و به همراه چند نفر از دوستان اقدام به چاپ و نشر نشریه "ما کارگریم" و نیز "مشورت" کردیم. در همین سال ساختمان سازمان کارگران ایران را که توسط رژیم شاه تاسیس شده بود به اشغال در آوردیم که بعداً در خانه کارگر (واقع در خیابان ابوریحان) مستقر شدیم. در خانه کارگر همراه سایر فعالین کارگری به تاسیس شورای موسس پرداختیم و در ضمن نماینده کارگران بیکار و پروژه ای شدم. در اواخر سال ۵۷ و اوایل ۵۸ علیه رژیم تازه سرکار آمده جمهوری اسلامی اعتصابات ترتیب دادیم که یکی در وزارت کار در اعتراض به برسمیت نشناختن حق تشکلهای کارگری و دیگری در وزارت دادگستری و برای برسمیت دادن به حقوق دوران بیکاری بود. در دهه ۶۰ با حمله سراسری رژیم جمهوری اسلامی به آزادیها، من هم روش فعالیتیم را عوض کردم ولی با اینحال دستگیر و مدتی در زندان بودم، که بعدها بر اثر شکنجه زندان چشمهایم آسیب دید. بعد از زندان در جاهایی مشغول به کار شدم که در یک مورد آن به علت سابقه فعالیتیم اخراج شدم. سال ۱۳۷۵، شرکت در تظاهرات دو هزار نفری کارگران پالایشگاهها در جلو وزارت نفت در اعتراض به بییکارسازیها و عدم استخدام کارگران قراردادی، که طی آن مورد حمله عوامل رژیم واقع و عده ای دستگیر شدند. ۱۳۷۶ شرکت در اعتصاب و اعتراضهای کارگری در پالایشگاه آبادان برای افزایش دستمزدها و جلوگیری از اخراج کارگرانی که در دوران بازسازی به

آندرانیک مرادی از فعالین با سابقه جنبش کارگری ایران در گفتگو با کارگر امروز:

طبقه کارگر یکبار تجربه کرد و بدون آمادگی شکست خورد. ما طبقه کارگر سازمانیافته میخواهیم

این مصاحبه توسط همکار کارگر امروز فرهاد دانشور صورت گرفته است.

اینکه من ۵۷ را انقلاب بنامم به این معتقد نیستم. من آن را رویداد مینامم و این به پارامترهای مختلفی بستگی دارد. اما با توجه به رویدادی که در آن موقع اتفاق افتاد و خیلها آن را انقلاب نامیدند و حتی این را ساختند که عکس خمینی را در ماه دیدند و یا اینکه تار مویش را در قرآن پیدا کردند، من این را با توجه به تغییراتی جهانی و نیز تغییراتی در منطقه و ایران می بینم که در آن فضای باز سیاسی طرح شد، اهدافی از طرف کارتلهای بزرگ سرمایه داری که فضا را بسنجند و به اتخاذ سیاستهای خود در منطقه و ایران که شرایط آماده تری از مثلاً لبنان (با وجود موسی صدر) داشت

بپردازند. ایران منطقه آرام بود و مواد اولیه در آن فراوان. موقعیتی دست داد که میشد از آن استفاده کرد ولی سرمایه داری احساسات مردم را به خیابانها آورد و روی حرکت سوار شد، غرب به اوضاع ایران پی برد که آمادگی آن را دارد که درش خیزش عظیمی صورت بگیرد و کل منطقه را در بر بگیرد. بنابراین از احساسات عقب مانده بخشی از مردم استفاده کردند و کلیه وجوه روشنگری و آگاهگرانه را سرکوب کردند. و این به شکست همان رویداد و یا به زعم عده ای انقلاب انجامید. اما تا جایی که به وضعیت طبقه کارگر مربوط بود، طبقه کارگر ما جوان بود. بعبارتی تازه به عرصه هایی مثل شورا دست پیدا کرد. تجربه برای ما خیلی مهم بود و این را ما نداشتیم، فضایی بوجود آمد که خیلی از نیروهای سیاسی پا به عرصه گذاشتند و شروع به سازماندهی کردند، ولی این سازماندهی آن نبود که بتواند جنبش نوین کارگری را به افقی سوسیالیستی بکشاند. چرا که خود سازمانهای سیاسی هم مسئله داشتند و نمیتوانستند اصلا تحلیل درستی در این زمینه ها نداشتند.

خیلی از کارگران شوراها را ایجاد کردند و ما هم خانه کارگر را گرفتیم. ولی پس از مدتی از دست دادیم و شوراها هم برچیده شد و جایش را شوراها اسلامی گرفتند. ما از برنامه ای دراز مدت برخوردار نبودیم و این شکست به شکست عام جامعه منجر شد. طبقه کارگر از برنامه ای با اهداف سوسیالیستی برخوردار نبود و این عوامل کلی به آنجا رسید که رژیم جمهوری اسلامی قدرت را گرفت و آن شد که همگی دیدیم.

پس از سرکوبهای سال ۶۰ و شروع جنگ ایران و عراق وضعیت طبقه کارگر به چه شکلی در آمد؟

پس از سرکوبهای رژیم و با شروع جنگ حتی تا سالهای ۶۳ و ۶۴ با توجه به ضرباتی که طبقه کارگر خورد ولی باز هم هنوز محافلی بود، بحث و گفتگویی بود اما به مرور توسط رژیم سرکوب شد و خود جنگ از طرفی عاملی برای ریزش نیروهای کارگری بود،

پس از سرکوبهای رژیم و با شروع جنگ حتی تا سالهای ۶۳ و ۶۴ با توجه به ضرباتی که طبقه کارگر خورد ولی باز هم هنوز محافلی بود، بحث و گفتگویی بود اما به مرور توسط رژیم سرکوب شد و خود جنگ از طرفی عاملی برای ریزش نیروهای کارگری بود،

حالا که صحبت از خاطرات ۱۳۵۷ کردی میخواستیم به سوالي در این رابطه بپردازم، تغییر و تحولات ۵۷ را چطور می بینی، علت شکست انقلاب ۵۷ چه بود و جمهوری اسلامی چگونه سر کار آمد؟

بقيه در صفحه ۱۱
طبقه کارگر یکبار تجربه کرد و بدون آمادگی شکست خورد. ما طبقه کارگر سازمانیافته میخواهیم

کارگاه امروز

جیم آلن JIM ALLEN

فیلمنامه نویسی فوق العاده که رتبه‌های زبان

هرروزه را به کار گرفت Ken Loach کن لوچ

فردین ناظری

جیم آلن، نویسنده و سوسیالیست، بعد از یک مریضی طولانی در خانهاش در شهر منچستر، در سن ۷۲ سالگی درگذشت. نمایشنامه او به نام «تباهی» (Perdition) که در مورد قتل عام نازیها برای Theatre Royal Court نوشته شده و توقیفش در سال ۱۹۸۷ سرودا بپا کرد اخیراً از توقیف خارج و قرار شد در Gate Theatre در لندن به صحنه برود. این موفقیت یکی از دلخوشی‌های لحظات آخر زندگیش بود.

او ابتدا در دهه شصت برای (مجموعه‌ی تلویزیونی) Coronation Street نوشت. لیکن بعداً تونی گارنت T Garnett تهیه کننده از او خواست برای نمایش روز چهارشنبه Wednesday Play بنویسد که پیشقراول مجموعه نمایشهای تلویزیونی BBC بود. نمایشنامه تلویزیونی «کلوخه» (Lump) که در مورد (استثمار) کارگران ساختمانی بود و توسط جک گولد Jack Gold (در ۱۹۶۷) کارگردانی شد نخستین موفقیت را برای او به ارمغان آورد. «شعلی بزرگ» (The Big Flame) که به دنبال آن آمد داستان کارگرانی بود که بندرهای لیورپول را اشغال میکنند و به صورت یک پیشگویی بر حوادث ۱۹۶۸ درآمد.

«روزهای امید» (Days of Hope) مهمترین اثر آن ایامش بود: چهار فیلم که داستان سه نفر بود از جنگ بزرگ تا اعتصاب عمومی ۱۹۲۶. مسائلی که در این اثر به بحث درآمدند مشغله‌ی تمام زندگیش بود: حيله گری بی‌پایان طبقه حاکم، ایده آلیسم جوانان، دودوزه بازی رهبران کارگری و پشت کردن آنان به مبارزات کارگران.

آلن در کولپهورست، حومه کارگر نشین منچستر

«Land and freedom» را به فیلم درآورد که مربوط به جنگ داخلی اسپانیاست و آلن مدت‌ها بود که میخواست جوانب گوناگون آنرا به تصویر درآورد: نبرد علیه فاشیسم، داوطلبین از کشورهای مختلف، ارتش خلق، کلتیوها و کتوپراتیوهای کارگران - سوسیالیسم در عمل. و به دنبال خیانت استالین و سوسیال دموکراتها. آنها فرانکو را به احتمال سرکار آمدن دولت کارگران ترجیح دادند. اینرا در قلب نوشته و باور آلن میتوان یافت.

نوشته هایش در بهترین حالت دارای یک قدرت درونی است که آثار معاصرانش قدرت رقابت با آنرا ندارند. او ریتم را فتح کرد، تخیل، شوخیها و عبارت پردازی زبان هر روزه را به طور زنده به کار گرفت. او توانست یک جلد سیاسی را به صورت مبارزه‌ای مملو از مهر درآورد. جیم احساس خوش خلقی نیرومندی داشت و صحنه‌هایی با قدرت تصویری و مطابیه نوشت. او در «سرزمین و آزادی» و در فقدان داوطلب The Voluteer چند مصرع از ویلیام موریس W Moris را نقل کرد. میتوان همین چند مصرع را در فقدان خودش بازگفت:

به نبردی بپیوند
که انسان را در آن شکستی نیست
چرا که او محو میشود و میمیرد
اما عملکردش همچنان و هنوز غالب است.

جیم آلن در ۱۷ اکتبر ۱۶۲۶ به دنیا آمد و در ۲۴ ژوئن ۱۹۹۹ درگذشت. او کارگر سوسیالیست و سازماندهی بود که در لیست سیاه سرمایه‌داران قرار داشت. کن لوچ، کارگردان سوسیالیست و نامدار، بخش قابل توجهی از نمایشنامه‌ها و فیلمنامه‌های این بزرگ را به صحنه برده و یا به فیلم درآورده است: «شعلی بزرگ» (در ۱۹۶۷ نوشته و در ۱۹۶۹ کارگردانی شد)، «توده تشکیلات» (The Rank and File) (۱۹۷۱)، «روزهای امید» (۱۹۷۵)، «دستور جلسه پنهانی» (۱۹۹۰)، «باران سنگ» (۱۹۹۱)، «سرزمین و آزادی» (۱۹۹۵). نمایشنامه «تباهی» که تاثیر رویال کورت آنرا از برنامه‌های حذف کرد با کارگردانی کن لوچ تحت تمرین بود. او در مصاحبه‌ای میگوید: «تونی گارنت مرا با نوشته‌های جیم آلن آشنا کرد که تاریخ سیاسی طولانی تری از من داشت» و از همکاری با این نویسنده به عنوان دورانی شیرین و شمر بخش در زندگی یاد میکند.

به دنیا آمد. هنگامیکه سرباز بود به دنبال رفتار اعتراض‌آمیز در خارج یک مغازه چپیس زندانی شد. زندان استارت آموزشش را زد. یک همزندان او را با کتاب آشنا و تشویق به مطالعه کرد. از آن پس آلن تمام زندگیش را وقف درک و بیان کشمکش بی‌پایانی کرد که بین کارگر و استثمارگر و خائنین به امرش وجود دارد.

او در کار ساختمان، بر روی بارانداها و در معادن کار کرد. او سیاست را از زندگی شاق کارگران فصلی فراگرفت. وی با انسانهایی آشنا شد که در مکتب سیاست انقلابی درس خوانده و همچون خودش خود-آموخته بودند. او عضویت در حزب لیبر سوسیال دموکراتها را رد کرد و در حزب کمونیست استالینیستها را. دهه‌های هفتاد و هشتاد دوران سختی بودند. کانال ۴ فیلمنامه او در مورد ایرلند را پذیرفت. حتی انستیتوی فیلم بریتانیا در را برویش بست. در همین ایام مرگ همسرش، کلارا، از پایش انداخت.

نمایشنامه «تباهی» داستان معامله عده‌ای صهیونیست در مجارستان ۱۹۴۴ است با نازیها. بر طبق این معامله عده‌ای یهودی اجازه میابند به فلسطین فرار کنند و در مقابل صهیونیست‌ها در مورد مقصد کسانی که روانه اردوگاههای مرگ میشوند سکوت میکنند.

حملات قبلی در مقایسه با خشمی که صهیونیست‌ها به هنگام تمرین نمایشنامه نشان دادند در حکم هیچ بود. آلن با بیژاری شاهد کنار گذاشتن اثرش بود و این کار شرمی بر چهره رویال کورت باقی گذاشت. دهه نود شاهد آثار دوره بلوغ بود. من دو فیلمنامه او به نامهای «دستور جلسه پنهانی» (Agenda Hidden) و «باران سنگ» (Raining Stones) را کارگردانی کردم که تصاویری از (زندگی) سخت اما مملو از محبت شهر محل زندگی هستند؛ و نیز «سرزمین و آزادی»

از ریاست جمهوری خاتمی، جنبش کارگری چه تغییراتی داشت و شورشها و تظاهرات مردم و به ویژه حرکت تیرماه دانشجویی چه انعکاسی در مبارزات کارگری داشت؟

بنظر من انتخاب خاتمی سوپاپ اطمینانی برای حاکمیت بود که در اثر فشارهای جامعه، بتواند رژیم را چند صباحی بیشتر نگهدارد ولی با اینحال با آمدن خاتمی اوضاع بدتر شده، اگر بخواهم به طنز چیزی بگویم شاید حکومت بخواهد خودش ول کند ولی مردم نمیخواهند. زیرا عاقبت را میخواهند نگاه کنند و در نهایت روزهای آخر رژیم را میخواهند نگاه کنند و به نظر من مرگ اینان شادی ما خواهد بود و پیروزی ما خواهد بود. اگر طبقه کارگر بتواند سکان رهبری را برای سوسیالیسم در دست بگیرد ولی خوب این تشکل خودش را میخواهد، اگر ما بتوانیم مبارزات داخل و خارج را به هم وصل کنیم و در داخل تشکلهای کارگری را سازمان دهیم. در حال حاضر تشکل در داخل نداریم. مثلاً اگر کمیته‌های کارگری بسازیم و از سیستم منسجمی در خارج و داخل بر خوردار بشویم میشود حرف زد و نظر روشنی داد. ولی متأسفانه همینجوری در حال حاضر هنوز در جنین و حرف روی کاغذ است.

باید به داخل جامعه ربط پیدا کرد و هماهنگی گسترده‌ای بین داخل و خارج وجود داشته باشد و تکیه آن روی جنبش نوین کارگری باشد، طوری که طبقه کارگر به نیروی خودش باور کند و به این برسد که فردای بهتری در پیش خواهد داشت و این مهم است. فقط آنچه میبایست در مورد فعالیت‌های خارج کشور گفت اینک میتوان رژیم اسلامی را تحت فشار بگذرد و با انعکاس آن در داخل ایران میشود امتیازاتی گرفت.

وضعیت جامعه ایران را چطور می بینیم؟

اول باید این را بگویم که سرمایه داری هیچ وقت نمیخواهد سوخت و ساز داشته باشد، یک دوره تاریخی را از سر میگذراند و بعد میاید برگهای آتش را رو میکند، مثلاً آشتی ملی را مطرح میکند، جو را آرام میکند که بتواند برای اهدافش بهره برداری کند. به نظر وضع ایران را به این جهت سوق میدهند، یک آشتی ملی با تجدید آرایش و بدون و یا کمترین خونریزی برای کنترل اوضاع، که میتواند اکثریت و حزب توده را در خود هم داشته باشد و یا از ائتلاف با مسعود رجوی و دولتش و یا آن یکی جمهوریخواه ملی و اشرف و شاهزاده اش باشد، از ما هم میخواهند که با دولتشان همکاری کنیم، که چه آیا دیگر مورد تمسخرشان واقع نمیشویم یا یک صندلی پارلمان هم به ما میرسد و این یعنی تمام؟

ولی سوال اینکه وضعیت جنبش کارگری و وظایف کارگران سوسیالیست چگونه است، این را باید پاسخ داد، شاید خوشبینانه تصور میکنیم که برگ آخر رژیم است ولی به نظر من هنوز تمام نیست و باید آخرش را زد و به آن رسید. طبقه کارگر یکبار تجربه کرد و بدون آمادگی شکست خورد و عجزانی را از دست داد، یعنی به عبارتی طبقه کارگر سازمانیافته می‌خواهیم، هستند گروهها و سازمانهایی که فعالند و مبارزه متشکل هم دارند ولی اینکه تا چه حد میتوانند طبقه کارگر را سازمان دهند، این مسئله مهم است و تازه اگر طبقه کارگر هم جذب شد و قدرت هم گرفتند جایگاه من کارگر در آنجا کجاست که نفرت از بین برود.

در آخر چه پیام ویژه‌ای داری؟

اول این را بگویم که ما آدم سیاسی (که فقط دنبال خواسته‌های رفاهی اش باشد) زیاد داریم ولی انسان سیاسی (که در ذهنش حکومت کارگری مادیت دارد) کم داریم. پیام من به کلیه کمونیستها و فعالین سوسیالیست اعم از اینکه گروهی تشکیل داده اند یا نه اینستکه بدنیاپس‌سختی نظری و عملی در عرصه‌های مختلف جنبش سوسیالیستی باشند و بتوانند به سراسری کردن مبارزات کارگری، متشکل کردن آنها و مادیت بخشیدن ذهن سوسیالیستی آنان مبادرت ورزند، چرا که با بودن هر حکومتی، تعیین کننده وجود تشکلهای مستقل کارگری و سازماندهی اکثریت وسیعی از کارگران است که به اهداف کوتاه مدت و دراز مدت دست می‌یابد، جز این طبقه کارگر لشکر عظیمی برای رسیدن به هر حکومتی غیر از خویش است.

بقیه از صفحه ۱۰
طبقه کارگر یکبار تجربه کرد و بدون آمادگی شکست خورد. ما طبقه کارگر سازمانیافته می‌خواهیم

حال چه از نیروی گسترده کارگری و چه طیف کارگران جوان که به سطحی رسیده بودند که مورد قبول جامعه بودند و میتوانستند کار کنند. و به نظر من مشغول کردن آنها با بردن به جبهه بود که بطور وسیع توسط رژیم انجام گرفت. تازه پس از جنگ هم بازسازی طرح شد که طیف گسترده‌ای از کارگران به طور پروژه‌ای و یا حتی ساعتی در پالایشگاهها و مخازن به کار گمارده شدند که بعد از طرح بازسازی رژیم دوباره از کار بیکار شدند و نمودی از خستگی کارگران را در بر گرفت و رژیم به خصوص طی این سالیان خیلی از قوانین ضد کارگری اش را تصویب و یا عملی کرد.

امروزه وضعیت جنبش کارگری را چگونه می بینیم؟

قبل از آن لازم است به مسئله‌ای اشاره کنم که از زمان رژیم شاه شروع شد و آن ساختن شهرکهای صنعتی است که در پراکنده کردن طبقه کارگر نقش عمده داشته و دارد. این شهرکها بزرگترین ضربه را به خواستههای طبقاتی کارگران زده است. زیرا که فاصله‌ای بین بخشهای مختلف طبقه کارگر بوجود آورده است که از تشکل آنها جلوگیری به عمل آورده است. و آنجا که به خواستههای کارگری بر میگرده باید گفت کارگری که سر کار میروند هیچ اطمینانی از فردای خودش ندارد. حتی کارگر شاغلی که قرارداد هم با کارفرما بسته طبق قانون کار فعلی هم اطمینان ندارد زیرا قانون دست کارفرما را باز گذاشته و می بینیم که در موارد زیادی قرار دادهای کار موقتی است و بعد از اتمام کارفرما میتواند کارگران را از کار بیکار کنند، به عنوان نمونه طرحهای نیشکر هفت تپه در خوزستان و یا سدهای کارون ۱ و ۲.

در مورد بالا بطور مشخص خواستههای کارگران چیست؟

مسلم کارگران خواستههای زیادی دارند ولی اینکه بطور سیستماتیک جمع شوند و آنها را مطرح کنند اینطور نیست. مثلاً دستمزدها را خود رژیم آخر هر سال بطور اتوماتیک مطرح میکند در حدود ۱۸ تا ۲۰ درصد و یکی بیمه بیکاری است که طبق قانون ۶۵ درصد آخرین حقوق که به مدت ۱۸ ماه برای متاهل و ۱۲ ماه برای مجرد در نظر گرفته شده و آنهم در صورتی که بیمه باشی.

خواست افزایش دستمزدها و یا مبارزه برای حقوقهای معوقه آنچه که از اعتراضات کارگری ایران مشاهده میشود را چگونه می بینیم؟

راستش از بلوکه کردن سرمایه از طرف جناحهای رژیم و سایر کارفرماها است، که نمونه‌ای از آن را چند ماه گذشته در اعتصاب کارگران طرح امیر کبیر دیدیم که متأسفانه کارگران ریزش کردند و کارفرما عده‌ای جدید تر را به کار گمارد.

در مورد تظاهرات کارگران پالایشگاهها در سال ۷۵ جلو وزارت نفت در خیابان تخت جمشید تا چه اندازه خبر داری؟

من خود از نزدیک شاهد تظاهرات بودم و بطور مشخص مهمترین خواسته‌شان بخاطر رسمی شدنشان بود و دیگر ارتقای دستمزدها بود و نیز T e n d ٔا کارشان بود که طبق طبقه بندی مشاغل میبایستی عمل میشود.

آیا کارگران در ایران از تشکلی برخوردارند و اگر دارند به چه شکلی است؟

مسلم کارگران تشکل دارند. بالاخره هر جا که مبارزه وجود دارد تشکل لازم دارد ولی متأسفانه باید گفت بود و نبودش زیاد تفاوتی نمیکند، بدین معنا که نمود خاص اجتماعی خودش را ندارد.

در طی دو و سه سال اخیر خصوصاً بعد

بیانیه اعلام موجودیت اتحاد سوسیالیستی کارگری

اتحاد سوسیالیستی کارگری جزئی از گرایش سوسیالیستی در جنبش طبقه کارگر ایران است، و مانند هر شکل سوسیالیستی کارگری در هر نقطه از جهان، برای رهایی کارگران به نیروی خود طبقه کارگر مبارزه میکند. هدف نهایی ما برانداختن نظام سیاسی و اقتصادی سرمایه داری و جایگزین کردن آن با یک نظام اشتراکی است که برای اولین بار در تاریخ بشر آرمان جامعه فارغ از تقسیم طبقاتی را متحقق میکند، به برابری اقتصادی و اجتماعی پایان میدهد، و امکان رشد آزادانه شخصیت و تحقق ظرفیتهای فرد را برای تمام آحاد جامعه فراهم میسازد.

امروزه در سراسر جهان گرایش سوسیالیستی در طبقه کارگر زیر هجوم هماهنگ بخشهای بورژوازی، چه در قدرت و چه در اپوزیسیون، قرار دارد. سرمایه داری همواره از تبلیغات ایدئولوژیک بورژوازی بعنوان مکمل سرکوب عریان حرکت سوسیالیستی کارگری استفاده کرده است. بویژه در دنیای امروز تبلیغات سخنگویان سرمایه داران هدفش سوق دادن کارگران به پذیرش منفعلانه سرنوشتی است که حاکمیت جهانی سرمایه به آنها عرضه میکند، و حتی تلاش دارد تا نیروی متشکل کارگران را برای پیشبرد اهداف این یا آن بخش از بورژوازی بکار گیرد. مشخصا در ایران، بیش از دو دهه حاکمیت رژیم اسلامی سرمایه، جامعه را در یک بن بست اجتماعی و اقتصادی قرار داده است، و نبرد جاری قدرت میان دستجات مختلف بورژوازی، چه در دولت و چه در اپوزیسیون، در محتوای خود نهایتا بر سر اینست که طرح و نقشه کدامیک از آنها برای آینده ایران قادر است طبقه کارگر را از تعقیب منافع مستقل خود، چه در سیاست و چه در اقتصاد، بهتر دور نگهدارد و بهترین وضعیت را برای تامین کارکرد سرمایه و تداوم دولت سرمایه داری فراهم کند. در چنین شرایطی، تلاش اتحاد سوسیالیستی کارگری معطوف به اینست تا هرچه زودتر طبقه کارگر ایران بمنزله یک نیروی اجتماعی مستقل و با یک سیمای متمایز طبقاتی به میدان بیاید، و در تمام عرصه های اجتماعی و در تمام جدالهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و فکری از زاویه منافع و اهداف مستقل طبقاتی خود در قبال دستجات مختلف سخنگویان سرمایه داران و دولت سرمایه داری با قدرت اعلام حضور کند. طبقه کارگری که واژگونی نظام سیاسی و اقتصادی سرمایه داری را هدف دارد، در گام اول چنین مبارزه ای ناگزیر از جارو کردن بساط پوسیده رژیم اسلامی حاکم بر ایران است.

مبارزه برای تحقق اهداف فوری و نهایی طبقه کارگر در گرو مقابله دائمی با انواع نظریه ها و مشی های سیاسی ای است که نظریه پردازان و سیاستمداران بورژوازی در جامعه رایج میکنند، و حضور مستقل و متشکل کارگران در عرصه های مختلف اجتماعی تنها به آن درجه ای متحقق میشود که طبقه کارگر مسلح باشد به نظریه و مشی سیاسی همه جانبه ای که منافع، اهداف، و شیوه های مبارزه طبقاتی او را در جهان امروز و وضعیت مشخص و متحول ایران بدست میدهد. از اینرو، اتحاد سوسیالیستی کارگری برای تامین ملزومات استقلال عمل مبارزاتی طبقه، فعالیت در راستاهای نظری، سیاسی و سازمانیابی طبقاتی کارگران در تمام عرصه های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی را وظیفه دائمی خود میداند. تلاش برای ایجاد یک حزب مستقل سیاسی طبقه کارگر ایران یکی از اهداف اصلی طبقه کارگر در مرحله کنونی است.

در جهان امروز که سرمایه از سر سود جویی کشورهای مختلف جهان را از نظر اقتصادی و اجتماعی بیش از پیش بیکدیگر پیوند میدهد، در جهان امروز که سازمانهای بین المللی و دولتهای کشورهای بزرگ سرمایه داری بیش از هر زمان دیگر مشغول مداخله سیاسی در هر کشوری که بخواهند هستند، سرنوشت کارگران ایران بیش از هر زمان دیگری با سرنوشت تمامی کارگران جهان پیوند خورده است. همبستگی بین المللی کارگران اکنون یک وجه حیاتی در مبارزه کارگران حتی در چارچوب کشوری است، و هر تک مبارزه کارگری، در هر کشوری که باشد، بیش از پیش عرصه بلافضلی است از مقابله جهانی کار و سرمایه.

اتحاد سوسیالیستی کارگری خود را متعلق به یک گرایش معین در این اردوی جهانی مقابله کار با سرمایه میداند. گرایش سوسیالیستی کارگری آن گرایشی است که فروپاشی نظام های سوسیالیستی کاذب در شوروی و چین و امثالهم نه تنها هیچ خللی به آرمان سوسیالیستی اش وارد نساخته، بلکه حقانیت این گرایش را در تاکید بر تمایز طبقاتی سوسیالیسم خود از سوسیالیسمهای غیرکارگری روشن کرده است. آن نظامهایی که در قرن بیستم به بهانه یک اقتصاد برنامه ریزی شده خود را سوسیالیستی خواندند و نابرابری اقتصادی، بیحقوقی سیاسی و محدودیت فرهنگی را بر کارگران تحمیل کردند هیچ قربانی با سوسیالیسم آرمانی طبقه کارگر نداشتند و ندارند. گرایش سوسیالیستی کارگری آن گرایشی است که، علیرغم هیاهوی نظریه پردازان و سیاستمداران بورژوازی جهانی، وضعیت دنیای معاصر اعتقادش را به قابلیت تنوریک مارکسیسم کلاسیک برای درک روشن اوضاع و ترسیم مسیر پیشروی طبقه کارگر افزایش داده است.

ما واقع بین هستیم و بخوبی میدانیم که گرایش سوسیالیستی در طبقه کارگر، چه در ایران و چه در جهان، در حال حاضر پراکنده و نامتشکل است، از انسجام نظری و سیاسی محروم است، و نقش هدایت کننده جنبش کل طبقه را بر عهده ندارد. اما گرایش سوسیالیستی در جنبش طبقه کارگر یک گرایش دیرپا و ماندگار است. چرا که گرایش سوسیالیستی کارگری ریشه در عملکرد نظام سرمایه داری دارد. تا سرمایه داری باقی است، کارگران از مقاومت در برابر استثمار ناگزیر اند. گرایش سوسیالیستی کارگری بر این مقاومت و مبارزه ناگزیر کارگران، یعنی به عمل مستقیم طبقه کارگر برای رهایی خود از استثمار سرمایه اتکا دارد. این واقعیت بنیادی منشا امید ما به آینده روشن حرکت سوسیالیستی کارگران است. در عین حال ما خوب میدانیم که رشد و اشاعه گرایش سوسیالیستی در جنبش طبقه کارگر بطور خودبخودی متحقق نخواهد شد. تنها ضامن این امر نیروی آگاهی و اراده و مبارزه متشکل فعالین سوسیالیست کارگری است. ما همه کارگران سوسیالیست ایران را به اتحاد برای این مبارزه دعوت میکنیم.

شورای مرکزی اتحاد سوسیالیستی کارگری
اردیبهشت ۱۳۷۹
مه ۲۰۰۰

"ای میل" اعضای شورای مرکزی اتحاد سوسیالیستی کارگری

a_xedri@yahoo.se
azaddn@yahoo.se
behzad_d@yahoo.se
fridon_n@yahoo.se
layla_da@yahoo.se
r_mogh@yahoo.se
yadi_az@yahoo.se

علی خدري
آزاد نسيم
بهزاد بارخدايي
فریدون ناظري
لیلا دانش
رضا مقدم
یدی عزیزی

ضمن آن دو دقیقه او با آرامش و بدون درد درگذشته بود. حوادثی که بنا به ضرورتی طبیعی روی میدهند، هر چند که وحشتناک هم باشند، تسکین خاص خود را به همراه میآورند.

در این مورد نیز همینطور است. مهارت پزشکی ممکن بود بتواند که یک عمر یکنواخت و کسالت بار چند ساله به او ببخشد، عمری خالی از امید و مردنی تدریجی و نه ناگهانی - به عنوان پیروزی هنر اطباء. ولی مارکس ما هرگز نمیتوانست چنان زیستنی را تحمل کند. مرگ آرامی که او را ربود هزار بار تلختر از آن زندگی میبود که او آنهمه اثر ناتمام را در مقابل خود میداشت، در شوق اتمامشان میسوخت اما قادر به تکمیلشان نمیشد. او همیشه این جمله ابیقتور Epicurus را نقل میکرد که گفت: «مرگ برای کسی که میمیرد یک بدبختی نیست، بلکه بدبختی برای کسی است که زنده میماند». اینکه آن نابغه عظیم با جسمی ناتوان در سایه رحمت دارو دراز بکشد و تحقیر بی فرهنگی را طاقت بیاورد، که به هنگام توانمندیش هر از چند گاهی درازشان کرده بود، قابل تحمل نمیبود - نه، وضعی که هست هزار بار بهتر است - هزار بار بهتر است که ما دو روز دیگر او را به گورستان حمل کنیم و در کنار همسرش قرارش بدهیم تا بیارآمد.

از همه اینها گذشته من معتقدم قبل از اینکه بدیلی موجود بوده باشد همه چیز از دست رفته بود و در این مورد پزشکان چیزی بیشتر از من نمیدانند.

شرایطی است که پیش آمده، بشریت یک سر و گردن کوتاهتر شده و بزرگترین سر زمان ما در این وضع است. جنبش پرولتری به پیش میرود و پیشروی، به عنوان عنصر مرکزیش، آن مسیری است که فرانسویان، روسها، آمریکاییان و آلمانیها همزمان طی آن با رویدادهایی پر مخاطره روبرو خواهند شد و همیشه به آن مشاوره روشن و محققنی نیاز خواهند داشت که فقط یک درک کامل و نابغه آسا از وضع میتواند فراهمش بیاورد. کم مایه های محلی و سبک مغزان، اگر نه دغلكاران، اکنون دست بازی دارند. در پیروزی نهائی شکی نیست، ولی پیچ و خم های سرراه و اشتباهات موقت و محلی - که حتی اکنون نیز خیلی غیرقابل اجتنابند - معمولتر از همیشه خواهند شد. خوب، ما باید این پیروزی را متحقق کنیم. ما برای چه چیز دیگری اینجا هستیم؟ و ما شجاعتمان را از دست نخواهیم داد.

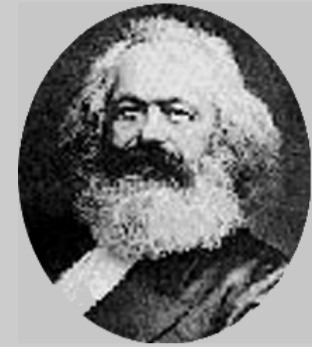
ارادتمند، ف انگلس

بمناسبت سالگرد مرگ مارکس در

مارس ۱۸۸۳

چهار نامه از انگلس

نامه به ادوارد برنشتین
E Bernstein
لندن ۱۴ مارس ۱۸۸۳



نامه ای انگلس به یوهان فیلیپ
J philip

لندن، ۱۵ مارس ۱۸۸۳

همره قدیمی و عزیز،
با دقت خاطره دیدار پاییز گذشته ات با مارکس را حفظ کن، چونکه دیگر هرگز او را نخواهی دید. ساعت ۲ و ۴۵ دقیقه بعدازظهر دیروز، در حالیکه فقط برای کمتر از دو دقیقه تنها گذاشته شده بود، او را در صندلیش در حالی یافتیم که به خوابی آرام فرو رفته بود. بزرگترین مغز حزب ما از اندیشیدن باز ایستاد. نیرومندترین قلبی که من تاکنون شناخته ام از طیش افتاد. به احتمال قریب به یقین یک خونریزی داخلی عامل مرگ بود.

در حال حاضر من و تو تقریباً آخرین گاردهای قدیمی ۱۸۴۸ هستیم. خوب ما در سنگر قانون شکنی باقی خواهیم ماند. گلوله ها صغیر میکشند، دوستان ما در اطرافمان به خاک میافتند، اما این نخستین بار نیست که من و تو چنین چیزی دیده ایم و اگر گلوله ای بیاید تا به ما اصابت کند، گو بیاید - تنها چیزی که من میخواهم اینست آن گلوله عدل و راستی را برافروزد نه اینکه عذابی طولانی را برای ما به جا گذارد.

رفیق قدیمی و بازو در بازوی شما، ف انگلس

نامه به ویلیام لیکنخت
W Libknecht

لندن، ۱۴ مارس ۱۸۸۳

لیکنخت عزیز،
گرچه خودم این بعدازظهر او را دیدم که روی تخت دراز کشیده و خشونت مرگ صورتش را پوشانده بود، با اینحال نمیتوانم کاملاً بپذیرم که آن مغز درخشان از بارور کردن مادی و معنوی جنبش پرولتری، از طریق اندیشه های سترگش، بازمانده است. همه ما برای آنچه که هستیم به او مدیونیم؛ و جنبش، آنطور که امروز هست، آفریده کار نظری و عملی اوست. اگر به خاطر او نبود اکنون ما در ماز Maze آشتگی عصاکشان راه می پیمودیم.

ارادتمند، ف انگلس

درباره جهتگیری اخیر حزب کمونیست کارگری**در زمینه رابطه با دولت ها**ایرج آذین - رضا مقدم
بقیه از صفحه ۱۴

یادآوری سنت گذشته و مورد عراق لازم است برای اینکه همه این دستاوردها در قطعهنامه کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران زیر پا گذاشته میشوند و امروز هیچ نشانی از وسواس در حراست از حرمت کمونیسم و منافع بین المللی کارگران بچشم نمیخورد؛ وسواسی که در بدو تاسیس حزب مثلا در برخورد به مساله رابطه گرفتن یا نگرفتن با عراق وجود داشت.

لازم نیست شخص حتما مارکسیست باقی مانده باشد تا بفهمد دولتها بدون چشمداشت نیست که به چنین سازمانهایی کمک میکنند، و حتی آنجا که این کمکها از طریق نهادها و منابع ظاهرا غیر دولتی شان عرضه میشوند، آنجا که صحبت از تحمیل صریح شرطی نیست و کمکها «بی قید و شرط» عرضه میشوند، یا قید و شرط ضمنی موجود است و یا این رابطه بازتابهای غیر مستقیمی در بسیاری عرصه های دیگر دارد. که خواه ناخواه برای کمونیسم و منافع کارگران عواقب منفی به همراه دارد. دقیقا به دلیل چنین شروط ضمنی و چنین عواقب غیر مستقیمی است که تن دادن به چنین روابطی معمولا سازش نام میگیرد. اما سازش، تحمیل میشود. تن دادن به سازش غالبا برای سازمانهایی که درگیر جنبشهای توده ای هستند ناگزیر میشود، زیرا باید به نیازهای عاجل یک جنبش پاسخ گویند. اما اگر این سازمان کنگره ملی آفریقا یا سازمان آزادیبخش فلسطین نیست بلکه سازمان کوچک و گمنام و بی ارتباط به هر نوع جنبش توده ای از نوع حزب کمونیست کارگری ایران است، دیگر صحبت کردن از سازش و «توافقنامه» در پوست شیر رفتن است. بکار بردن لفظ سازش در مورد چنین سازمانهایی صحیح نیست، چرا که ناگزیری ای وجود ندارد. میخواستید سازمان نسازید تا نیاز سازمانی هم نداشته باشید. اینجا لفظ درست «معامله» است. آدمی که در دنیای سیاست وارد معامله میشود لایذ تشخیص میدهد که آنچه در آن شرایط معین بدست میآورد بیشتر از آنچه از دست میدهد برایش ارزش دارد. اما برای یک سازمان کمونیستی این مساله به سادگی معامله در بازار نباید باشد. اگر کمونیسم جنبش طبقه کارگر بین المللی است علیه نظام بین المللی سرمایه داری، سنجش سود و زیان یک «معامله» تنها با در نظر گرفتن آنچه در این میان مبادله شده است میسر نیست. چنین معاملاتی برای کمونیسم و همه کمونیستها، و برای مبارزه کمونیستی کارگران در همه جا، عواقب و بازتابهایی دارد. و کسی که هنوز عناوین کمونیست و کارگر را در اسم حزیش یدک میکشد موظف است در پیشگاه طبقه جهانی کارگر و همه کمونیستها از کار خود دفاع کند.

به همه دلایلی که گفتیم، صدور قطعهنامه «اصول رابطه با دولتها» از سوی پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران باید از طرف همه کمونیستها و کارگران نگران کننده تلقی شود. فرمولبندیهای محضدارانه قطعهنامه در بهترین حالت نشانه لاقیدی و بی مسئولیتی نسبت به عواقب اعمال این حزب برای کمونیسم و کارگران است؛ و در بدترین حالت نشانه جهتگیری رهبری حزب کمونیست کارگری ایران به سمتی است که حتی خودشان هم آنقدر برایش حقانیت قائل نیستند تا بر تشکیلات و حتی کمیته مرکزی اش آشکار کنند.

سپتامبر ۱۹۹۹ - شهریور ۱۳۷۸

ضمیمه: قرار پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران تحت عنوان «اصول رابطه با دولتها»
تماس و برقراری مناسبات حزب کمونیست کارگری ایران با دولتها، چه در منطقه و غیر از آن، چنانچه موازین مصوب کمیته مرکزی اکیدا رعایت شود، علی الاصول بلامانع است. کمیته مرکزی اصول زیر را بعنوان چهارچوب و محدوده اختیارات دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی در عرصه رابطه با دولتها تصویب می کند.

۱- پلنوم کمیته مرکزی در هر دوره لیست دولتهایی که داشتن مناسبات با آنها برای حزب مجاز نیست را تصویب و به ارگانهای رهبری حزب ابلاغ میکند.

در مقطع کنونی داشتن مناسبات با دولتهای زیر مجاز نیست:
- دولتهای اسلامی (نظر به اینکه حزب مبارزه علیه نیروها و جریانات اسلامی را وظیفه مستقیم خود میدانند).

- دولت عراق (نظر به اینکه حزب در مبارزات جاری مردم عراق برای رهایی مستقیما دخیل است و حزب کمونیست کارگری عراق برای سرنگونی رژیم عراق فعالیت میکند)

تجربه: بندهای فوق ناظر بر ایجاد «ب» مناسبات مستمر است. دفتر سیاسی حزب مجاز است با هر دولت و حزب دولتی که خواهان دیدار و طرح نکاتی با حزب باشد، یک دیدار تک نوبتی انجام بدهد. نمایندگان دفتر سیاسی در چنین تماسهایی صرفا جهت اطلاع از نکات مورد نظر طرف مقابل شرکت میکنند و اختیاراتی برای مذاکره و حصول توافق ندارند.

۲- تصمیم به شرکت در هر دیدار صرفا با دفتر سیاسی است. در هر تماس و گفتگویی احتمالی با هر دولت و مقام دولتی، باید حداقل دونفر از کادرهای حزب شرکت داشته باشند. گزارش دقیق نشست باید به امضای هر دو نفر به دبیر کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب داده شود.

۳- حزب کمونیست کارگری هیچ توافقی را که متضمن محدود شدن آزادی عمل و فعالیت و تبلیغات حزب باشد را نمیبذیرد (اصل استقلال حزب). حزب کمونیست کارگری به هیچ توافق و هیچ رابطه ای که حزب بنا بخواست دولت ذریبط ملزم به پنهان کردن آن از مردم باشد وارد نمیشود. (اصل علنیت).

۴- حزب کمونیست کارگری ایران قبول کمک مالی و تدارکاتی از دولتهایی که رابطه با آنها بنا بر مفاد این مصوبه مجاز تشخیص داده شده است را منتفی نمیداند. پذیرش کمک باید بر مبنای اصول مندرج در بند ۳ (استقلال و علنیت) صورت بگیرد. تصمیم درباره دریافت و عدم دریافت کمک در هر مورد با دفتر سیاسی است.

مصاحبه با آپ سرور یکی از کارگران مهاجر در ژاپن حفظ شغل برای کارگر مهاجر غیر قانونی مسئله بودن و نبودن است

این مصاحبه توسط احسان کاوه انجام شده است

چند وقت است که به ژاپن آمده ای و طی این مدت به چه کارهایی مشغول بوده ای؟

من نزدیک به ده سال است که به اینجا آمده ام. دو سال نخست اقامتم را در یک بی ثباتی مضاعف در چند کارخانه و کارگاه به کار مشغول بودم. اما از حدود هشت سال پیش به این طرف در یک «رستوران - میخانه» نسبتا بزرگ که به ژاپنی «ایزاکایا» می گویند به کار مشغول بوده ام.

شما قبل از ورود به ژاپن در بنگالادش به چه کاری مشغول بودی؟

من تا قبل از آمدن به اینجا اصولا سابقه کار کردن نداشتم چرا که در دوره تحصیلات دبیرستانی ام به جرم فعالیتهای سیاسی دستگیر و نزدیک به چهار سال در زندان محبوس بودم. بعد از آزادی از زندان نیز توسط دوستانم شرایط مسافرت من به ژاپن فراهم شد.

با این حساب طبیعتا بایستی تقاضای پناهندگی کرده باشید.

مدتی را در همین رابطه صرف کردم که ماجرایش طولانی است، خلاصه اینکه نتیجه مثبتی حاصل نشد.

در نتیجه می توان گفت که شما طی مدت یاد شده به عنوان کارگر و مهاجر غیر قانونی به کار و زندگی مشغول بوده اید. قبل از آمدن به اینجا از شرایط کار و زندگی اجتماعی مردم ژاپن، وضعیت و قوانین پناهندگی، اوضاع کارگران مهاجر و غیره تا چه میزان اطلاع داشتی؟

اطلاع و شناخت ویژه ای از اوضاع اینجا نداشتم. هرچه که بود در سطح اطلاعات عمومی رایجی بود که در سطح سایر نقاط دنیا می توانستم داشته باشم. تازه بعد از ورود و به تدریج از طریق تجربه و همچنین انتقال تجربیات و تعریف های دیگران چیزهایی در محدوده خاص زندگی یک کارگر مهاجر دستگیرم شد.

شما گفتید که طی دو سال نخست کارهای مختلفی را تجربه کردی. جایگاهی های پی در پی از دیدگاههای کارگران مهاجر در اینجا است. در مورد شما مشخصا علت یا علل عمده آن جایگاهی ها چه بود؟

تا آنجا که یادم هست شرایط غیر قابل تحمل کار چه از حیث دشواری و چه از لحاظ نا امنی آن بود.

چه چیزی باعث آن میشد که به جای ترک کار، به اتفاق سایر همکارانتان به کارفرما فشار بیاورید؟

البته اولین واکنش در مقابل شرایط غیر قابل تحمل و ناروا، ابراز نارضایتی به بالا دستی است اما طی ماهها و سالهای نخست موانع جدی ای بر سر سرانجام

شیشه عینک را می گیرد پاک نکتم قادر به دیدن چیزی نخواهم بود. تازه هنگام مراجعه به خانه ام چنان بوی نامطوبعی از تن من متصاعد می شود که در قطار کسی تاب و تحمل کنار من ایستادن را ندارد. همگان تا می توانند از من فاصله می گیرند این وضع آن اوایل برایم بسیار زننده و تحقیرآمیز بود. بسیاری این را نمی دانند که این طعفن ناشی از سور و سات شیشههای شادخواری زندگی خودشان است که بر تن من و امسال من سنگینی می کند.

اما تا آنجاییکه من به تجربه دریافت کرده ام اینگونه موسسات دارای امکاناتی برای استحمام کارگران هستند.

چنین شرایطی در محل کار ما هم البته حاضر و آماده هست اما بیشتر به عنوان دکور از آن استفاده می شود. نظم و ترتیب آغاز و پایان هر شیفته به گونه ای است که عملا خود کارگر از خیر استحمام می گذرد. مثلا پایان شیفته روز کار که تا دیر وقت ادامه دارد طوری ترتیب یافته که تو باید با بشمار سه خودت را به ایستگاه قطار برسانی و با آخرین سرویس به خانه باز گردی و گر نه شب را در خیابان خواهی گذراند. در ثانی خستگی و سرگیجه شما را چنان مقهور می کند که به مرور همه چیز را می توانی نادیده بگیری.

مهمترین مشکلاتی که کارگران رستوران ... میخانه شما مستقل از ملیت با آن دست به گریبان هستند چیست؟

طولانی بودن ساعات کار. اوایل کار صحبت از هشت ساعت کار بود. و این قاعده همان یک هفته اول رعایت شد اما بعد از آن اضافه کاری اجباری به من مثل بقیه تحمیل شد. تا آنجاییکه روز کار چهارده ساعته بدون احتساب اوقات ایاب و ذهاب به شکل زندگی طبیعی من تبدیل شد. باید شش ساعت اضافه کاری مداوم روزانه را تجربه کرد و معنی آن را فهمید.

اما از نظر بسیاری از کارگران مهاجر شاغل در ژاپن اضافه کاری همیشه یک موهبت تلقی می شده است. محاسبه دوستان در این زمینه ساده است: ما تا آنجاییکه می توانیم سعی می کنیم که طول زمان غربت را بکاهیم بدون اینکه از اهداف اولیه سفرمان یعنی پس انداز پول عدول کنیم. بنابراین وقتی که کاری به دست می آید ما سعی می کنیم تا می توانیم اضافه کاری طلب می کنیم. شاید این رویه یکی از دلایل استفاده کارفرماها از کارگر مهاجر است که رقابت را به کارگران بومی نیز تحمیل می کند.

البته این خواست بویژه در دراز مدت و در عمل شامل همه نمی شود. شما هر ایده ای برای پس انداز داشته باشید وقتی که در کنار اجاق یا کوره با حرارت بالاتر از حد تحمل و کوشنده کار کنید فاکتورهای دیگری در تصمیم گیری های شما نقش بازی خواهند کرد. برای من اضافه کاری تحمیل است. برای سایر همکارانم نیز همینطور.

اما شما هشت سال با

این شرایط ساخته اید. ظاهرا از یک اعتراض سازمان یافته هم در این زمینه خبری نبوده است.

این درست است که به این شرایط به شکل بایسته آن اعتراضی صورت نگرفته اما این وضعیت نیز عملا تحمل نمی شود. طی این مدت ما کارگری که به طور دائم در اینجا ماندگار شده باشد نداشته ایم. بالاترین رکورد به زحمت به دو سال میرسد آنها هم قطعا در جستجوی کار بوده اند. تازه اینجور مکانها محل کار بی حقوق ترین کارگران جامعه است.

یکی از آنها من مهاجر بی ویزا هستم. ژاپنی اش هم چیزی در همین حد. پیشاپیش می داند که در محیط رستوران چه وضعی در انتظارش است. من نیز از همان اوایل خودم را به شیفته شب منتقل کردم که اضافه کاری ندارد و حقوقش هم بهتر است. اگر چه در دراز مدت عوارض مغربی برای من در پی داشته است. خصوصا اینکه در تمام این مدت همیشه از داشتن محل سکونتی که آسایش نسبی استراحت روزانه را برای من به همراه داشته باشد محروم بوده ام. منزل کنونی ما هم همانطور که دیده ای در جوار مدرسه ای واقع شده که بلندگوهایش صبح تا عصر می غرند.

می دانی که قانون کار ژاپن برای اضافه کاری مژدی بیشتر از ساعت کار معمولی قائل شده است.

از این حقان موقع اضافه کاری استفاده می بریدی؟

نه این حق ما پایمال میشود. وقتی که به مسئولین اعتراض میکنیم جواب می دهند که این حق فقط شامل کارگران استخدامی می گردد.

اما قانون کار ژاپن در این مورد هیچ تبعیضی قائل نشده است.

به هر حال زور ما چه مهاجر چه بومی برای اعاده آن نمیرسید.

بنابراین شما از حق بیمه هم به هیچ شکلی استفاده نمی بریدی؟

وضع بدتر از این حرفهاست. من یک روز عصر در همان ابتدای شروع کار شبانه، یکباره آپاندیسیم درد گرفت. وقتی که برای مراجعه به بیمارستان از کارفرما اجازه مرضی خواستم، او باعصبانیت جواب داد که در این لحظه هیچکس را ندارم که جای خالی تو را پر کند. تا فردا موقع پایان ساعت کاریت فقط جنازه تو حق بیرون رفتن از اینجا را دارد. تا فردای آن شب از درد کوشنده به خودم می پیچیدم و کار می کردم. و روز بعد در بیمارستان آپاندیسیم مورد عمل جراحی قرار گرفت.

فکر می کنی اگر به جای تو یک همکار ژاپنی ات دچار آن درد شده بود، آیا در مقابل آن رفتار غیر انسانی کارفرما تسلیم می شدی؟ البته با توجه به نداشتن مشکلات مربوط به مهاجرت و این حرفها.

گفتنش آسان نیست. خود من هم گاه در مقابل بی عدالتی بی کمتر از این نمونه کوتاه نیامده ام. اما اگر آن برخورد مرا نمونه تیپیک

بقیه در صفحه ۱۰

مصاحبه با آپ سرور یکی از کارگران مهاجر در ژاپن

انتخابات مجلس ششم: چرا طبقه کارگر نباید از جبهه دوم خرداد حمایت کند

این یک سناریوی دروغین است که تنها کارکردش بسیج نیرو برای حمایت از دوم خردادی ها است. تمامی جریان‌های اپوزیسیون راست و لیبرال اکنون مبلغ چنین سناریوهایی شده اند. حتی جریان اصلی سلطنت طلبان نیز، که قاعدتا سلطنت طلبی اش تنها با طرح سرنگونی رژیم اسلامی معنا می یابد، اکنون خواهان شرکت مردم در انتخابات و حمایت از جبهه دوم خرداد است: "ما هر چه بتوانیم می باید بکنیم که سنگرهای بیشتری از نیروهای سرکوبگری و ارتجاع گرفته شود. ما خود رأی نمیدهم ولی رأی دادن را بر همه نیروهای آزادی و ترقی لازم میدانیم... پیشتانان پیکار مردم دانشجویانند و روشنفکران بویژه روزنامه نگاران و لایه های فعال طبقه متوسط... از آنجا که ما هر روز نشانه های تازه ای بر روشن بینی و شایستگی این پیشتانان می بینیم میتوانیم با اعتماد روزافزون، مبارزات خود را با آنان هماهنگ سازیم." (۳)

اگر جریان‌های راست و لیبرال اکنون تمام هم و غم خود را تبلیغ این سناریو قرار داده است از آنرو نیست که تماما به آن باور دارد. اکثر اینها اینقدر ساده لوح نیستند. دلایل طبقاتی پایه ای تری برای حمایت اپوزیسیون راست و لیبرال از جبهه دوم خرداد وجود دارد که پائینتر به آنها اشاره میکنیم. اما نخست به ماهیت این استراتژی و دروغ بودن این سناریو میپردازیم.

بعد اخلاقی مساله

مبلغان این سناریو دچار یک تناقض اخلاقی اند. جبهه دوم خرداد، و تندروترین بخش آن نیز، خودشان جزو این رژیم بوده و هستند، و در تمام جنایات این رژیم، از همان سال ۵۷ تا امروز، شریک اند. اینها هم به اندازه جناح دیگر از جمله باید جوابگوی کشتن نوجوانانی باشند که به خاطر تبلیغ عقایدشان، حتی صرفا بخاطر اعتقاداتشان، عصر روز دستگیری شان اعدام شدند. اینها حق ندارند ادای ماندلا را در بیاورند و مبلغ "بخش و فراموش کن" باشند. حتی همین امروز هم تندروترین بخش جبهه دوم خرداد وجود بازجوهایی دوم خردادی در وزارت اطلاعات را تکلیف نمیکند (۴)، و همین امروز هم افراد وابسته به جبهه دوم خرداد اعضا هیات منصفه همین دادگاه هایی هستند که با مینیمم استانداردهای بین المللی هم نمیتوان دادگاه نامیدشان (۵). بازجویی که مبلغ "بخش و فراموش کن" برای جنایات بازجوی دیگر است، تنها دارد زمینه تیرته پرونده خودش را فراهم میکند. وصله بزرگواری امثال ماندلا ابدأ به او نمیچسبد. "بخش و فراموش کن" دوم خردادی ها حکمت دارد، اما تبلیغ همین امر از طرف اپوزیسیون راست و لیبرال ها تنها نشانه بی آرمایی مطلق آنها در زمینه اخلاق و عدالت است. سوء تفاهم نشود، ما مبلغ انتقام و رسوم قبیله ای نیستیم. از قضا معتقدیم که هیچ جنایتکاری بالفطره جانی نیست و اصلاح هر خطاکاری نیز ممکن است. مساله این است که جانیان تا دیروز حق ندارند یکبارہ امروز خود را پرچمدار آزادی جا بزنند و رای مردم در انتخابات را بخوانند. اگر اینها واقعا ذره ای از شراکت خود در جنایات رژیم اسلامی صرفا شرمگین بودند، اگر اینها همین امروز همچنان مشغول

بازجویی و شرکت در هیات منصفه دادگاههای اسلامی نبودند، نخستین نشانه اش این بود که تمام اسرار و شیوه های کارهای غیر انسانی و خلاف حقوق بین الملل نیروهای انتظامی و دادگاهها و زندانها را باید تماما افشا میکردند. اگر در ایران از جان خود بیم دارند، میتوانند از کشور خارج شوند و این اسرار را در اختیار نهادها و فعالینی قرار دهند که سالهاست علیه جنایات رژیم اسلامی مبارزه میکنند، تا این اسرار در تریبونهای بین المللی برملا شوند. دوم خردادی ها، حتی تندروترین شان، این کار را نکرده اند و نمیکند. آنها این اسرار را بشابه حق السکوت سیاسی در برابر جناح رقیب بکار میگیرند و بازجویی اندکی از آنها را نیز تنها در جهت اغراض سیاسی گروهی خویش انجام میدهند.

اهداف این استراتژی، در حرف

تبلیغات جریان‌های راست و لیبرالی چنین وانمود میکنند که از جنبه اخلاقی مساله میتوان چشم پوشید، چرا که منافع سیاسی عمومی و وسیعتری با تعقیب این استراتژی مد نظر است. اینطور نیست، استراتژی تغییر رژیم بدون انقلاب یک استراتژی دروغین است که در عمل به تحکیم رژیم اسلامی منجر میشود. اما حتی اگر سناریوی دوگانه ای را که بالاتر از تندرهای دوم خردادی نقل کردیم بررسی کنیم، حتی اگر یک لحظه به معنای عملی این سناریو هم کاری نداشته باشیم و صرفا روی کاغذ منطق آنرا تعقیب کنیم، خواهیم دید که آن نظام سیاسی و اقتصادی ای که به گفته خود اینها در انتهای این استراتژی قرار است متحقق شود نباید مورد حمایت طبقه کارگر قرار گیرد.

سیستم سیاسی و سیستم اقتصادی ای که این سناریوها ترسیم میکنند عبارتست از تاجرئسم در جهان سوم. از نظر اقتصادی، عینا الگوی مورد نظر نهادهای سرمایه داری بین المللی از قبیل بانک جهانی و صندوق بین المللی پول است که ایده آلیزه میشود. در تبلیغات تمامی اینها، از دوم خردادی ها گرفته تا جریان‌های سنتی لیبرالیسم ایران، از جریان‌های تازه لیبرال شده ایران گرفته تا سلطنت طلبان، اکنون تماما ادغام خشن اقتصاد ایران در بازار جهانی، جلب سرمایه گذارهای بین المللی، و استثمار شدید و خشن طبقه کارگر ایران به عنوان تنها راه برای گسترش اشتغال و مقابله با فقر و فلاکت حاضر عرضه میشود. این راه حلی است که در بسیاری کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین در دو دهه گذشته آزموده شده و عواقب هولناکی برای کارگران و تهیدستان جامعه داشته است. از نظر سیاسی، باز صرفا روی کاغذ، این استراتژی چنین جلوه میدهد که مدیریت چنین اقتصادی نمیتواند توسط یک دولت تمامت خواه (totalitarian) و اقتدارگرا (authoritarian) انجام پذیرد. بنابراین لازمه چنین تحولی در اقتصاد ایران، لازمه اطمینان دادن به سرمایه خارجی و لازمه پذیرفته شدن نزد دولتهای بزرگ غربی، اصلاحات سیاسی است. اصلاحات سیاسی مورد نظر اینها، حتی روی کاغذ، در بهترین حالت منجر به چیزی میشود که در غرب پرچم نئولیبرالیسم و کنسرواتیسم جدید، یعنی راست ترین جناح بورژوازی جهانی است. حتی بر روی کاغذ نیز، وعده های اینها شایسته حمایت طبقه کارگر و محرومان ایران نیست (۶).

حتی وقتی که جبهه دوم خرداد خطاب به کارگران سخن میگوید و حمایت آنها را طلب میکند، ماهیت طبقاتی ضد کارگری اهدافش را نمیتواند پنهان کند: "کارگران... با حضور آگاهانه در انتخابات مجلس از دستاوردهای خود در حماسه دوم خرداد پاسداری میکنند." اما همین مقاله در عین حال روشن میکند که از نظر آنها، "امروز اعتصاب و حرکت های اعتراضی برای حقوقی خاص میتواند به ابزاری در دست دشمنان کارگران و دشمنان آزادی و دموکراسی بدل شود." (۷)

ضروریات سیاسی بازسازی سرمایه داری ایران

ارتباط ضروری ای که سناریوی فوق بین نظام اقتصادی و یک نظام سیاسی معین برقرار میکند دروغین است، اما رابطه سیاست با اقتصاد یک واقعیت است. از همان فرای انقلاب بهمن ۵۷، معضل فراروی رژیم اسلامی بازسازی سرمایه داری ایران بود. انقلاب بهمن در پایه ای ترین سطح خود به سبب یک بحران اقتباسی در سرمایه داری ایران روی داد، و در جریان انقلاب، و تا سال ۶۰، مبارزه طبقه کارگر ایران و جنبش شورایی تلاش کرد تا بازسازی اقتصاد ایران نه مطابق نیازهای سرمایه، بلکه مطابق نیازهای طبقه کارگر و جامعه انجام گیرد. انقلاب سرکوب شد و طبقه کارگر در این تلاش تاریخی و قهرمانانه اش شکست خورد. معضل بازسازی سرمایه داری ایران اما برای جمهوری اسلامی باقی ماند. در یک سطح پایه ای میتوان گفت که جمهوری اسلامی همچنان یک رژیم سیاسی بی ثبات خواهد ماند مگر آنکه موفق به سازمان دادن ملزومات یک دوره دیگر از انباشت سرمایه در ایران شود. این حقیقتی است که دستکم پس از ختم جنگ ایران و عراق در سال ۱۳۶۸ عملا از جانب تمام سران و جناح های جمهوری اسلامی درک شده و برای تحقیقش تلاش میشود.

به دلایل متعدد داخلی و بین المللی، که بررسی شان در اینجا مقدور نیست، اکنون بازسازی سرمایه داری ایران مطابق نسخه بانک جهانی امری مقدور و از نظر بقای جمهوری اسلامی ضروری شده است. اما برخلاف آنچه سناریوی جریان‌های لیبرالی و راست تبلیغ میکند، لازمه این شیوه

بازسازی سرمایه داری ایران ابدأ تغییر رژیم یا حتی تغییرات سیاسی بنیادی در رژیم حاضر نیست. برخورد دولتها و سازمانهای بین المللی به رژیم اسلامی ایران بخوبی نشان میدهد که مینیمم از تجدید آرایش در رژیم فعلی برای جلب اطمینان دولتها و سرمایه خارجی تکافو میکند. تجربه کشورهای متعددی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین نیز کاملا گویای این امر است که سیستمهای سیاسی متنوعی، از نظام سیاسی کشورهایی چون چین گرفته تا کرواسی، با الگوی اقتصادی مورد نظر بانک جهانی و سایر نهادهای سرمایه بین المللی خواناست. خصوصا اگر به تجربه موفق آسیای شرقی و جنوب شرقی در دهه های ۱۹۸۰-۱۹۵۰ رجوع کنیم، از قضا وجود یک دولت ضد دموکراتیک و "اقتدارگرا"، چه دیکتاتوری حزبی کومین تانگ در تایوان و چه دیکتاتوری نظامیان در کره جنوبی، داستان دیگری از ملزومات سیاسی این نحوه از رشد سرمایه داری بازگو میکنند.

با اینهمه شک نیست که توفیق رژیم اسلامی برای این شکل از بازسازی سرمایه داری در ایران منوط به تغییرات و تعدیل های معینی در چند عرصه اصلی است. ثبات در روابط بین المللی آشکارترین جنبه این ملزومات است، ولی همچنین تثبیت موازین قضایی و روال ثابت کار دستگاه های دولتی نیز از این زاویه ضرورت دارند. عرصه اقتصادی و سیاسی، خواه ناخواه به معنای تجدید تقسیم قدرت میان حکومتگران است. این واقعیت پایه مادی عروج جناح ها و تخاصم آنها در رژیم را میسازد؛ حتی اگر خود جناح ها خصوصیات صرفا ایدئولوژیک یا خواسته های سیاسی معینی را وجه ممیزه خویش قرار دهند یا برای بسیج نیرو از این عوامل بهره گیرند.

دلیل اصلی دست کشیدن اپوزیسیون راست، حتی امثال سلطنت طلبان، از خواست سرنگونی رژیم نیز چیزی جز این نیست. روی آوری آنها به استراتژی استحاله رژیم تنها از سر ساده لوحی نیست، بلکه آنها از اقدام عملی رژیم اسلامی برای پاسخگویی به نیازهای بازسازی سرمایه داری دفاع میکنند، و بدست تشخیص میدهند که در این مرحله، مبارزه برای سرنگونی رژیم نه تنها ابدأ شانس بازسازی سرمایه داری ایران را افزایش نمیدهد، بلکه توده

مردم و طبقه کارگر را به میدان میاورد و سرمایه داری ایران را یکبار دیگر از بنیاد به خطر میندازد.

ماهیت جبهه دوم خرداد در عمل

جبهه دوم خرداد همانطور که خودشان تبلیغ میکنند یک پدیده سیاسی گذراست، اما نه در جهتی که خودشان ادعا میکنند. به مجرد اینکه بازسازی سرمایه داری ایران بر مبنای استواری قرار گیرد، یعنی به مجرد اینکه از نظر بین المللی، و در عرصه های حقوقی و اداری و سیاست داخلی، ملزومات متناظر با بازسازی سرمایه داری شکل بگیرد، جبهه دوم خرداد تمامی فلسفه وجودی اش را از دست خواهد داد. شکلگیری این الزامات به پیروزی جبهه دوم خرداد وابسته نیست، و در روند کشمکش جناحها، مطابق خواست این یک یا آن یک، یا بر اثر سازش آنها، تمام این تغییرات عملی و محتمل است. پیروزی جبهه خرداد تنها میتواند اشکال معینی برای این تغییرات فراهم کند، ولی در این صورت نیز نقش خود را انجام داده و کارش به پایان رسیده است.

به این ترتیب، پیروزی جبهه دوم خرداد ایستگاه گذرانی بر سر تغییر رژیم بدون انقلاب نیست، بلکه ایستگاهی برای انطباق رژیم اسلامی با ملزومات بازسازی سرمایه داری ایران، برای یک رژیم اسلامی مستحکمر است. برای بسیاری از بخشهای بورژوازی تحقق همین امر باعث میشود تا از نظر عینی منافع مشترکی با رژیم بیابند، مدافع آن شوند، و در صورت شناختن حد و حدود خود، حتی در عرصه سیاست نیز صدایشان شنیده شود. آنها که امروز مبلغ حمایت از دوم خردادی ها به منظور تغییر رژیم بدون انقلاب هستند، فردا کاشفان و مبلغان مزایای اسلام مدرنیستی، برتری اسلام عرفانی بر بی بند و باری، و خلاصه مدافعان "دولت اسلامی اقتدارگرا و توسعه گرا" خواهند شد. طبقه کارگر ایران، و اکثریت مردم محروم ایران، نفع سیاسی و اقتصادی ای از حمایت از جبهه دوم خرداد نخواهند برد.

(این مقاله پیش از انتخابات مجلس ششم نوشته شده و همانوقت توسط کارگر امروز در شکل اعلامیه توزیع شد)

زیر نویس ها:

- موضوع برخی فرقه های چپ رادیکال حتی ظاهر افراطی دارد. آنها نیز مردم را به تحریم انتخابات فرامیخوانند، اما دلیلی که عرضه میکنند ظاهرا رادیکال تر است: انقلاب تنها راه چاره است، پارلمان و دموکراسی راه رهایی زحمتکشان نیست. اما جایگزین کردن چنین اصول انتزاعی ای بجای تحلیل مشخص از وضعیت حاضر در ایران، بر همان فرض نادرستی تکیه دارد که در موضع عمومی جریان‌های چپ رادیکال حاضر است. یعنی اینجا نیز گویا این توهمن توده مردم به پارلمان و دموکراسی است که باعث شرکت شان در انتخابات میشود. افراطی تر بودن این موضع نسبت به مواضع عموم چپ رادیکال گویا در این است که برای باز داشتن مردم از شرکت در انتخابات، بجای تقدیس موازین دموکراتیک، اینجا کلا دموکراسی بی ارزش اعلام میشود.
- اکبر گنجی، "نگاهی به حادثه، حمله به کوی دانشگاه و پیامدهای آن (۳)"، صبح امروز، ۱۳۸۷/۵/۹. نقل از، تاریخ خانه، اشباح (آسیب شناسی گذار به دولت دموکراتیک توسعه گرا)، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۸، ص ۲۹۴، ۳۰۰، ۲۹۵-۲۹۶، ۲۹۶-۲۹۵.
- داریوش همایون، "پیکار سیاسی مردمی همین است"، نمروز، شماره ۵۶۳، ۵ آذرماه ۱۳۷۸.
- رجوع کنید به اکبر گنجی، صبح امروز، ۱۳۷۸/۶/۲۸، اکبر گنجی در پاسخ به اتهامات روح الله حسینیان؛ نقل شده در تاریخخانه اشباح، همان مأخذ، ص ۴۰۱.
- رجوع کنید به اکبر گنجی، آریا و خرداد ۱۳۷۷/۱۲/۱۶، نامه به انجمن اسلامی دانشگاه مشهد؛ نقل شده در تاریخخانه اشباح، همان مأخذ، ص ۹۵.
- برای یک نمونه سیستماتیک و رونویسی شده از منابع بانک جهانی رجوع کنید به اکبر گنجی، "دولت دموکراتیک توسعه گرا"، تاریخ خانه اشباح، همان مأخذ، ص ۴۹۸-۴۵۸.
- صبح امروز، سرمقاله، ۱۳۷۸/۱۰/۲۰.

بقیه از صفحه ۵
دوره تازه، انتخاب کهنه
ایرج آذرین

اجتماعی حاضر چه؟ مشخصا در کردستان ایران اکنون نشریاتی به زبان کردی منتشر میشوند، کتاب به زبان کردی و در رابطه با تاریخ و جامعه قوم کرد چاپ میشود (و این امر از پیش از ریاست جمهوری خاتمی شروع شده بود)، در انتخابات شوراهای محلی افراد محلی به مناصب اداری انتخاب میشوند، روزنامه های دوم خردادی صراحتا از قوم کرد و ضرورت حل مساله قومی صحبت میکنند، زمزمه تشکیل فراکسیون کرد در مجلس شنیده می شود و امثال اینها. هر کمونیستی که در کردستان فعالیت میکند موظف است تا به سواالاتی از این دست پاسخ دهد که ماهیت این تحولات چیست؟ پیشبرد وظایف کمونیستی در این شرایط چگونه است؟ و تا آنجا که مساله ملی مورد بحث است، این تحولات چه تاثیری بر طرح مساله ملی دارد؟

لازم نیست آدم مارکسیست باشد تا بدانند از این مشاهدات فی نفسه هیچ نتیجه ای راجع به ماهیت وضعیت سیاسی و اجتماعی حاضر نمیتوان گرفت. تنها در یک دستگاه تحلیلی است که این فاکتورها معنا می یابند. بطور مشخص، ارزیابی از چنین فاکتورهایی از وضعیت سیاسی و اجتماعی حاضر در کردستان، مثل تمام ایران، منوط به یک تحلیل جامع از پدیده دوم خرداد و جنبش موسوم به اصلاحات سیاسی است. اختلاف نظر موجود در چپ ایران نیز امروز مشخصا حول ارزیابی از همین پدیده قطبی شده است، و اختلاف نظر در مورد کردستان هم از این قاعده مستثنی نیست.

از آنجا که مهتدی خود چنین تحلیلی بدست نمیدهد، اینجا نمیتوان و نباید وارد بحث متقابل در تحلیل از «جنبش اصلاحات سیاسی» شد (۱). هرچند میتوان این نکته را نشان داد که چگونه تحلیلهای متفاوت از دوم خرداد نتیجه های متفاوتی راجع به مکان مساله ملی در صحنه سیاسی امروز کردستان بدست میدهند. بطور نمونه، اگر تحلیلی «جنبش اصلاحات سیاسی» را حرکتی برای بسط آزادیهای دموکراتیک بداند، میتواند نتیجه بگیرد که مطالبه ملی، بعنوان یک مطالبه دموکراتیک، در این شرایط کانالهای جدید و فضای بیشتری برای طرح و پیشروی خواهد داشت. (آنچه اینجا مورد بحث است سایه روشنهاى چنین تحلیلی نیست؛ چنین تحلیلی میتواند روایات چپ و راست هردو را در بر بگیرد؛ مثلا روایت راست از چنین تحلیلی میتواند دوم خرداد را موجد تحرک دموکراتیک، و روایت چپ میتواند آنرا بازتاب چنین تحرک توده ای در حاکمیت بداند.)

اما تحلیل متفاوتی از «جنبش اصلاحات سیاسی» نیز ممکن است. من اینجا تنها به یک رکن از تحلیل خود از این پدیده اشاره میکنم: تحرک فعلی در سیاست ایران اساسا حول رابطه دولت اسلامی سرمایه و طبقه سرمایه

دار شکل گرفته است. «جنبش اصلاحات سیاسی» اساسا برای گشودن مجاری ای برای دسترسی بورژوازی بمنزله یک طبقه به قدرت دولتی است. بورژوازی کرد هم عینا مانند سایر بخشهای بورژوازی در این تحولات ذینفع است، و به درجه ای که «جنبش اصلاحات سیاسی» دسترسی او به قدرت دولتی را میسر سازد، یا بنظر رسد میتواند میسر سازد، خواست ملی کرد را نزد او کم رنگ میکند. به این اعتبار، وضعیت سیاسی و اجتماعی حاضر در کردستان ایران مساله ملی کرد را به حاشیه میراند (۲).

همانطور که بالاتر هم گفتم، ابدا نمیخواهم از این اشاره کلی و فشرده در اینجا نتیجه ای درباره مکان مساله ملی کرد در عرصه سیاسی کردستان امروز بگیرم. هرچند که ارزیابی دقیق از مکان مساله ملی در کردستان امروز حیاتی است، اما برای پیشبرد بحث حاضر ابدا ضروری نیست؛ چرا که مهتدی تحلیلی در این زمینه ارائه نمیکند و در شکل عرضه فعلی نیز موضع خود را به چنین تحلیلی استوار نمیکند. همین کافیست که این بحث مختصر نشان دهد که فرض موضع مهتدی مبنی بر اینکه مساله ملی در اثر تحولات جاری برجسته شده است تنها از یک تحلیل معین نسبت به تحولات سیاسی ایران میتواند نتیجه شود، و ابدا فاکت عینی ای نیست. به عبارت دیگر، آنچه مهتدی درباره ضرورت یافتن بیش از پیش برنامه اثباتی برای مساله ملی میگوید تنها متکی به یک ارزیابی تلویحی از پدیده دوم خرداد و جنبش اصلاحات سیاسی است؛ ارزیابی ای که مهتدی ملزم به ارائه صریح آن است.

۳- ماجرای بلشویسم و منشویسم هنوز هم هستند فیلسوفانی که میتوانند با استدلال صرف به مخاطب ثابت کنند که آنچه حی و حاضر جلوی چشمشان است در واقع وجود ندارد. استدلال عبدالله مهتدی از این زمره است. او علاقه ای به بررسی موضع موجود کومه له راجع به مساله ملی کرد ندارد، بلکه با استدلال نظری ثابت میکند کومه له چنین برنامه ای ندارد و انشاء مطولی مینویسد در باب اینکه بر همه واضح و مبرهن است که داشتن چنین برنامه ای بسیار ضروری می باشد. شیوه مهتدی یک قیاس منطقی کلاسیک است، شامل صغری و کبری و نتیجه:

الف - رجوع به چند سند داخلی نشان میدهد که از نظر تئوریک موضع فعلی کومه له نسبت به مساله ملی یک موضع منشویکی در قالب چپ است؛

ب - منشویسم از رهبری مبارزات دموکراتیک سر باز میزنند و آنرا کار بورژوازی میسرمد؛

ج - پس کومه له نیز برنامه ای برای مساله ملی ندارد و حل آنرا به بورژوازی کرد سپرده است. من اینجا لزومی نمیبینم درباره معیوب بودن این استدلال و بیبریطی این شیوه بیش از این چیزی بگویم.

تنها نکته ای که شاید باز کردنش مفید باشد مربوط میشود به بند ب، یعنی به حکم کبرای ایشان. به نظر میاید مهتدی میپندارد با رفانس دادن به بلشویسم و منشویسم راه میانبر تئوریکی یافته که او را از ابراز صریح موضعش در قبال اوضاع سیاسی جاری معاف میکند؛ پس نشان دادن مغشوش بودن ارجاع تئوریک او خالی از فایده نیست. آنچه مهتدی بعنوان خصلت نمای منشویسم نقل میکند ساده انگارانه است. آن اختلاف معین بین بلشویکیها و منشویکیها که مورد اشاره مهتدی است نه یک مساله نظری عام درباره شرکت و رهبری در جنبش دموکراتیک بطور کلی، بلکه اختلافی در طرح تاکتیکیها در یک انقلاب معین، انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، است. بلشویکیها و منشویکیها، بمنزله دو جناح حزب سوسیال دمکرات روسیه، هردو انقلاب در حال تکوین ۱۹۰۵ را دموکراتیک ارزیابی میکردند، هردو محتوای طبقاتی انقلاب را بورژوازی میدانستند، و هردو جناح خواهان شرکت فعال طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک بودند. (در حاشیه باید بگویم آنچه مهتدی درباره تقسیم کار طبقاتی و سپردن کار دموکراتیک به بورژوازی میگوید ربطی به منشویسم ندارد؛ در تاریخ جنبش کارگری و انقلابی روسیه، این موضع اکونومیستها و، بیشتر از آنها، خصلت نمای برخی نارودنیکها بود.) اختلاف دو جناح در این بود که بلشویکیها نه فقط خواهان شرکت طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک (فشار از پائین) بودند، بلکه همچنین میخواستند تا طبقه کارگر برای بدست گرفتن رهبری انقلاب تلاش کند و تاکتیک شرکت حزب طبقه کارگر در دولت موقت ناشی از پیروزی انقلاب (فشار از بالا) را برای آینده طرح میکردند؛ حال آنکه منشویکیها، با رجوع به خصلت بورژوائی انقلاب، شرکت حزب کارگران را در دولت برآمده از چنین انقلابی نادرست میدانستند و تاکتیکی را توصیه میکردند که بنا به آن حزب طبقه کارگر میباید بعنوان اپوزیسیون افراطی دولت عمل کند.

عبدالله مهتدی از اینجا نتیجه میگیرد که توصیه بدست گرفتن رهبری در هر جنبش دموکراتیک همیشه موضعی بلشویکی است، یا برعکس، مثلا استنکاف از شرکت در دولت برآمده از یک انقلاب همیشه و همه جا یک موضع منشویکی است. ابدا اینطور نیست. اینها فرمولهای عام نبودند، بلکه مواضعی در یک انقلاب معین بودند و درستی یا نادرستی شان را تنها در رابطه با خصلت و ویژگیهای همان انقلاب میتوان ارزیابی کرد. از قضا تا آنجا که به توسل به فرمول عام مربوط میشود، در دو تاکتیک مختلفی که جناحهای سوسیال دموکراسی روسیه در ۱۹۰۵ طرح میکردند، این منشویکیها بودند که موضعشان را مبنی بر عدم شرکت در دولت، بعهده گرفتن نقش اپوزیسیون افراطی، و خلاصه "استنکاف از رهبری" انقلاب دموکراتیک، از روی موضع مارکس نسبت به انقلاب

۱۸۴۸ اروپا رونویسی کرده بودند (هرچند منشویکیها دستکم این شایستگی را داشتند که رونویسی خود را با رجوع به یکسانی مضمون بورژوائی انقلاب ۱۸۴۸ با انقلاب ۱۹۰۵ توجیه کنند). در مقابل، این بلشویکیها بودند که موضع خود را با تحلیل مشخص مدلل میکردند: حضور وسیع دهقانان در انقلاب ۱۹۰۵، خصلت غیر انقلابی بورژوازی روسیه، و اینکه علیرغم محتوای دموکراتیک و بورژوائی انقلاب ۱۹۰۵ نیروی محرکه طبقاتی آن از انقلابهای ۱۸۴۸ متفاوت بود. تاکید من بر اینست که موضع بلشویکی یا منشویکی در برابر انقلاب دموکراتیک یا جنبش دموکراتیک تابع فرمولهای عامی نیستند، و آنچه در مناظره بر سر «دو تاکتیک» سوسیال دموکراسی روسیه برای مارکسیستها به ارث مانده بحثی است مربوط به تحلیل و ارزیابی مشخص از خصلت جنبش جاری، توازن قوای طبقاتی، امکانات پیشروی طبقه کارگر و مسائلی در این سطح.

پراتیک تاریخی خود بهتر از هر چیز نشان میدهد که مرز بین منشویسم و بلشویسم را نمیتوان به چنین فرمولهای عام ساده انگارانه ای تنزل داد. کمالینکه در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ این بلشویکیها بودند که در دولت موقت شرکت نکردند و اپوزیسیون سوسیالیست افراطی اش ماندند، و این منشویکیهای دست راستی (و نه همه منشویکیها) بودند که سرانجام در دولت موقت شرکت کردند. اگر کپی برداری از مارکس ۱۸۴۸ هنوز ممکنست کسی را منشویک کند، کپی برداری از لنین ۱۹۰۵ هم قطعا تضمین بلشویسم هیچکسی نیست. تاکتیک ۱۹۰۵ بلشویکیها قطعا هیچ مجوزی برای فلان حزب فرضی در کوسوو بدست نمیدهد تا در جنبش کسب استقلال خلق کوسوو شرکت کند و برای گرفتن رهبری اش با احزاب دیگر مسابقه بگذارد. همانطور که در ایران فعلی، هیچ حزب و سازمان مدعی مارکسیسم نمیتواند تاکتیک مشابه اکثریت فدائی نسبت به دولت خاتمی و انتخابات مجلس ششم را تحت عنوان "تلاش برای شرکت و رهبری حرکت دموکراتیک در دفاع از آزادی احزاب و مطبوعات" تطهیر کند.

شیوه عبدالله مهتدی در رجوع به تئوری یادآور شیوه گروههای تازه کار چپ در انقلاب ۵۷ است که در منتخب آثار لنین فرمولهای عامی را برای رستگاری سیاسی جستجو میکردند.

نمیتواند این ادعای عجیب را طرح کند که از مقطع سال ۱۳۶۷ کومه له هیچگونه برنامه ای در قبال مساله ملی کرد نداشته است. مهتدی متوجه نیست که اگر کسی این ادعایش را جدی بگیرد، نخستین سوالش از خود او این خواهد بود که پس شما این مدت کجا بودید؟ پاسخ "اولویت برنامه مطالعاتی ام چیز دیگری بود" به این سوال معادل اعتراف به بیکیفایتی محض سیاسی است.

این قابل انکار نیست که قطعنامه سال ۶۷ کومه له در مورد جنبش کردستان، همچون سایر پلاتفرمهای آن مقطع، مورد توافق و استقبال مهتدی بود. عبدالله مهتدی اکنون مایل است این فاز از زندگی سیاسی اش را فراموش کند. این همان فازی از فعالیتهای اوست که ناسیونالیستهای دوآتشفه تر در کومه له هنوز به او نبخشیده اند. واقعیت اینست که عبدالله مهتدی نیز در آن مقطع پلاتفرم رادیکال سال ۶۷ برای جنبش کردستان، و دیدگاههای نظری عمومی ای را که پشتوانه آن بود، پذیرفت؛ ولی همچنین واقعیت اینست که به فاصله کوتاهی، وقتی فرجه ای برای راه حل متفاوتی پیشروی مساله ملی کرد گشوده شد، مهتدی آن دیدگاههای عمومی را همراه نتایج سیاسی اش رها کرد (۳).

آن گشایش سیاسی که چرخش مهتدی را سبب شد، اما، در کردستان ایران شکل نگرفته بود، بلکه با جنگ خلیج در ۱۹۹۱ در کردستان عراق ایجاد شد. با حمله نظامی آمریکا به عراق معادلات جدیدی در کردستان عراق شکل گرفت و فضای جدیدی برای جنبش ملی کرد باز شد. من اینجا قصد ندارم بحثهای حاد آن دوره را مرور کنم؛ آنچه در این یادآوری به بحث حاضر مربوط میشود صرفا توجه دادن به این نکته است که گرچه مهتدی در همان ۹ سال پیش دیدگاههای رادیکال ناظر بر قطعنامه مورد بحث را ترک کرد، و این را با موضعگیری صریحی در اختلاف نظرات درونی حزب کمونیست ایران کاملا اعلام کرد، اما سالهای سال هیچ چیزی درباره موضع مصوب کومه له نگفت. چرا که واقعیت اینست که در تمام سالهای سکوت مهتدی هیچ آلترناتیو عملی ای در ایران برای پیشبرد مساله ملی کرد باز نبود.

در جنبش ملی کرد، این یک برخورد پراگماتیستی شناخته شده به تئوری و سیاست است. به هنگام دشواری وضعیت، وقتی همه راه ها بسته است و از عمل رادیکال گزیری نیست، تئوری رادیکال محبوب میشود. چرا که تئوری رادیکال نه فقط ضرورت دست زدن به اعمال رادیکال را توضیح میدهد، بلکه ضرورت ادامه دادن مبارزه را تبلیغ میکند، و امید پیروزی اجتناب ناپذیری را علیرغم شرایط دشوار در ذهن مبارزان زنده نگاه میدارد.

WORKER TODAY

An Internationalist Worker's Paper

Page 20, VOL 12, No 64, August 2000

صفحه ۲۰، سال دوازدهم، شماره ۶۴، مرداد ماه ۱۳۷۹

درباره جهتگیری اخیر حزب کمونیست کارگری در زمینه رابطه با دولت ها

ایرج آذرین - رضا مقدم

جزوه ای با عنوان مصوبات پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران (تیرماه ۱۳۷۸، ژوئن ۱۹۹۹) اخیراً انتشار علنی پیدا کرد. در میان این مصوبات، قطعنامه ای با تیتیر «اصول رابطه با دولت ها» به چشم میخورد که به نظر ما لازم است مورد توجه دقیق همه فعالین کمونیست، مستقل از تعلق سازمانی شان (و از جمله فعالین حزب کمونیست کارگری ایران)، قرار گیرد. ما در این نوشته از چند زاویه به این قطعنامه معین برخورد میکنیم. مهمترین نکته اینست که شیوه برخورد این قطعنامه نسبت به رابطه با دولتها از موضع اصولی کمونیستی نیست. نکته دیگر اینکه قرائت دقیقتر این قطعنامه روشن میسازد که در چند مورد مهم آنچه در نگاه اول ساده و سراسرست بنظر میاید در واقع پر از ابهام است؛ به این معنا که ظاهر عبارات با محتوای آنها ابداً منطبق نیست و حتی در تناقض است. ما ابتدا مهمترین نکات این قطعنامه را به اجمال مرور میکنیم (متن قطعنامه ضمیمه است) و سپس به موضع اصولی کمونیستی در این زمینه میپردازیم.

مقدمه قطعنامه. مقدمه اعلام میکند که مناسبات میان حزب کمونیست کارگری ایران و دولتها در صورتیکه در چهارچوب موازین مصوب کمیته مرکزی باشد بلامانع است و خود این قطعنامه قرار است این چهارچوب را تعریف کند. اما منظور از این کار واقعا چیست؟ چرا یکبار به فکر تدوین «اصول» رابطه با دولتها افتاده اند؟ آیا مساله فقط رابطه با دولتهاست، و نه نهادها و سازمانهای غیر دولتی مثل احزاب، NGOs، بنیادها و نظایر اینها؟ اگر قرار بود چهارچوب کلی ای برای این مساله بدست داده شود چرا قطعنامه ای در مورد شرایط دریافت کمکهای خارجی تصویب نشده است؟ پائین تر جواب تلویحی ای برای این سؤال خواهیم یافت.

بند اول. خواننده انتظار دارد که پس از مقدمه، قطعنامه با یک بحث تحلیلی شروع شود و شرایط و مبانی سیاسی رابطه گرفتن با دولتها از نقطه نظر مارکسیستی و کمونیستی صریحاً بیان شوند. اما بند اول این قطعنامه بسادگی میگوید «پلنوم کمیته مرکزی در هر دوره لیست دولتهایی که داشتن مناسبات با آنها برای حزب مجاز نیست را تصویب و به ارگانهای رهبری حزب ابلاغ میکند. بر ما روشن نیست چرا کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران حتی نخواست است نظر خود درباره مبانی کمونیستی این امر را بحث کند. اما از این نکته هم گذشته، چرا لیست دولتهای غیر مجاز؟ چرا موارد مشخص ارتباط گرفتن نباید به تصویب کمیته مرکزی (یا حتی کنگره) حزب برسد؟ این سئوالات خصوصاً از آنرو جای مطرح شدن دارد که معمولاً بحث بر سر این مسائل وقتی باز میشود که کسی یا کسانی پیشنهاد مشخصی برای ارتباط گرفتن با فلان یا بهمان دولت یا نهاد را دارند. اگر چنین است، حق بود همان موارد مشخص ارتباط در قطعنامه اعلام شوند. والا در حال حاضر بیش از ۲۰۰ دولت به رسمیت شناخته شده در دنیا وجود دارد، و بعید بنظر میرسد که رهبری حزب کمونیست کارگری ایران قصد داشته باشد باب گشایش رابطه با صد و نود و خرد ای دولتی را بیازماید که مطابق این قطعنامه مجاز به رابطه گیری با آنهاست.

قطعنامه برای دوره حاضر مشخصاً مناسبات با دولتهای اسلامی و دولت عراق را غیرمجاز اعلام میکند. در مورد علت غیرمجاز بودن مناسبات با دولتهای اسلامی میگوید: «نظر به اینکه حزب مبارزه علیه نیروها و جریانهای اسلامی را وظیفه مستقیم خود میدانند.» این فرمولبندی اشکالات زیادی دارد. نخست اینکه حزب کمونیست کارگری ایران پس از اتخاذ مشی جدیدش در کنگره دوم اصرار دارد تا هویت خود را «مدرنیست و آنتیست» بداند. پس چرا صرفاً مبارزه علیه جریانهای اسلامی، و نه مذهبی علی العموم؟ یعنی رابطه با دولتهای بر مبنای مذهب هندو یا یهود یا مسیحی مشکلی در چارچوب مشی تازه برایشان ایجاد نمیکند؟ نکته دومی که در مورد این فرمولبندی گفتن دارد درباره «وظیفه مستقیم» حزب کمونیست کارگری ایران است که خیلی با افتخار هم مطرح میشود. چرا که این فرمولبندی علیرغم ظاهرش قرار نیست محدودیتی بر رابطه گیری این حزب اعمال کند، بلکه برعکس، قرار است هر خصلتی جز اسلامی بودن دولت مربوطه را بلامانع اعلام کند. درک این نکته به غور و تفحص زیادی نیاز

شده و تبلیغ میشود. سلطه چنین دیدگاهی در سطح وسیع جامعه است که سبب میشود علیرغم فراخوان چپ رادیکال به تحریم، متأسفانه بخش وسیعی از کارگران، و بطور کلی مردم، در انتخابات شرکت میکنند.

در مورد جریاناتی امثال نهضت آزادی و جبهه ملی، البته باید گفت که تمام حیات سیاسی اینها تعقیب یک استراتژی اصلاحات سیاسی تدریجی بوده است. آنها همواره مبلغ یافتن جناح اصلاح طلبی در حکومت بوده اند تا به آن تکیه دهند، تا با اصلاحات «گام به گام» شاید روزی نوبت خودشان فرابرسد. اما اینبار صرفاً این شیوه همیشگی شان نیست که یکبار به مقبولیت وسیع یافته است. اینبار سناریوی مشخصتری برای تغییر رژیم از طریق گام به گام وجود دارد.

استراتژی تغییر رژیم بدون انقلاب

جالب اینجاست که جناح چپ دوم خرداد خود نیز صراحتاً چنین سناریویی را (یا در واقع دو سناریوی خیلی شبیه را) ترسیم و تبلیغ میکند که مطابق آن پیروزی جبهه دوم خرداد بتدریج منجر به گشاده شدن باب مذاکره با اپوزیسیون و در گامهای بعدی تغییر رژیم خواهد شد. مینویسند: «ما مخالف براندازی و انقلابیم و از اصلاحات ساختاری مرحله دفاع می نمائیم.» در برابر راه انقلابی،

انتخابات مجلس ششم:

چرا طبقه کارگر نباید از جبهه دوم خرداد حمایت کند

ایرج آذرین

گویا جبهه دوم خرداد مسیر دیگری برای تغییر رژیم دارد: «جبهه دوم خرداد متشکل از یک طیف وسیع است که در یک سر آن نیروهای معتقد به فرایند «تغییر شکل» و در سر دیگر طیف نیروهای معتقد به «جابجایی» قرار دارند.» و گویا هردوی این سناریوها به نحوی سرانجام به دمکراسی منجر خواهند شد: «در فرایند تغییر شکل، نخبگانی که قدرت را در دست دارند خود رهبری استقرار دمکراسی را برعهده میگیرند... اینان در گام اول فضا را لیبرالیزه و بعد دمکراتیزه میکنند... در گام بعدی مشاوره و مذاکره با مخالفان آغاز میگردد و ائتلافی نیرومند از اصلاح طلبان و مخالفان در برابر حافظان نظم کهن شکل میگیرد. هر رژیم اقتدارگرا که خود در تغییر شکل و گذار به دمکراسی پیشقدم شده، اعلام عفو عمومی را یکی از شرایط آن مقرر کرده است.» به مساله عفو عمومی پائینتر برمیگردیم، اما نخست لازم است سناریوی دوم را هم ببینیم: «در جابجایی، دمکراسی نتیجه فعالیت مشترک حکومت و گروههای مخالف است. مخالفان در می یابند که توانایی براندازی رژیم را ندارند و حکومت میفهمد که مخالفان قوی تر از آنند که بتوان نایدید شان گرفت. لذا چاره ای جز گفت و گو باقی نماند... نخست، حکومت قدمهایی در جهت لیبرالی کردن بر میدارد و کم کم از اقتدار خود میکاهد... مخالفان با بهره گیری از این موقعیت و تضعیف حکومت به تقویت هواداران میپردازند و فعالیت خود را تشدید میکنند... رهبران حکومت و مخالفان مشاهده میکنند که بی حرکت مانده اند و به فکر می افتند از امکانات برای مذاکره درباره گذار سود جویند. در این شرایط مذاکره و مصالحه به مقابله و ایجاد فاجعه ترجیح داده میشود... در فرایندهای جابجایی میانه رویهای دمکرات باید در بین مخالفان آنقدر نیرومند باشند که بر تندرهای غیردمکرات استیلا یابند و به طرف قابل اعتماد حکومت در مذاکرات تبدیل شوند... مخالفان در مذاکره، از اجرای انتخابات آزاد و عادلانه که بگذریم، در هیچ زمینه دیگری از مصالحه و دادن امتیاز دریغ نمیکنند. بنابراین مخالفان مجبورند به حکومت اطمینان دهند رژیم دمکراتیک که بر سر کار می آید آنها را مجازات نخواهد کرد.» (۲)

ظاهراً این سناریوها متکی است به تجربه انتقال قدرت به ماندلا در آفریقای جنوبی، کنار گذاشتن رژیم پینوشه در شیلی، و روی کار آمدن واتسلاو هاول در چکسلواکی. تندترین بخش جبهه دوم خرداد، با قرینه سازی این تجربیات برای ایران، بزبان بی زبانی دارد به مردم میگوید که میدانیم شما خواهان رفتن رژیم اسلامی هستید، اما لطفاً جبهه دوم خرداد را یک نیروی محلل تلقی کنید و از آن حمایت کنید.

انتخابات مجلس ششم:

چرا طبقه کارگر نباید از بقیه در صفحه ۱۵ جبهه دوم خرداد حمایت کند

در زمان نگارش این مقاله هنوز کاملاً قطعی نیست که آیا جبهه دوم خرداد بتواند بعنوان یک مدعی قدرت در انتخابات شرکت کند، یا اساساً حتی بتواند در انتخابات شرکت کند. همه چیز بسته به این است که آیا دوم خردادی ها خواهند توانست تعداد کافی از کاندیداهای خود را از صافی های نظارت رد کنند. اما با این فرض محتمل که جبهه دوم خرداد در این کار موفق شود، بحث اصلی مقاله حاضر این است که طبقه کارگر ایران نباید از جبهه دوم خرداد حمایت کند. در این رابطه، نخست به ناکافی بودن موضع تحریم، که از جانب جریانات چپ رادیکال تبلیغ میشود اشاره میکنیم. سپس استراتژی تغییر رژیم بدون یک انقلاب را، که از جانب جبهه دوم خرداد و اپوزیسیون راست تبلیغ میشود، بررسی میکنیم. در انتها، با توجه به ماهیت سیاسی جبهه دوم خرداد در صحنه سیاست امروز ایران، نتیجه میگیریم که طبقه کارگر هیچ موجبی برای حمایت از آنها ندارد.

ناکافی بودن موضع تحریم

چپ رادیکال در قبال انتخابات مجلس ششم عموماً موضع تحریم را اتخاذ کرده است. این موضع بخودی خود اشکالی ندارد، اما استدلالی که عموماً برایش طرح میگردد بشدت ناکافی است. استدلال رایج، در شکل های مختلف، اینست که ملاک این انتخابات

آراء

آزادانه مردم

نیست، آزادی احزاب

و تشکل وجود ندارد،

آزادی های سیاسی بیست سال است که بنحو سیستماتیک سرکوب میشود، کاندیداها دستچین شده اند و همه شان به این یا آن جناح رژیم تعلق دارند، این انتخابات قلابی و فرمایشی است، و جز اینها پس مردم نباید در انتخابات شرکت کنند.

همه این حرفها البته درست است، و با هیچ معیار نیمه دمکراتیک هم نمیتوان لفظ انتخابات آزاد را در اینجا مصرف کرد. اما مساله اینجاست که اگر با اینهمه بخش وسیعی از کارگران و مردم در انتخابات مجلس شرکت میکنند، علتش این نیست که این واقعیات آشکار را نمیفهمند. برخلاف آنچه موضع چپ رادیکال فرض میکند، اگر مردم در این انتخابات رای میدهند به این سبب نیست که فریب یک انتخابات نمایشی را خورده اند و متوجه غیر دمکراتیک بودن انتخابات نیستند، یا مثلاً هنوز درک درستی از موازین دمکراتیک ندارند. مردم هدف سیاسی ای را دنبال میکنند، که همانا حمایت از جبهه دوم خرداد است، و اگر چنین به نظر آید که شرکت در یک انتخابات غیردمکراتیک به تحقق این هدف یاری میرساند، پس در انتخابات شرکت میکنند. مساله، فریب یک انتخابات قلابی را خوردن نیست. مساله، یک هدف سیاسی اشتباه است، و این هدف سیاسی، از نظر عموم مردم، شرکت در چنین انتخاباتی را توجیه میکند. نشان دادن نادرستی این هدف باید وظیفه چپ قرار گیرد (۱).

واقعیت اینست که نه فقط مردم بر ماهیت این انتخابات واقف اند، بلکه سازمانهای سیاسی لیبرالیسم سنتی ایران، از قبیل نهضت آزادی و جبهه ملی، نیز در عین اینکه میگویند در انتخابات فعالانه شرکت خواهند کرد، به نظارت استصوابی و حذف کاندیداهاشان و غیر دمکراتیک بودن انتخابات اعتراض میکنند. حتی خود جبهه دوم خرداد هم صراحتاً اعتراف میکند که در این انتخابات تنها «خودی ها» حق کاندیدا شدن دارند. و اگر اپوزیسیون راست و جبهه دوم خرداد خود به صدای بلند این حقایق را اعلام میکنند، دلیلش بسادگی اینست که آنها میدانند که این حقایق را مردم هم خوب میدانند، و بنابراین تشویق مردم به شرکت در انتخابات باید با توجیهات دیگری انجام گیرد.

چرا مردم از جبهه دوم خرداد حمایت خواهند کرد؟ علت حمایت از جبهه دوم خرداد ابداً این نیست که جبهه دوم خرداد مطلوب مردم است. برعکس، حمایت مردم از جبهه دوم خرداد، در شکل تاکتیک رای دادن در انتخابات مجلس ششم، ناشی از یک استراتژی گنگ است که دوم خرداد در آن تنها حکم پله نردبانی را دارد که باید بر آن پای نهاد تا از آن فراتر رفت و سپس به کنارش انداخت. اکثریت مردم رای دهنده پیروزی دوم خرداد در مجلس ششم را تنها یک ایستگاه در سر راه اهداف دیگری تلقی میکنند. این استراتژی اگرچه در ذهن اکثریت رای دهندگان تنها بطور مبهم حاضر است، اما از جانب جریانات لیبرالی و اپوزیسیون راست به تفصیل پرداخته

درباره جهتگیری اخیر حزب کمونیست کارگری

در زمینه رابطه با دولت ها بقیه از صفحه ۱۴